مکاتیب فارسی

عالم ربانی و عارف صمدانی

عبدالله قطب شیرازی

کتابخانهٔ ابن سینا - تهران
بسرمایهٔ کتابخانهٔ احمدی - شیراز

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

مکاتیب فارسی

عالم ربّانی و عارف صمدانی

عبدالله قطب شیرازی

چاپ اول فروردین ماه ۱۳۳۹

کتابخانهٔ ابن سینا - تهران
بسرمایهٔ کتابخانهٔ احمدی - شیراز

صورت برخی ازمطبوعات کتابخانه احمدی شیراز

نام کتاب	مؤلف	بها
نور الهدایه	نجیب الدین تبریزی	۵۰ ریال
تحفه عباسیه	مؤذن خراسانی	۴۰ «
تذکره کججی	صدیق کججی	۴۰ «
تذکره هزار	معین الدین جنید	۵۰ «
دیوان جنید	«	۲۰ «
شیرازنامه	زرکوب‌شیرازی	۵۰ «
شرح گلشن‌راز	شبستری حالی	۳۰ «
اشارات ولوی	عماداردبیلی	۳۵ «
تذکرة السالکین	«	۲۰ «
مشوق الحقیقه	«	۲۰ «
شخصیت حضرت رضا	احمد خوشنویس	۳۰ «
دانشنامه درمواعظ	فخر المحققین	۸۰ «
فلسفه شهادت	«	۲۰ «
بستان‌معرفت	«	۵۰ «
مجموعه عوارف‌المعارف	شامل ۱۱رساله عرفانی	۵۰ «
آثارالاحمدیه	وحید نامه	۸۰ «
گلبن محمدی	شرح حال سالکین	۵۰ «
مناسك‌العاشقین	حضرت راز	۲۰ «
رساله معرفت	نجم الدین کبری	۲۰ «
جواهرالکلام	سلماسی	۱۰ «
سیرتصوف	استخر	۲۰ «
داستانهای مثنوی	بصیری	۱۰ «
درسی ازدیوان حافظ	حکمت	۱۰ «
دیوان سید علی	مجتهدکازرونی	۴۰ «
گنج‌سعادت	شیخ‌علی‌ابیوردی	۲۰ «
فلسفة الحیات تولستوی	تولستوی روسی	۳۰ «
اصول عقایداستدلالی	بهاءالدین محلاتی	۳۰ «
انوارالعیون	لسان‌کازرونی	۵۰ «

یادداشت ناشر

بسمه تعالی شأنه

کتاب مستطاب مکاتیب عالم ربانی وعارف صمدانی الشیخ الکامل الحبر الفاضل والمتورع العالم الشیخ عبدالله قدس سره که درجواب ازسؤال مریدان مرقوم داشته و دوستان ایشان جمع آوری کرده منجمله مجموعه که درتاریخ ۱۳۳۷ قمری هجری از طرف قبله گاهی حضرت مستطاب قطب العرفاء الکاملین وبرهان الواصلین وزبدة الاولیاء العاملین الوحید فی عصره جناب آقای آقا میرزا احمد تبریزی (وحیدالاولیاء) قدس سره بضمیمه کتاب اوصاف المقربین که آنهم شرح حال بعضی از سالکین الی الله است در دارالولایه شیرازمطبعه احمدی طبع ومنتشر گردیده درمقدمه مکاتیب اتصال جناب شیخ راچنین نگاشته‌اند : ازفحاوی بعضی ازمکاتیب که دراین مجموعه ومجموعه‌های دیگر است تصریح دارد براینکه مرید (شیخ زین الدین جعفر خوافی خراسانی قدس سره بوده ونسبت آنجناب بچندین واسطه بجناب قطب العارفین وبرهان العاشقین الشیخ الادیب (ابی النجیب السهروردی) قدس سره است میرسد بعضی حالات دیگر ایشان در طی مقالات مفهوم میشود ـ انتهی کلامه الشریف) چون مقداری ازمکاتیب طبع نشده را آقای رمضانی مدیر محترم کتابخانه ابن سینا بدست آورده وخیال طبع داشتند و تصمیم خود را با حقیر بمیان گذاردند دیدم آن مقداری که بدست آمده از حیث کمیت آن اندازه قابل ملاحظه نیست لذا بایشان پیشنهاد نمودم که اگر مقداری هم از همان مکاتیب طبع شدهٔ سابق که آنهم بسیار کمیابست بطوریکه نسخهٔ آن بهرمبلغ خریداری شود دارندگان آن حاضر بفروش نمیشوند ـ ضمیمه شود بهتر خواهد بود ـ معظم له هم موافقت نمودند بنابراین جمعاً معادل یکصد و ده مکتوب بنام مبارک حضرت شاه ولایت علی علیه السلام بشرکت کتابخانه احمدی شیراز طبع ونشر گردید امیداست که طالبین وسالکین الی الله ازمطالعه وفیوضات آن بهرمند گردیده این شرمنده عاصی را هم بدعاءِ خیر یاد وشاد فرمایند.

کتابخانه احمدی شیراز علی اکبر نوریزاده

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وستایش رئوف ورحیمی را شایسته وسزاست که انبیا واولیارا واسطه هدایت بند گان خود گردانید صلوات وسلام بر خاتم انبیاءِ ووصی اوعلی مرتضی واهل بیتش ائمه هدی که سالار وسرور این جمعند باد وبعد این سر گشته آواره خاکپای فقرای سلسله علیه (ذهبیه) رضویه مرتضویه مهدویه کبرویه علی صاحبها آلاف الثناءِ والتحیة احمد ابن المرحوم الحاج محمد کریم تبریزی عفی الله عنهما عرضه میدارد این زمانکه هزار وسیصد وسی هفت هجری علی مهاجریها و آله السلام است ومراحل زند گانی و منازل سنوات عمر بحدود پنجاه رسیده ازنهال عبادت خوشه وازخوان طاعت توشهٔ تحصیل نکرده وعمر ببطالت صرف وضایع کرد! ودراین میان با اینهمه یأس وحرمان امتثالا لامر لکریمه که (لاتیأ سوامن روح الله) تکیه بر کرم وفضل حق دارد وسیله نیل بآن محبت مردان حق میداند و از آنستکه همه روز گار خود را مصروف بنقل و ذکر حالات و کلمات ایشان میدارد، واین محقق است که بعدازقر آن واحادیث ائمه طاهرین علیهم السلام هیچ سخن وهیچ کلام بالای سخن و کلام اولیاءِ و مشایخ طریقت نیست زیرا که سخنان و کلمات ایشان از واردات ومکاشفات ومشاهدات حقانی ربانی والقاءِ کلمات سبحانی است نه از راه ظن وقیاس از آن سبب است تأثیری که در کلام ایشان است در کلام طایفه دیگر نیست، فلهذا حقیر که این کلماترا جمع ونشر میکند تمنا اینست که اگروقتی مردی ازمردان حق بر آن بگذرد وبخواند وحالی خوش او را دست دهد وبا آنحال ازسر شفقت یادی ازاین سر گشته فرماید ازحاصل عمر همین بس خواهد بود مرا

چنانکه شیخ فریدالدین محمد عطار قدس سره در کتاب تذ کرة الاولیاءِ میفرماید (مقصود ازجمع آوری این کلمات آنکه ازمن یاد گاری ماند تاهر که برخواند واز اینجا گشایشی یابد مرا بدعای خیر یاد دارد وباشد که بسبب گشایش او مرا درخاك

گشایش دهند، چنانکه یحیی عمار را که امام هروی بود واستاد شیخ عبدالله انصاری چون وفات کرد اورا بخواب دیدند پرسیدند که خدای تعالی باتو چه کرد؟ گفت خطاب فرمود که ای یحیی باتو کارها داشتم سخت لکن روزی درمجلس مارا میستودی دوستی از دوستان ما آنجا بگذشت آن شنید وقتش خوش گشت ترا در کار او کردم)

سالکی را گفت آن مرد کهن　　چند ازمردان حق گوئی سخن
گفت خوش آید زبانرا بردوام　　تا بگوید ذکر ایشانرا مدام
گر ندارم از شکر جزنام بهر　　این بسی بهتر که اندر کام زهر
گر نیم زایشان ازایشان گفته‌ام　　خوشدلم این قصه ازجان گفته‌ام

وچون هر گروهی از اولیاءِ وعرفارا مشربی خاص ومنهجی خاص است چنانکه بعضی برمشرب تجریدوتفرید باشندوبعضی مایل بملامت و قبولی اهل دنیا را حجاب ومانع از وصول بمقصود میدانند.

وبعضی مجاهده نفسرا مهم میشمارند، بعضی ولایت را بر کل مقدم میدارند، و بعضی واجب این را میدانند که خود را بفنا وبقا برسانند.

بحد خویش چون گشتند واقف
سخن گفتند در معروف و عارف
یکی از بحر وحدت گفت اناالحق
یکی از قرب و بعد سیر زورق
یکیرا علم ظاهر بود حاصل
نشانی داد از خشکی ساحل
یکی در جزو و کل گفت اینسخن باز
یکی کرد از قدیم ومحدث آغاز
یکی از زلف و خالو خط بیان کرد
شراب و شمع وشاهد را عیان کرد
سخنها چون بوفق منزل افتاد
در افهام خلایق مشکل افتاد

هـر نبی وهـر ولی را مسلکی است
چونکـه تا حق میرود جملـه یکیست

ومعلوم است که سر تمام معاصی حب دنیا و انغماس بشهوات آنست چنانکه درحدیث صحیح آمده (حب الدنیا رأس کل خطیئة) واین مجموعه صورت مکاتیب جناب العالم الربانی والعارف الصمدانی الشیخ الکامل والحبر الفاضل والمتورع العامل الشیخ عبدالله قطب قدس سره است، اسلوب خاص وطرز بالاختصاص دراین باره دارد کسیکه بمطالعه آن مواظبت نماید دنیا وزخارف آن بردلش سرد میشود وتجملات جهان فانی درنظرش لاشیء که حقیقت اوست مینماید و دراین مهم اثر عجیب دارد، وآنجناب شیرازی بود ودرآخر حال در جهرم که ازقصبات شیراز است توطن فرمود وتانهصد و دههجری حیات داشته است. اینکه تربیت از که یافته ومرید کدام شیخ بوده در کتب وتذکره وجائی حقیر ندیده است وصورت مکاتیب که درجواب سؤال مریدان مرقوم داشته دوستانش جمع آوری کرده مجلدات عدیده قرار دادهاند، منجمله این مجموعه است که حقیر آنرا مطبوع داشته. ازفحاوی بعضی ازمکاتیب که دراین مجموعه ومجموعههای دیگر است تصریح دارد براینکه مرید شیخ (زین الدین جعفر) خواص خراسانی قدس سره بوده است و نسبت سلسله آنجناب بچندین واسطه بجناب قطب العارفین برهان العاشقین الشیخ الادیب (ابی النجیب) السهروردی قدس سره که ازاصول ارکان مشایخ سلسله علیه ذهبیه است میرسد، وبعضی حالات دیگر ایشان درطی مقالات خودمفهوم میشود.

تبصره چون سطربندی اوراق با حروف ساخته بعضی اشکالات دارد از اینجهة است کـه در تـرسیم حـروف سطور این کتاب دربعضی جا عوض (ت) (ة) وجای (ت) (ة) گذاشته وبعضی تغییرات دیگر هم دارد وایضاً (؟) علامت همه اقسام استفهام و (!) علامت تعجب وتأسف وتقبیح وتکذیب ونظائر اینها و (:) اغلب علامة شادی وتصدیق وغیره و (.) و (،) علامت فصل مابین کلامین وجملتین میباشد والله العالم

بسم الله الرحمن الرحیم

صورتی چند که نگاشته کلك استفسار داشته بودند، بعد از اطلاع بر آن اولا وظائف شکر بتقدیم رسانید که خدایرا عزوجل درارض بقیتی هست از بندگان که درچنین معانی سخن رانند. وحب اطلاع بر معالم مسالك الله مرمی همت ایشان باشد نه همه یکروی روی درعلوم فلاسفه دارند وجز آنرا خرافات میشمارند. کما قال قائلهم (حیوة ثم موت ثم حشر ٭ حدیث خرافة یاام عمرو) ولاغروفان الله تعالی یقول (وممن خلقنا امة یهدون بالحق وبه یعدلون) وقال رسول الله ﷺ (لایزال طائفة من امتی قائمة بامرالله لایضرهم من خذلهم ولامن خالفهم حتی یاتی امرالله وهم علی ذلك) فلله تعالی الحمد علی انتهاج مناهج السالکین والتشبه بهدی الصالحین واحیاء سنن السالفین واقامة شعائرالدین بارك الله علی ولیی وعلی اخواننا اجمعین وثانیاً مراسم تضرع وابتهال بجای آورد وازخدای عزوجل الهام جواب بروجه صواب درخواست تادر آنچه گوید مترجم باشد نه متحکم وماتوفیقی الابالله.

نخست استفسار کرده بودند که سبب تلون آدمی چیست وعلاج آن چگونه است وازالهٔ آن بالکلیه ممکن است یانه؟

(جواب) سبب تلون آدمی آنستکه آدمی رامحتوی بر جمیع قوای عالم آفریده‌اند وازهمه‌چیز سررشته درنهاد اونهاده‌اند تااز آن راه باشیاء درآید وبخلافت بر تمام ایشان که برای آن مخلوق گشته ایستادگی تواند نمود وچون آن قوی ازاینعالم‌اند وحقیقة آدمی در اینجهان غریب آمده و (الغریب کالاعمی) ایشان مهتدی‌ترانند بطرق این جهان. ودرابتدای حال غلبه‌واستیلاءِ (ایشان) ایشانراست وروح قدسی که‌مستخدم و

مستأسر ایشان میبایدش بود خادم واسیر ایشان میآید وزبون آن قوای مختلفه ! وآن قوی‌را مددهاست ازخارج هرقوه که مددخارجی او بیشتر وپیشتر میرسد غالب میآید و بحکم من غلب سلب روح‌را درکار خویش استعمال میکنند ؛ ومثل روح این هنگام مثل (رجلا فیه شرکاء متشا کسون) ساعتی اسیر پلنگ غضب است لحظهٔ درکار خوک شهوت است زمانی زیردست سگ حرص است ؛ وهکذا :وچون روح مدتی در اینجهان بود و کم کم اینجائی شد ووحشت غربت ازوی زائل گشت خاصیت ذات اوجنبش میکندوعهود اولیهٔ خود بایادش میآید وداعیه تملک قوای جسمانیه دروی بازدید میگردد وپادشاهی خویشرا بازمیجوید. ولمعان این نور دروی مسمی است به (عقل) ومردمان دراین بر تفاوت باشند بحسب رقت و کثافت حجاب و کثرت وقلت مدد ، چون باینمقام رسیدبروفق (الحرب سجال) گاه غلبه اوراست واین هنگام قیام بهیئتی که ملایم جهان اعلی ورسم وآئین مملکت خودش هست مینماید وهی المسمات خیرات . و گاه غلبه قوای جسمانیه راست واین هنگام مستعمل است درهیأتی که ملایم جهان ادنی است ورسم وآئین شهرستان تنست وهی المسماة شروراً . وآنچه روح‌را معین است برظهور ذات او وبروزخاصیات او ، کثرة ذکرعالم اعلی است وتامل درهیئت قدسیه وتشویق نفس بسوی تجلی بآن وایثار صحبت آنان ازبنی نوع که هیئت قدسیه در ایشان متمکن گشته ، واجتناب از صحبت بازماندگان که اسیر قوای جسمانیه‌اند وتقیید نفس به تشبه و تأسی و چنانچه قوای جسمانیه‌را مددهاست ازخارج قوه روحانیه‌را نیز مددهاست ازعالم اعلی ؛ چون عنان عنایت الهی معطوف گردد بصوب تخلیص کسی بالکلیه ازعالم رجس وتطهیراو ازادناس جسم به‌ترادف امداد چنان شود که روح اوبتمام خاصیت خویش ظهور کند وقوای جسمانیه‌را بالتمام درتحت سلطان خویش درآورد وهریکرا درمقام خویش بکار بازدارد چنانچه هیچیك ازمقام خویش یکسرموی تجاوز نتوانند کرد ونکنند . وچون تحقق باینمقام حاصل گردد خلافت روح در عالم صغیر مقرر شود ومقام کمال شخص رامسلم گردد واگرخلافت درعالم کبیر ازوی مقصود باشد اسباب تکمیل وبرادهند وبمقام هدایت بازدارند ویکون مایکون .

دیگر پرسیده بودند که سبب حب مال واولاد وازواج ومیل نفس بفانیات چیست و طریق دفع آن چگونه است ؟

(جواب) اصل میل بآنها منشأش قوتی است که بمقتضای حکمت الهی در نهاد انسان نهاده شده وحفظ بنیه نوعاً وشخصاً بدان منوط گشته ، مادام که سلطان روح غالب است وقوی را ازحدود خود تجاوز ممکن نیست میل باینها جز بقدر واجب نیست . اما هر گاه که سلطان روح عاجز است شأن هر قوه آنست که روی باستیفاء تمام مقتضی خود آورد وسایر قوی را ازاعمال خاصه خود معزول داشته برسبیل استتباع مشغول مقتضی خویش سازد ! هر آینه افراط دراین امور لازم میآید وازحد اعتدال تجاوز دست میدهد! پس وجه خلاصی ازاین ، تقویت سلطان روح باشد واستیسار وتسخیر قوای جسمانیه و طریق این درجواب سؤال اول مذکور شد .

دیگر پرسیده بودند ازسبب غفلت آدمی ازکار حق باظهور امر اوسبحانه وتهاون او در اوامر شرع باوجود ایمان بحشر وحساب وطریق ازاله این غفلت ؟

(جواب) مادام که قوای جسمانیه مطیع سلطان روحند وهریك درجای خویش قرار گرفته وبکار خویش مشغول ، مملکت بدن آرمیده است ومطمئن هر نور که ازغیب لامع میشود وهر ندا که ازوراء حجب میرسد مرئی ومسموع میگردد ، اما گاهی که قوای جسمانیه ازتحت سلطان روح بیرون اند ؛ شهرستان بدن پر آشوب وغوغاست واز حرکات خارجه ازاعتدال ایشان ، تمام مملکت دود وغبار گرفته صفت (ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها) روی مینماید تادیدهای بینا نمی بیند و گوشهای شنوا ازفرط دهشت وبهتت وتصادم اصوات وتقارع حرکات نمیشنود (لهم قلوب لایعقلون بها ولهم اعین لایبصرون بها ولهم آذان لایسمعون بها) پس طریقه ازاله این غفلت تسکین قوای جسمانیه است ومنع ایشان ازحرکات مضطربه ورد هریك بامقام خویش باظهار سلطان روح بهمان طریق که سابقاً مذکور شد . وتهاون بطاعت واقتراف معصیت درچنین حال دست میدهد که ظلمت وغبار ازحرکات خارجه قوای جسمانیه متولد میشود ونور ایمان که اثر تابش جوهر روحست درتحت اغطیهٔ آن مستتر ومتواری میگردد کما وردفی

الحدیث :(لایزن الزانی حین یزنی وهو مؤمن) ای ظاهر الایمان . هر کس که سلطان روح اودایم قائم باشدوقوای جسمانیه اوهمیشه درمقام خویش واقف وبکارخود مشغول قطعاً ازوی معصیت صادر نگردد وازذکرخدای عزوجل فترت اورا روی ننمایدوصفت (یسبحون اللیل والنهار لایفترون) داشته باشد .

دیگر پرسیده بودندازطریق تحصیل معرفت ومحبت ونماء آن)

(جواب) فکرلطیف معدحصول معرفتست وفکرلطیف عبارتست از ترصد وارد درمواردآن وانتظار الهام درمطان آن بی زیادتی اتعاب قریحه وتعوید نفس بخلوت و تنهائی مثمرانس است باعالم غیب وچون باینددوجوع وصمت منضم گردد تمام مرادبحصول رسد باذن الله عزوجل .

دیگر پرسیده بودند که امری جامع هست که آدمی دست بآن گیرد وازتشعب طرق خیرمستغنی شود ؟

(جواب) بذل وجود جامع همه طاعات است ومثل این مثل محبی است که ازذخایر واموال خویش هرلحظه تحفهٔ ظریف وهدیهٔ شریف پیش محبوب کشد . چون نگاه کندجز آنچه پیش کشیده پیشکش او نکرده چون چنین بیند خودرا پیش کشد و قصه کوتاه کند ، چه بعدازآن که اوملك محبوب شد هرچه اودارد ملك او گشت بی آنکه مفصلا آنرامتوجه اوسازد . اکنون این پیش کشی است محتوی برهمه پیشکشها ، همچنین مرید سالك هرچند بذل قوی ومعانی خویش درراه خدای عزوجل میکند چون نگاه میکند آنچه مانده بیش از آنست که انفاق کرده ، غیرت ایندل او را ازسلوك این راه دور ودراز وپیمودن این تیه که هرچند میرود چون قوم موسی علیه السلام همچنان برجای است سرد میسازدو تبر بر بیخ زده هستی خودراپیش میکشد وخلاص میشودو نشانه بذل وجود آن است که بهستی خدای قناعت کنداز هستی خویش گوید چون خدای هست تو خواهی باش خواهی مباش وبمرادخدای قناعت کنداز مراد خویش گوید چون آنچه مرادخدایست حاصل است آنچه مرادتست خواهی حاصل باش خواهی حاصل مباش وبعزت خدای قناعت کند ازعزت خویش گوید چون خدای عزیزاست تو خواهی عزیزباش خواهی ذلیل وبقدرت خدای

قناعت کند از قدرت خویش گوید چون خدای قادر است تو خواهی قادر باش خواهی عاجز ، وچون بنده بذل وجودبا ینمرتبه بکند وخدای‌عزوجل این‌اخلاص در محبت ازوی ببیند اورا هستئی عطائی بخشد که زبان آن هستی تسبیح خدای باشدو ارکانش طاعت خدای‌آنگاه همگی اوطاعت گردد وبعبادات حقیقیه ومعاملات قدسیه که‌پاک‌ازاغراض‌ورعونات‌وتکلفات‌باشدایستادگی‌نمایدوخدایرابخدای بشناسدوخدایرا بخدایپرستش کندطاعت پاکیزه‌وعمل پذیرفته آن‌باشد «اللهم ارزقناواخواننااجمعین»

دیگر پرسیده بودند که‌بمبتدی عاجز درسلوک چه اولی است که اورا ازعمی وتقلید به‌بصیرت وتحقیق رساند ؟

(جواب) اولی چیزی به‌مبتدی طالب آنستکه خود را تسلیم منتهی واصل گرداند وتدبیروتصرف خود اصلادخل ندهد ونسبت بااوکالمیت‌بین‌یدی الغسال‌باشد ، واگرمنتهی بچنین منتهی نشود درعالم گردد وچنین کس جوید تا آنزمان که بیابد برای آنکه طریق‌وصول منحصراست‌درتربیت مرشدوجذبه‌الهیه‌وطریق جذبه‌ازاکتساب بشرخارج است ودخل بااین کس‌ندارد‌آنچه اختیار عبددر‌آن‌دخل دارد طریق‌استرشاد است وجستن مرشد وتسلیم اوشدن چون بیابد .

دیگر پرسیده بودند که‌اگر دشمن اوخوداست سبب دشمنی او باخود چیست واگر نفس وشیطان واعوانهماانداایشانرا ازبدبختی اوچه مقصوداست ؟ وطریقه زیست بااین دشمنان چیست ؟

(جواب) دشمن این کس نفس‌است وشیطان ونفس عبارت است‌ازمبدء قوتهای جسمانیه که چون برحقیقت شخص که روح قدسی‌است مستولی‌شده ! چنانچه بجای او شده‌اورا مسمی شده‌بنفس که‌مترجم است بخود ، وسبب عداوت‌اوباروح قدسی‌آنست که درظهورروح‌قدسی‌بطلان سلطان‌اووانتفاءمقتضیات‌اوست وظیفه‌سالک‌درزیست‌بااودربدایت حال کف اوست ازمقتضیات او وکسر‌اوجهت اظهارسلطان‌روح (ابلغ الکف‌والکسر) ودرنهایت که بمقام کمال رسدوسلطان‌روح‌قائم شودبداشتن اودرحداعتدال بمیزان‌خرد امانه هر کس‌بدین‌نهایت‌رسد(ذالك‌فضل الله‌یؤتیه‌من یشاء) وسبب‌عداوت‌ابلیس‌لعنه‌الله

آنستکه آدمی برای خلافت عالم مخلوق گشته ومقتضی خلافت استیلاءِ وتحکم است بر تمام اجزاءِ عالم که ابلیس یکی از آنست واوچون مخلوق از نار است بر زیردستی صبر نمیتواند کرد وزبردستی میجوید هر آینه اورا با کسیکه براوزبردستی جوید نزاع خواهد بود! وظیفه سالك آنست که بمقاومت او کمر بسته مقارع ذکر برزند بنیهٔ خود که مستودع نورالهی است زند تا آن نور ظهور کند ونار ابلیس را منتفی سازد . « قال بعض العارفین اذا تمکن الذکر من القلب فان دنی منه الشیطان صرع کما یصرع الانس اذا دنی منه الشیطان فیجتمع علیه الشیاطین فیقولون مالهذا فیقال قد مسه الانس رزقك الله ولیی ذلك المقام و بلغك غایة المرام ان ربی لطیف لما یشاءِ انه هو العلیم الحکیم»

☆(۲)☆

(**مکتوب کاس الکرام**) اتباع هوی دیگر است ومغلوب هوی بودن دیگر اتباع هوی آنستکه بمقتضی او عمل کند طایعاً مستسلماً راضیاً منشرحاً ومؤمن از اینمعنی محمی است، این صفت کفار استکه (رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها) وصف الحال ایشانست و (واخلد الی الارض واتبع هویه) بیان سوءِ فعال ایشان ! ومغلوب هوی بودن آنست که راضی ومنشرح نباشند بمقتضی آن لکن از مقاومت او عاجز آیند تا مجرور شوند بسوی آن باهزار ملامت وسر کوب که از خود یابند !واین بر اینوجه در ضعفاءِ مؤمنان ممکنست که یافت شود واصحاب نفس لوامه که اگر از کرامت مطلقا خالی بودی مقسم علیه نگشتی ایشانند وظالم لنفسه که از فرق ثلث مصطفین است ایشان باشند واگرچه این بر این وجه منافی اصل ایمان نیست اما از شرك خفی است که منافی کمال ایمان است ! وفی الحقیقه که عاری است عظیم بر مؤمن که مغلوب وماسور شهوات باشد ، ونه انداخته اورا باین اسفل الادمان تأمل در جزئیات واعراض از تأمل در کلیات ! برای آنکه چون دل از کلیات فارغ شد بجزئیات مشغول میشود واندیشهای جزوی مبادی شهواتست و مقوی جانب حیوانیه ! چنانچه اندیشهای کلی مبادی قطع شهواتست ومقوی جانب ملکیه وآنچه درقرآن مجید امر شده بتأمل در آیات کمافی قوله تعالی (ان فی خلق السموات والارض)الایة وفی غیرها من الایات برای همین است تاشخص کلی الوجود شود وبعالم اعلی ارتقا کند . مثلا تامل کند درکار آسمان که

جرمی چنین عظیم محیط که جلیات کار جهان به یك کوکب از کواکب او انتظام میبابد وهوالشمس واعرضنا عن خفیاتها پیوسته درروش است بی‌قصور وفتوراین روش و گردش اورا هر آینه غایتی باشد آیا آن غایت که در گردش آسمان است اعز واشرف خواهد بودیا آن غایت که درحرکات دواب ارض است درپی گیاه وعلف ، عجب که عاقلی این حرکات جزئیه مضطربه‌را اعز واشرف داند از آن حرکات کلیه منتظمه یااینرا بااین خساست متوجه غایتی داند وآنرا بااین نفاست عبث وباطل ! سبحانك ماخلقت هذا باطلا قال الله تعالی (وماخلقنا السموات والارض ومابینهما لاعبین ماخلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لایعلمون) وچون این تامل درکار آسمان کرداز همین تأمل بازوقت افتد ، که ذات آدمی سماوی است نه ارضی و کلی است نه جزئی که اگر از گوهر ارض بودی وحضیض جزئیه راز آسمان در نیافتی همچنین دیگر حیوانات که صامت اند وحیوان چون بهمت بآسمان رفت دانیم که گوهرش از کان آسمانست . اگر بکوشد آنچه حالی بهمت میرود آنزمان بقدم برود چنانچه ادریس وعیسی علیهما السلام رفتند ودرعالم کلیه قرین اشخاص کلیه گردد که یوسف علیه‌السلام ایشانرا صالحین گفت که (توفنی مسلماً والحقنی بالصالحین) وپیغمبر ما صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفیق اعلی فرمود . ای دریغ که کسی تواند که همنشین ملاءِ اعلی باشدوهمنشینی حیوانات عجم گزینند ! قطرات که از کأس اشخاص کلیه بحکم (وللارض من کاس الکرام نصیب) برزمین چکد آنجا بهار شود والوان فواکه از درختان روید و همچنین سایر حسنات این جهان از خرده ریزه خوان ایشان باشد آن قطره که در خربوزه است که حلاوت اواز آنست و آن دانه که در انار است که طعم ومنفعت اودر آنست همه ازخرده ریزه آنخوان است . رسول الله در آن خوان طعام خوردی آنجا که گفت (ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی) کسی را که بچنان خوان امکان رسیدن باشدبه این فضلات بسازد زهی ظلم که برخود کرده باشد که (فمنهم ظالم لنفسه) .

دلا یکدم رها کن آب و گل را صلای عشق در ده جان ودل را

چند برزمین چسبیدن پر وبالی باید گشود که راه آسمان پیش گیرند ؛ امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمود (انا بطرق السماءِ اعرف منکم بطرق الارض) اگر زمین جائیست دیدیم و

اگرخواب وخور کاریست کردیم : اکنون نوبت کاری دیگر است سبحان الله ازمکرر آدمی را دل نمیگیرد ! سی سال درجهان بسر برد ومزه جهان چشید اگر سیصدسال بسر میبرد همینست وهمینست وهمین اگر صدسال درمشکی کنی دوغ . . الخ عارفان نشان طوری جز این طورمیدهند آخر (لکل جدید لذة) مدتی هم دست به آن گیریم لاسیما که میگویند در آن طور تکرار نیست وپیوسته جدید برسرجدید است .

هر زمان نوصورتی ونوجمال تازنو دیدن فرو میرد ملال

وهیهنا تم البیاض ولم یتم المقال .

☆(۳)☆

(مکتوب مرتبة الادمی) ای معشر اخوان بهمت ازسموات درگذرید وبرزمین مهائید وخودرا ازآن عزیزتر دارید که دردنیا که خدای عزوجل آنرا الاشیئ خوانده فانی شوید .

هر که دریك ذره لاشیئ گم شود کی بود ممکن که او مردم شود

پایه آدمی ارفع است ازسموات ، نه حیف باشد که چنین درحضیض ارض فرو رود و خودرا ازین تن خاکی بازنشناسد وپیوسته درپی تحصیل لذات تن وشهوات بدن باشد !

خویش را نشناخت مسکین آدمی از بزرگی آمد وشد در کمی

درحکایت هست که شخصی را مالیخولیا پیداشده بودواین اندیشه براومستولی شده که او گاوی است هرآینه او را میباید کشت که بهریسه نهند ! خاصیت انسانیت که آکلیت است فراموش کرده وخاصیت گاو که ماکولیت است از خود میجوید ! روح را باتن چنین حالت دست داده چنانچه کلب کلب چون کسی را بگزد آنکس آواز سگ کندکان که کلبیتی دراوپیدا شود ، همچنین کلب طبیعت نیش بگوهرروح زده و هیئتی مضاد جوهر اودراوپیدا شده ازجنس هیئت طبیعت هرآینه خودرا ازطبیعت بازنمیشناسدو آنچه مقتضی طبیعت است مقتضی خود گمان میبرد ودر تحصیل آن میکوشد ! وآنچه مقتضی گوهرخودش است فراموش کرده وتحصیل نمیکند ! وای براو آن ساعة که ازاین مستی هشیار گردد وازاین جنون افاقه یابد واین پوشش ولبس ازپیش برخیزد وخودرا چنانچه خوداست دریابد اما محروم ازهرچه مقتضی اوست وملایم ذات او ! وای براو درآن

ساعت وای براو «وانذرهم یوم الحسرة اذقضی الامر وهم فی غفلة وهم لایؤمنون» چون خدای عزوجل اخوانرا این بقظه کرامت فرمود وبازحال افتادند خدایرا عزوجل بر آن شکر کنند ودرمحافظت خود کوشند ، که مبادا ابلیس بازایشانرا ازراه بیرون برد که حال ابلیس باایشان اکنون حال پادشاهیست که بنده‌ای چنداز بنداو گریخته باشد . چگونه هرسوی فرستد وراه وروی برایشان گیردوبعوث وسرایا پیوسته روان کند که ایشانرا باز گردانند بمکرولطف یابحرب وعنف ؛ اخوان حاضرباشید تادشمن دستبرد نکند و مکنادوالسلام علی الاخوان.

☆(٤)☆

(**مکتوب الخلق علی الصورة**) پرسیده که چون درعقاید مذکورودرالسنه شایع ومشهوراست که حضرت عزت را عزاسمه هیچ مانندگی باهیچ کس وهیچ چیز نیست، معنی (خلق الله آدم علی صورته) که مبنی ازنوع مشابهت ومشاکلتست چگونه مستقیم آید ؟

(**جواب**) حجة الاسلام غزالی رحمة الله گفته که صورت دواست یکی صورت ظاهر که آن تخطیط وتشکیل جسم است . ویکی صورت باطنه که آن صفات واخلاق روح است ومراد ازصورت مذکوره درحدیث (خلق الله آدم علی صورته) صورت باطنه است چنانچه محصل حدیث این باشد که خدای عزوجل آدم را که آفریده اورا موصوف آفریده بصفتی چند که اسماءِ آن برخدای عزوجل نیزمیافتد . چه اصول صفات الهیه هفت است (حیوة ، وعلم ، وسمع وبصر ، وکلام ؛ وارادت، وقدرت) وآدمی بهمه اجناس این صفات موصوف است . زنده است ، وداناست ؛ وشنواست ، وبیناست ، وگویاست وخواهنده است ، وتواناست جزآنکه مشارکان درلفظ واحد مشارکت ایشان برسه گونه باشد :

۱ ـ آنکه مشارکت درلفظ باشد ودرمعنی لفظ ودرنحو وجود معنی لفظ همچون مشارکت (هذاالماءِ وذاك الماءِ) درماءِ (۲) آنکه مشارکت درلفظ باشد ودرمعنی لفظ اما درنحو وجود معنی لفظ اختلاف باشد همچون مشارکت آنچه در خارج است ازآب باآنچه درخیال است ازآن درماء که آبیکه درجوی روان است وآبیکه درخیال درآوریم لفظ ماء برهردو بیك معنی افتد امایکی ماء عینی باشد ویکی ماء شبحی .

(۳) آنکه مشارکت در لفظ باشد فقط همچون مشارکت آب و آفتاب در عین . اکنون اسماء که بر آدمی افتد و بر آدمی آفرین افتد از قبیل قسم دوم است که آنجا مشارکت درلفظ ودرمعنی لفظ حاصل باشد اما درنحو وجود معنی لفظ حاصل نباشد، چه وجود آدمی وجودی است مجعول و وجودآدمی آفرین وجود بذات است و بین الوجودین تفاوت لایقاس .

واین تفاوت تفاوتی چند دیگر بارآرد چه حی موجود بذات ممکن الموت نباشدو عالم موجود بذات علم وی بهمه چیز رسدازهمه روی وقادر موجود بذات قدرت او بهمه چیز رسد بهمه وجه وهکذا فی سایر الصفات . بخلاف حی موجود بالجعل وعالم موجود بالجعل وقادر موجود بالجعل که حیوة او بموت منسوخ تواند شدوعلم وقدرت اوراحدی معین باشد که از آن درنگذرد ، ومانندگی که خالق را سبحانه بامخلوق نفی کنندبدان مشارکت درذات ومرتبه وجود خواهند ودرلوازم مذکوره بمشارکت در مجرد معانی اسماء مطلقه والله اعلم بالصواب .

دیگر پرسیدهٔ که ناگاه در اثناء نماز یااورادچیزی بخاطر میآید که فلان کار بنمایم مثل عمارت یاتجارت یا کتابت یاغیر آن وهرچندسعی میکنم که این خاطر نیاید کان فایده ندارد والبته بخاطر میآیدواز آن حال خودم باز میداردطریق دفع این چگونه است؟

(جواب) ازامراض نفسانیه که آدمی بآن ممتحن است یکی اینست که ازسر کلیات میتواند گذشت وازسر جزئیات نمیتواند گذشت ؛ آنکار معین که بخاطر میافتد که میباید کرد بنابر منفعتی وفایده جزئیه وهمیه که در آنست نفس را رغبت کردن آن پیدا میشود ؛ وچون ازسر آن فایده گذشتن براوصعب است ازپی صاحب خودباز نمیشود که اورا بآنچه درآنست ازنماز واورادوغیرها باز گذارد و پیوسته ازآنکارمیگویدوباز میگویدومشوش اومیشود ؛ وسبب اینکه ازکلیات میتواند گذشت وازجزئیات نه، آنستکه درامورکلیه وهم را مدخلی نیست وبا عقل درآن مزاحمتی نمیکند . پس اگرعقل را در آن باب رائی مقررشد فی الحال بآن اتیان مینماید ، اماامور جزئیه محل تصرف وسلطان وهم است هرآینه اگرنه چیزی است موافق مشرب او درآن مزاحم عقل میشود ؛ و

اتیان بامری که مزاحم داشته باشد اصعب است ازاتیان بامری که مزاحم نداشته باشد وهم بمثابه کودکی است خرد پیش پدر خردچون گویدفلان باغ ببخش قبول کنداما اگر گوید این انار که دردست داری ببخش قبول نکند ! سالکان علاج این مرض بفطام نفس کنند از شهوات جزئیه ، وظیفه سالك آنستکه هربار که نفس چنین تشویش دهد البته آنچه اوتحدیث بآن میکند نکند وبداغ ناکامی اورا بسوزاند ودست از آنکار که درآنست ندارد ، نفس کودك صفت را پند دهد که توکلیاترا فداء راه خدا میکنی جزئیات محقره چیست که بآن درمیمانی وبود ونابود آنرا برخود یکسان نمیسازی ، وسالك تابمقام رسوخ واستقامت نرسیده اورا ترك سامان وقطع علاقهٔ دل ازاین وآن میسازدو آرزوهای نفس زیر پای درآوردن که مغارس خیالات اینهاست ، و سالك باید که خودرا بتمام اخلاص مطالب دارد وتمام اخلاص اینست که عملی که اورا در آن نیتی الهی نباشد نکند وبواعث طبیعی ودواعی وهمی اورا درکار نیاورد . وچون حرکات اوبه نیات الهیه است نه بواعث طبیعیه چه خیردرراه خدای عزوجل وطلب قربت اوازذکر ونماز بهتر است که اودرحالتیکه بذکر ونماز مشغولست داعیه اشتغال بآن بخاطرش میآید «وفق الله ولیی والله ولی السالکین»

☼(٥)☼

(مکتوب المکر)شمارا ازمکر عظیم آگاه گردانم وبرسری چنداز اسرار هستی تنبیه نمایم دل جمع کنید وخاطر فراهم آورید قال الله تعالی (فلله المکر جمیعا) مکر عظیم نزدیك نمودن اشیاء است به آدمی تااورا گمان افتد که مگر آنها اوراست ودرقبضهٔ اوست ! حال آنکه هرچیز برمرکزخود گردان است دردایره سربسته که هیچ مدخل و مخرج ندارد ازخود بسوی هیچ بیرون نمیرود وهیچ را بسوی خود راه نمیدهد بآفتاب ماند که درآئینه نماید طفلرا گمان افتد که مگرآفتاب در کنار اوست ! هیهات آفتاب درآسمان مشغول سیرخوداست باش تاآفتاب در گردد آنگاه معلوم تو گردد که آفتاب در کنار توبودیانه . اسب شخص را دشمن شخص میگیرد وبرآن بااوحرب میکند کوآن فروداشت که خودرا زیر فرمان اودر آورده بود ، مال شخصرا غاصب میستاند وخرج

میکند کجاست آن روی ملاینه و مداهنه که دست ترا برخود مطلق داشته بود اکنون بکارسازی دیگران مشغولست ودست تو ازاو یکباره کوتاه ، این آفتابی است که هرروز از روزنه کسی در آید (و تلك الایام نداولها بین الناس) روی لطف و نزدیکی که اشیاء مینمایند مکر است و چاپلوسی و فریب .
«وما الحیوة الدنیا الامتاع الغرور» خود را ازآن توازآن مینماید تا توازآن ایشان شوی ازآن خود راصید تومیکند تا تورا صید خود کند ! که دل توقوت ایشانست چون دل بایشان دادی آنگاه قصه معکوس شد تومملوك شدی وایشان مالك ! دل ترا پاره پاره میکنند وبآتش غصه کباب میسازند ومیخورند ! حال مرغ را در چنگال صیاد وزیردندان او ببین وحال دل خود را دردست اشیاء یادآر ! سیخ و کباب همه نه آنست که بدیدهٔ حس نماید سیخها و کبابهاهست که دیده عقل آنرا دریابد

چه صورتهاست مر بی‌صورتانرا　　　　توصورتهای ایشان را چه دانی

پاره گوشترا که کباب میکنند بضایع نیست برای خورش کسیست چگونه دل آدمی را که کباب کنند ضایع باشد اینهمه دلهای آدمیان را که کباب میکنند آیا برای خوان کیست دیده معنی‌بین بر گشائید تا کبابیان غیبی را ببینید که آتش غم درکانون سینه چگونه میافروزند وسیخ تعلقات راچگونه در گوشت دل آدمی فرو میبرند وآنرا کباب میسازند ! برای خورش که ؟ برای خورش (ملکة النساء العجوزة الشوهاء) سخنی میگویم نه شعراست ونه تخییل حق یقین وصدق مبین است بشنوید وباوردارید : دنیا غول مردم خواره است قوت او دل بنی آدمست وقوت وانتعاش بدان میبابد ! خوبیهای گوناگون که برعرصه هاون پهن کرده دانه ایست که جهت صید قلوب بنی آدم ریخته شباك تعلقات گسترده درخلف دام آرام گرفته ! چون مرغ دل میل دانه لذات کرد شباك در دست وگردنش افتاد صیاد برسرش تاختن آورد وبکارد ناکامی کامش برید وبچنگال مصائب بال وپرش بر کند و بآتش غم کبابش کرد ! واینك آن درزیردندان اوست واورا میخاید ! نه هر کس خود را دلشکسته ودرفشار وتنگی میبابد اثر بی‌مؤثر نمیباشد این فشاردرکام اومیبابدواین شکست درزیردندان او ! اگرکام و دندان نمی بینید ازاثر او بر او استدلال کنید .

دست ناپیدا گریبان میکشد . اگر گوشت را ادراك بودی در زیردندان ما زیادت از این درد نمییافت که دل ما دراین فشاردرد مییابد ! پس چرا باور نداریم که در زیر دندانی گرفتاریم هرشکست وتنگی وفشار که آدمی درخود مییابد . بداند که از آنست که درچنگال ودندان اوست ، ومادام که اورا فرونبرده ممکن است که اورا ازچنگ او بیرون آورند و کسر ها که یافته جبر کنند وباصلاح آورند . واین درمدت حیات است که هنوز درظاهر هستی است ؛ اما چون ام عفریت اورا فروبرد وبهاویه بطن او که باطن همین هستی است پیوست آنگاه امیدیکباره ازاو منقطع شد ! ومراتب تقلبات اودر درکات آن هاویه واستحالات که اورا آنجا روی نماید جز خدای عزوجل نمی‌داند . بعالم فراموشان میافتد و کسی دیگر روی او نمیبیند (نسوا الله فنسیهم) والعیاذ بالله العظیم من مقامات الفاسقین فی اطوار الجحیم حین یر کبون طبقاً عن طبق هر غمی و بلائی و محنتی که در جهان میرسد اندك تبشی است از آن آتش که در هاویه آماده است .

دنیا دهنه دوزخ است چگونه حرارت دهن وقوت نضج واستحاله که دراوست از جهت پیوندی است که بمعده دارد وحرارت کبری که مبدء استحاله وانکسار کلی است درمعده است همین تعب ومشقتی که در دنیا است اثری است ازتعب ومشقت دوزخ و شکستی که در دنیا روی مینماید قلیلی است نسبت با شکست « قصمته فی نار جهنم » که در دوزخ روی مینماید والعیاذ بالله تعالی قال الله تعالی (ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون) درحینیکه شما گشنه‌اید چگونه مایلید بمضغ وجذب طعام ؟! دنیا ودوزخ همچنین مایلند بمضغ و جذب آدمی قوله تعالی (تدعو من ادبر و تولی) جوش و خروش معده و ثوران بخارات اودر حین جوع تامل کنید وحال دوزخ با یادآرید که (تکاد تمیز من الغیظ) امور اینجهان نمودار امور آنجهان آفریده شده تا مستبصران ازاین راه بآن یابند ؛ ای ولی من فریب جهان مخور بلکه جهانرا فریب ده چنانچه از بعضی عارفان منقولست که از او پرسیدند در چه کاری ؟ گفت باینجهان افسوس میکنم ، گفتند چگونه باینجهان افسوس میکنی ؟

گفت نان اینجهان میخورم وکار آنجهان میکنم ؛ ای ولی من کار آدمی آنست که بعد ازاین پیش خواهد آمد درآخرت چنان کار عظیم که سموات وارض وجبال از پیش آن بگریختند ، این کار وبار که امروزدردست دارد بکار وباری نمیتوان شمرد نباید که آدمی بهمگی همت متوجه آن باشد سعادت آنستکه درآخرت خواهد بود ، و شقاوت آنکه آن جا روی خواهد نمود سعادت وشقاوت دنیا را بسعادت وشقاوت نمیتوان شمرد ، ای ولی من اذن خدای برفع حجاب واگر مردمان بدیدندی که در پس دیوار برزخ مردمان درچکارند ؟ قال رسول الله صلی الله علیه وآله (لوتعلمون مااعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیراً) اعاذک الله حبیبی من عذاب المقابر وفتنة المحیا والممات .

☆(٦)☆

(مکتوب زینة الارض) بخدای شما سوگند که در راه خدای بناکامی ونامرادی و بیکسی و سختی و تنهائی بسر بردن بهتر است که در راه طبع بهمه مرادی رسیدن وبهمه کامی ظفر یافتن ، پای دارید تا زینت دنیا شما را نفریبد که بخدای شما سوگند که این زینتها ظاهر نشده جز برای امتحان تا خدای عزوجل ببیند که عهدیکه درموطن اولیت با او بسته اید برآن ثابتید ووفا بآن میکنید و آن زینت وآرایش شمارا از خدای عزوجل مشغول نمیسازد ؟ یاداخل بیوفایانید که چون از خدای عزوجل دورافتادند وحجب درمیان آمد ودیگر چیزها ایشانرا پیش آمد زینت خلقیه در روی ایشان خندید انس بآن گرفتند وخدای خود را فراموش کردند ! وباینجهان و لذات اینجهان یگانه شدند ودست در گردن آوردند ! کانّ که ایشان از آن اینجهانند واینجهان از آن ایشان وهرگز ایشانرا خداوندی نبوده که ازوی جدا افتاده قال الله تعالی : (اناجعلنا ماعلی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا) بخدای شما سوگند که زود باشد که این زینت که بی وفایان مفتون آن شده اند ودل برآن بسته ودرهوای آن خدای خود راپس پشت افکنده ! برچینند وزمینرا پشتهٔ سازند بی آب و گیاه وحسنات که برآن پاشیده اند بامعدن حسن خوانند وپیکر اینجهان موحش وبی آرایش ومظلم وتیره بماند که (اناالجاعلون ماعلیها صعیداً جرزاً) آنگاه مفتونان بآنرا گویند اینک آن

محبوب شما که برای آن عهد خدای بشکستید ودرآن آویختید در بر گیرید این غول مردم خواره را که برشما پریچهره نموده بود ! قوله تعالی : (**ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجباً**) الی آخر القصه چه عجب اگر جوانمردی چند عهد خدا یرا یاد آورند وازاین زینت فریبنده روی بگردانند وازخلق کناره گیرند وروی باخدای خویش آورند قوله تعالی **واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی** ای رسول ماصبر کن باچنین کسان که زینت دنیا ایشانرا نفریفت وبامداد وشبانگاه بخواندن خدای مشغولند وچشم ازایشان مگردان بسوی آنجماعت که فریفته آن شده اند برای رغبت آن زینت « واضرب لهم مثلا » الخ ومثل زن حال معرضان اززینت دنیا و حال مقبلان بر آن بحال آن دو برادر که ایشانرا از پدر مال فراوان رسید یکی ازایشان آن اموال را صرف تحصیل زینت جهان کرد بعضی از آن داد و بستانی خرید اززر محفوف به نخل ومیان ایشان کشت وزراعت ، وبعضی دیگر خرج کرد ودرآن کوشك وبنا ساخت و بعضی دیگر داد و اسبان و دواب خرید و در آن سرداد و بعضی دیگر داد غلامان و کنیزان خرید وآن برادر دیگر هرچه داشت درراه خدا نفقه کرد تا فقیر وبی چیز ماند روزی ازدرماندگی درراه برادرایستاد وازاوخواستی کرد برادر وبرا در رکاب خویش بآن سرابستان برد تا رشد خویش وبی رشدی اوبوی نماید ، ومیان ایشان آن مفاوضه رفت که بتفصیل در کلام الله مجید مذکوراست ازقرآن بخوانید تا بدانید . قوله تعالی (**واضرب لهم مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء**) الخ یعنی آنچه برسرابستان آن نادان آمد نشانه بود تامردمان بازوقت افتند وعبرت گیرند والا همه زینت جهان بهمان مشابهت است ، آن حسبانکه بربستان اوفرود آمد برهمه بستانی فرود میآید چون ناوك مرگ برتن آدمی فرود آمد همه بستان او ویرانست از آنجا که بستان اوست ! ای برادران الهی ازمواعظ قرآن پند گیرید ، ای برادران الهی عهد خدای فراموش مکنید خاصه آن عهد رایکبار دیگر دراین جهان تازه کردید ای برادران الهی ازسختی مگریزید ای برادران الهی سخن اهل طبع مشنوید ، ای برادران الهی از بطش جبار بترسید ای برادران الهی خدای شما غیوراست والسلام علیکم .

☆(٧)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) آدمی در دنیا یا در آفتی واقعست یا در مخافت آفتی. امن در اینجهان آفریده نشده و چون امن نیست میتوان گفت که هیچ خیر نیست ! اکنون وظیفه ما فرزندان آدم چیست ؟ با این محنت و عذاب وغصه و اضطراب بسازیم و مأمنی نجوئیم ؟ نی نی صاحب همت بخود این نپسندد و بکوشد تا مأمنی برای خود بجوید چون در اینجهان بتحقیق دانسته که مأمنی نیست در جهانی دیگر چه مایقین دانیم که بنای کار نشاید که بر محنت واضطراب باشد چه محنت مقصود بالذات نمیباشد یقین اگر محنتی باشد آن مقدمه منحتی خواهد بود واگر اضطرابی باشد آن برای آرامشی تواند بود ، اما تا آن اضطراب که کند وآن آرامش که یابد ماچستی کنیم باشد که آرام نصیب ما گردد اضطراب بقرعه هر که باشد گو بر آی ؛ این کار دولتست کنون تا که را رسد ای ولی من وای حبیب من دولت ترا پیش آمده ازخود باز مگردان بدست و دندان آنرا محکم گیر « ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم » ای ولی من وعده « بداء الاسلام غریباً وسیعود غریبا کما بداء » پرتوی افکنده لاجرم اهل حق که بحقیقت آن متحقق باشد همراهان وموافقان کم داشته باشد از این تنهائی متوحش مشو واین روش که آغاز کردهٔ ازدست مگذار ودامن حق از دست مده که عاقبت کار متقیان سرافراز باشند وفاجران در سوز و گداز. اگر دو روزی فجار رااعلام منصوب باشد واتقیا را رایات منکوب باك نباید داشت ونظر در عاقبت کار باید گماشت ای ولی من وای حبیب من غافلان چنین سخنانرا افسانه دانند وبآن فسوس آرند ! امادر پندار غلطاند حق جزاین سخنان نیست وآن سخنان که ایشان گویند افسانه است برای آنکه این سخنان باقیه است که جاوید خواهد ماند ، وسخنان ایشان وآنچه ایشان از آن سخن میرانند تابع شهوات فانیه است که بازوال آن شهوات زایل شود وبر صاحب خویش ظلمت وعذاب گردد ! اما گمراه کردهٔ خدا براه نتوان آورد وخود صبر باید کرد که خدای حکیم است وحکمت خدا را خدای میداند « والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم »

☆(٨)☆

(مکتوب طوائف الثلث) اهل جهان سه گروهند گروهی آنانند که نظر ایشان

ازآفریده درنگذشته جزخودرا وجهانرا نشناخته‌اندواندیشه ایشان جزاین نیست که جهانرا درتصرف خود درآورند وبحسنات ارض تمتع جویندوتملك رقاب اهل آن کنند وبی‌ادب وبی‌باك دست بسوی آن دراز کرده‌اند وبهروجه که میسرمیشودآنرا درقبضهٔ خود درمیآورند.

وگروهی آنانند که ازآفریده گذشته‌اند وبه‌آفرینش رسیده‌اند بدانسته‌اند که جهانرا بااین نظام وترکیب ومنهاج وترتیب ناچارخداوندی است که آنرا آفریده‌وسراسر آنچه بنظرمیاید صنع اوست ودست درازی بآن نکرده‌اند وانتظار کشیده تاازجانب خداوند جهان آینده بیاید ونصیب ایشان ازجهان تعیین کند وبخش هرکس مقرر کند وچون آن آینده «علی ذکره الصلوة والسلام» آمده ونصیب هرکس تعیین کرده‌وحدود حلال وحرام باذن خداوندجهان عزسبحانه نهاده‌به‌ادب ووقار وسکینه وقراردست‌بسوی نصیب خود برده‌اند وآنرا بحضور دل وجمعیت خاطر تناول کرده و احسان خداوند سبحانه برخوداولا درآفرینش آن وثانیاًدراذن‌دادن که‌ایشان آنراتصرف کنند بدانسته‌و بشناخته وشکرمنعم بجای‌آورده وبه تعظیم وتبجیل وخدمت وعبادت اوفراخورطاقت خود ولایق حال خویش ایستادگی نموده.

وگروهی آنانند که ازآفریده وآفرینش‌هردوبگذشته‌اند وبه‌آفرید گاررسیده بازوقت افتاده‌اند که‌آن کسکه صنع اوچنین‌لطیف وحکیم‌است وآفریده‌اوچنین‌بانظام ومتین ، اودرذات خویش چگونه باشد وجمال وجلال اودرچه مرتبه ونزد تنبه‌مراین معنی از مهب ریاح اصطفا بادی وزیده وگوشه حجاب برداشته اگرچه فی الحال باز فرو گذاشته‌ونزدآن‌خطفه لطیفه بارقهٔ ازبوارق جلال وشارقهٔ ازشوارق جمال‌الهی‌جهیدن ونمودن گرفته ودل‌ایشانرا ربوده ؛ دردریای محبت ایشانرا غوطه‌داده وازلوث اکوان پاك کرده اینها عالی‌همتانند واهل‌محبت‌اند ومقربانند وعبادالله‌اند واهل درجاتند . و طایفهٔ که پیشتر گفتیم عباداند وابراراند و اصحاب یمین‌اند ، وطایفه اول فجاراند و اصحاب شمالند ؛ اکنون ولیم« ایده‌الله تعالی » کوشش کند وجهد نماید وهمت عالی دارد که مگرازمقربان گردد واگرازآن پایه فرودآید از اصحاب یمین « وعیاذاً بالله

ثم عیاذاً باللّه ازسیرت اصحاب شمال و بی ادبان ودست درازان و ستمکاران و بی باکان و ناپاکان خدای عزوجل ولیم راوسایر اخوان تائبین را از آن نگاهدارا د «وباللّه المستعان وعلیه التکلان ولاحول ولاقوة الاباللّه العلی العظیم وحسبنااللّه ونعم الوکیل»

☆ (۹) ☆

(مکتوب الکلام المتفق) امابعد سخنی متفق گوئیم که قریب وبعیدراجز قبول آن روئی نباشد اگر بمقام انصاف درآیند : گوئیم امر از آن اجل است که شخص بخود داند که طریقیکه اورا مسلوك میباید داشت چیست وچه نهج است ؟ که اگر او دست بآن گیرد حسن عاقبت را متضمن باشد وامن ازخسارت وازشقاوت را مثمر واعدل طریقی واوفق سبیلی بسته باسعادت وصلاح انسان آن باشد ، چه قطع نظر از اثبات بدأی وعودی وثوابی و عقابی معلوم است که حالتی است انسانرا که آن سعادت او واحسن احوال ممکنهٔ اوست اورا واینکه آدمی خود بآن مستقل نیست وازمعرفت آن عاجزاست امریست ظاهر که ازمراجعه باخود معلوم میشود چه هرچندشخص درخود اندیشه میکند سبیلی بشناخت آن ندارد ، چه شناخت آن موقوفست برمعرفت کل امر و کنه امرواطلاع برمورد ومصدرهستی وآنکه بداند که بناء آسمان برچه شده وبرای چه شده وبازگشت هستی به چیست ویاچیست ؟ وامرهمه همینست یاوراء این پیدا پنهانی است ووراء این زمان زمانی است ووراء این بازار بازاری است ووراء این کار وبارکار وباریست وتفصیل این کاروبار چیست وچگونه است ؟! ومعلوم است که آدمی عاجزاست ازمعرفة این و هرچندشب باروز میکندوروزباشب دراین اندیشه راه بروی بسته باشدو برون شد آن نتواند کردوچه جای اینکه کمترازاین نیزنتواند دانست اگر خواهد که بداند که عدد ریك بیابان چنداست هرچندجان کند این نتواند دانست واین جزئیست ازجزئیات امر چون درآن عاجزاست چگونه ادعاء احاطه برکل امرتواند کرد وبلوغ بکنه آن هیهات «ولا یحیطون بشیء من علمه الا بماشاء» پس معلوم شد که آدمی خود از آن عاجزاست و کسی درارض نیست که این دست برخود نهد که من طریق نجات میدانم وبغورکار رسیده ام الا پیغمبران خدای «صلوات اللّه وسلامه علیهم» باقیان سرگردان وحیرانند ، و کسیکه خود

درخود سر گردان وحیران باشد چگونه دستگیری دیگری کند ! و کسی غیر ایشان اگر این دعوی میکند ظاهر است که متکفی است متصلف ازقبیل مسیلمه لعنه‌الله که چون طور پیغمبران دیداورا نیز خوش آمد که آن نوع سخنان گوید وبجای جبرائیل عبرائیل برای خود اثبات کند !

ودیگر ملاحده‌اند ومرجع سخن ایشان نه اثباتیست وعلمی مرجع کلام ایشان بامجرد تمرداست ازانبیا وعدم اذعان بسخنان ایشان ! ومنشأ این بی‌دردی‌است وقصور همت وغلبه شهوات که ایشانرا غیر استیفاءِ شهوات باقرب طریقی که متوهم شودوجهۀ نیست ! اگرعاقل وصاحب همت بودندی وبازوقت این افتادندی که اندیشه کلی بکارخود میباید کرد ومبدءحرکات وافاعیل ایشان عقلی کلی بودی نه توهمات جزئیه وانبعاثات طبیعیه مضطر میبودند به‌متابعت انبیا ، برای آنکه نگاه میکردند وخوداز چنان اندیشه عاجزبودند ودیگری درارض نمییافتند که متصدی این راه‌هنمائی باشد . ومعلوم است که روز میگذرد پس‌چاره غیر این نمیدانستند که‌دست‌بدامن انبیاء زنند ، همچون کسیکه دربیابان راه گم کرده باشدوالبته راه‌نتواند یافت چون بیند که کسی روی‌بطرفی‌معین کرده ومیرود ومجداست که من‌دانسته‌ام وراه اینست وهیچ دغدغه وو سوسه براو راه نمییابد وبغایت بدل‌امن میرود وآثاراطمینان برحال‌اوظاهراست چه‌فرحان وخندان است ودرغایت سکینه وآرام میرود بحضور تمام وفراغت خاطرو معلوم است ازحال‌او وطور او که‌اینمعنی نه بخود بازبسته ونه‌ضربی ازتکلف میکند یاتقلیدی وخیالی‌اورا پیش‌آمده یافضولی‌متهور است؛ درست‌پیداست که‌درست کرداری‌درست گفتار است‌ازاین رذائل پاك ، ناچارآن کس تابع‌چنین کس میشود و بااوبراه میافتد ودر بیابان درنك نمیکند برای‌آنکه اگردرنك بامیدخود میکند که مگرراه بداند ازحال‌خود میداند که مبدء این‌شناخت‌دراونیست ومقدمات تحصیل‌آن‌معرفت نزدوی‌حاصل نیست،واگر انتظار دیگری میکشد دیگری که پیداشود اقصی‌حال او اینست که برمثل حال این شخص باشد که پیش‌افتاده وراه میرود ومجداست که راه دانسته‌ام . پس‌چرا متابعت اینکه واقعست‌نکند وبانتظارآن شخص موهوم نشیند که مثل اوست . و هر کس که بدیده انصاف نگرد وچشم بصیرت باز کند داند که دروجه ارض هیچکس نیست که

متصدی راهنمائی شده باشدنه بتکلف ازسریقین وجد؛الاپیغمبران خدای علیهم الصلوة و السلام باقیان یاحیرانی چنداند که بنوعی از تخمین حکایتی میگویند ، همچون فلاسفه که رئیس ایشان ارسطاطالیس تصریح کرده که درالهیات سبیل بیقین نیست وغایة آن اخذ بالیق واحری است پس باقرار خودش معلوم شد که اوواخوان اوصاحب تخمین اند ! و هر کسکه مراجعه باحوال واقوال ایشان کند بعین الیقین مشاهده کند که ایشانرا دست برهیچ نیست الاتخمین وایشانرا برسراین تخمین نیز نداشته الاسخنان انبیاء چه چون ایشان اعنی الانبیاء درابواب الهیات وحقائق کلیات سخن گفته اند ، ایشان اعنی الفلاسفه باسر کاری افتاده اند که این نیز بابی است ازسخن چرا مانیز مثل این نگوئیم ! وچون مایه آن سخن گفتن بالیشان نبوده ضربی از تخمین پیش گرفته اند وبتکلف سخنی چندمیگویند وآنچه نبی الله ﷺ ازخودنفی فرموده که (ومااانا من المتکلفین) آن صفت ایشان است که ازخود نفی فرموده ، ومثل ایشان مثل کبی است که هرچه آدمی کند اومثل آن کند (جعل منهم القردة والخنازیر وعبدالطاغوت) واگر نیك تأمل رود اصل اکثر سخنان انبیاست که گیرند ودرآن تصرفی کنند وبنوعی دیگر گردانند تاسخن ایشان باشد (فبئس مثوی المتکبرین) این منهاج فلاسفه است لعنهم الله !

ودیگر منهاج متنبیان است مثل مسیلمه ومزدك وآن نیز تکلفی است بارداز تکلف فلاسفه ابرد؛ برای آنکه فلاسفه نفس خودرابازئی دهندودرخودباخود چنین اندیشند که مگربرآنند که برآنند واینطایفه این تسویل بانفس خودهم نکنند بلکه تسویل ایشان با مجرددیگران باشدغرض که غیرپیغمبران خدای آثار تکلف وفضولی وتعسف وتصلف برحال ایشان ظاهراست وبرنفس خویش آثار عجزوضعف وجهل ظاهرپس متعین شد که سبیل متابعت انبیاست علیهم الصلوة والسلام(وذلك ماوردناه «والحمدلله الذی هدینالهذاوما کنالنهتدی لولاان هدیناالله »والسلام).

(۱۰)

بسم الله الرحمن الرحیم مؤمن کل امرخود بخدای عزوجل باز گذاشته برای آنکه دانسته که هیچکس بوی مهربانتر ازخدای او نیست وازخداوند خودزخم وسیلی خوردن

بهتر و گواراتر است که از دست دیگری حلوا ، مؤمن روی دل بخداوند خود کرده و ذکر اورا درون دل خود جای ساخته و آنرا مونس خود گردانیده چون حاجتی داشته باشد دعا کند و چون اورا دردی رسد شفا از او طلبد و اگر از کسی جفائی بیند گله بسوی او کند و اگر از کسی عطائی یابد مکافات آن از او طلبد ، که بنده را هیچ نباشد و دست بر هیچ نباشد و مال و منال از او سید اوست اعتماد او بر آن باشد که در خزانه سید است ؛ خوش حال بندهٔ خدا که هیچ ندارد و همه چیز از آن اوست از آنجا که همه چیز از آن سید اوست ، شبهنگام که همه کس بخواب روند بندهٔ خدا دو دیده بیدار بر گشاید و در عجایب ملکوت آسمانها و ستارگان تفکر کند و در یاد خداوند خود آب از دیدگان بر گشاید ! ، به نیمشب که همه مست خواب خوش باشند «من و خیال تو و ناله های درد آلود» بنده خدا در روز که عالم بجنبش در آید و این و آن از هر سوی در آیند اگر چه با این و آن گفت و شنید کند اما دلش جز بیاد خداوند خود مشغول نباشد آن حکایات بر زبان او جاری شود بحکمت خداوند او و دل او جولان کند در ملکوت اعلی سراوجای در افق مبین گیرد . از آنکه فضای این جهان تنگ آید از او . بنده خدا خرسند باشد به آنچه خدای عزوجل کند و بر او در هیچکار اعتراض نداشته باشد ، بنده خدا پیوسته دلش در گداز باشد و هر ساعت چون آب شود باز خداوند اورا زسر هستئی بخشد خدایرا با بنده خود کارها باشد گاه اورا اذن دهد تا باقدام فکرت در سموات پوید و گاه وقترا بر او از حلقه تنگتر گرداند (قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء) و اینکه کسیکه چیزیرا دوست دارد پیوسته آنرا گرداند تا همهٔ اورا بنگرد ، خدای عزوجل دل مؤمن را دوست میدارد که موضع نظر خدای از جهان غیر دل صدیقان نیست هر آینه دل ایشان از حال بحال گرداند تا در حال آنرا بیند که چگونه است ! و مؤمن در همه حال نیکو و زیبا باشد در بسط شاکر باشد و در قبض صابر و بهیچ حال پیکر دل او بصورتی زشت نگردد همچنانکه پیکر دل بیگانگان هرگز بصورتی خوب نباشد ! در بسط طغیان و بطر پیدا کند و در قبض انکسار و سخط ، خدای عزوجل به نبی خود صلی الله علیه و آله وحی کرد که اگر خواهی سنگریزه رودخانه برای تو بازر کنم فرمود لا یارب ! خواهم که یکروز طعام یابم و خورم و ترا شکر کنم و یکروز

روزه دارم و برای تو صبر کنم ، اینیکان مؤمنان ماه روزه رسید ماه صبر است دهان از طعام به بندید و زبان از غیبت و لایعنی نگاه دارید و چنانچه بدن در بوته جوع میگدازانید ، دل در بوته محبت خدا بگدازانید والسلام .

☆(۱۱)☆

بسم الله الرحمن الرحیم آدمی چه آهن است که روزی از روزها گناهی کرده باشد که بآن سبب از نظر خدای عزوجل افتاده باشد ! و هر کسکه از نظر خدای عزوجل افتاد و مقت خدای او را دریافت رشد خویش را گم کرده و سررشته کارش از دست رفت چنانکه هرگز باز نخواهد یافت ! و پس از آن متقلب در اودیه ضلالتست و هرچه میکند همه سیئه است برای آنکه کسیکه غشاوه قهر بر او تنیدند کارش همه مغشوش است و عمل خالص از وی من بعد ممتنع الوجود است ! برای آنکه اخلاص سری است از سر خدای که در دل آن کس که خواهد نهد و نخواهد آنرا جز بآن کس که او را دوست دارد و بنظر لطف باو ناظر باشد . چون کسی را دشمن گرفته باشد و مقت خویش بر او حلال کرده کجا اخلاص در دل وی نهد و کجا او را نیل حقیقت اخلاص که سر اکبر خدایست ممکن باشد ؟ اعمال او آنچه از جنس سیئاتست خود سیئاتست و آنچه از جنس حسنات است مدخول و معلول باشد و محبط و مردود والعیاذ بالله ! ای اخوان الهیین آدمی بکسی ماند که کار مرگ خود ساخته و از جانب آن باز پرداخته و پروانه امان از آن حاصل کرده اکنون مشغول دیگر کارها و راست داشت دیگر مهمهاست ؛ ناگاه مهمان مرگ فرود آید بیخبر اینکس هیچ کار سازی آن نکرده و نزل و منزل او آماده نساخته چه دست پاچه که او باشد ! ای عزیز ندانستهٔ که مرگ و مهمانرا چاره نیست خاصه که مرگ میهمان باشد چرا چاره او از پیش نساختی تا چنین بیچاره نمانی ! من پنداشتم که مرگ حالی حالی نخواهد آمد عزیزا بچه دلیل این گمان پیش خود مقرر و مصور ساخته بودی ؟ «لاحول ولاقوة الا بالله من تمادی الغفلة وشدة القسوة وسوء الخاتمة ودرك الشقاوة وبالله المستعان وعليه التكلان وهو حسبی ونعم الوكيل

☆(۱۲)☆

بسم الله الرحمن الرحیم آدمیرا یکنوع معامله واقعست با آدمیان و این معامله

را بدانسته وبشناخته ، ونوعی دیگر معامله هست که میان خدای عزوجل است وآدمی واین معامله پنهان از آدمی با آدمی میرود تاروزیکه دیده آدمی بآن معامله بر کشایند ووعدهٔ (فکشفناعنك غطائك فبصرك الیوم حدید) بظهور رسد واین معامله رابر پیغمبران بنی آدم ظاهر کرده‌اند . وچنانچه دل از آدمی محل دانش است وباقی خوارج بهٔ دانشی که دردلست بکار درمیآید همچنین انبیارا از آدمیان محل این دانش ساخته اند وباقی آدمیان آنانکه مطاوع انبیایند بدانش ایشان درکار در میآیند وایشان بمثابه جوارح مطیعه صالحه‌اند، وباقیان که بمقتضی دانش انبیا درکار درنمیآیند بمثابه اعضای مؤفهٔ فاسده اند همچون دست اشل که بفرمان دل نجنبد واثر دل باو نرسد ! وآن صفت صالحه که درفریق اولست که بآن متابعت اوامر انبیا کنند مسمی است باخلاص وعبارتست از احسان مفسر به (ان تعبدالله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یریك) وآن بمثابه حیوة عضو است چنانچه هرعضو که زنده است اثردل بوی میرسد وبفرمان دل میجنبد ، همچنین هرآدمی که اخلاص دارد مشایعت ومتابعت اوامر انبیاءالله که بمثابت دلند درعالم انسانی میکنند وهرکس که ازاخلاص محروم مست ساکن وفاتر است ! اخلاص روحی است الهی که دمیده میشود از محل مشاهده درآنکس که برمیگزینند خدای عزوجل اورا که (وکذلك اوحینا الیك روحاً من امرنا ماکنت تدری ماالکتاب ولاالایمان ولکن جعلناه نوراً نهدی به من نشاءِ من عبادنا) وبراین ضعیف حنین روشن شده که هیچ عمل درعالم اصعب از اخلاص نیست اگرچه برآنکس که خدای عزوجل آسان میکند بغایت آسان است . اما بردیگران چنان صعب، وثقیل است که اگر ایشانرا تکلیف کنند بحمل جبال وصعود برسماء مگرچنان صعب باشد وقدورد فی وصفهم (ومن یردان یضله یجعل صدره ضیقاً حرجاکانما یصعد فی السماء) واگرچه اخلاص سری است ازسرخدای ومحل آن از آدمی جزخدای عزوجل نداند اما آنرا ازدل متواضعان ومنصفان واسخیا واهل حیاباید جست که غالباً مقارن چنین صفات میباشند (والله یهدی من یشاءِ الی صراط مستقیم والسلام علی ولیی)

☆(۱۳)☆

بسم الله الرحمن الرحیم کاریکه آدمیرا درپیش است باکاریکه حالا پیش گرفته بهم

باز نمیخواند آدمی برای آن آفریده شده که خدای عزوجل بذات خویش براو تجلی کند واوتاب وطاقت آورد ومتلاشی نشود وذوق آن تجلی‌را دریابد ؛ او که‌ادنی امری ازامور جهان وواقعهٔ ازواقعات عالمرا تاب‌نمی آرد ونزدآن بیطاقت ومتلاشی میشود وازدست میرود ، چگونه تاب تجلی ذات‌خدای عزوجل خواهدآورد که در آن‌مشهد عظیم ازجای نرود ومتلاشی نشود وآنچه گویند بشنود وآنچه نمایند به‌بیند وآنچه پرسند بگوید .

کجا توزاین عجبتر را زیابی | که یك شبنم زدریا بازیابی

امریکه سموات وارض وجبال ازتحمل‌آن‌عاجز آمده‌اند نامزدآدمی شده .

آسمان‌بارامانت‌نتوانست کشید | قرعه فال بنام من دیوانه زدند

آدمی باید که اندیشه بهترازاین درکارخود کند کم کم حوصله‌خودرا فراخ‌سازد وهمت‌خودرا عالی همچون کسیکه وبرادردریاشنابایدکرد که‌نخست درحوضی شنا کند بعدازآن دربر که بزرگ دیگردر دریاچه تاآخر نوبت دریا رسد ، و اگر تقدیم این مقدمات نکرده باشد وبغتة دچاردریا خورد حالش خرابست . لبث‌آدمی در دنیا برای همینست تابتدریج آشنای این‌شنا گردد وای‌بر کسیکه شناورناشده این واقعه بر اوفرو آید چارهٔ اوهیچ نیست جز آنکه‌خودرا درآتش جهنم‌افکند تاب‌الم سوزش آن مشغول شود ازادراك‌آن واقعه ! همچون عاشق که اندام خودرا داغ کند تابسوزش داغ‌مشغول شودازسوزش‌عشق که اشداست‌ازسوزش‌داغ ! وبداحال کسیکه‌آتش‌پناه‌وملتجای اوباشد وماویکم‌النارهی‌مو لیکم‌و بئس المصیر ، درتذ کره شبلی‌رحمه‌الله مذ کور است که او رادیدند که منقاشی‌داشت‌ومژه خویش بر میکند گفتند چراچنین میکنی گفت حقیقت بارزاست ومراطاقت‌آن نیست ادخال الم برخودمیکنم تابـه آن ذاهل شوم از ادراك حقیقت ؛ازفضیل عیاض‌رحمه‌الله منقولست که گفت غبطه برهیچکس نمیبرم حتی‌ملئکه وانبیاءِ غبطه بر آنان میبرم که مخلوق نگشته اند !آخرنه‌ملئکه وانبیـاءِ مشاهـدهٔ احوال واهوال محشرمیکنند چون بمقربان درگاه برای ادنی بقیتی که از حکم این

نشأه بایشان مانده آن میرسد که میرسد تازمانیکه گرد این نشأه تمام ازایشان فرو شویند ! چگوئی درحال بیگانگان که تاروپود وجودایشان ازهستی این نشأه بافته شده حال ایشان چه باشد تاابدالاباد درچه اضطراب وعذاب باشند ایشانرا فریاد رسی نباشد مگر آتش وای برحال کسی کش غم بود غمخوار کی چه گوئی درحال خفاش روزی که همه کوه ودیوارازپای درافکنند وزمین راهامون سازند ونور خورشید برهمه جا بتابد (یقول الانسان یومئذاین المفر) درجواب شنود که (کلالاوزرالی ربك یومئذ المستقر) گوید من خود ازاینجامیگریزم .

ای نوش‌لبان تو زهر نابی برمن وای‌راحت دیگران عذابی برمن

دستم نگری و دست یابی برمن خورشید جهانی و نتابی برمن

ای دوست خوشی تاباندازه است خوشی است چون ازاندازه گذشت بناخوشی میشود ، اندازه خویش رافراخ میباید ساخت وحوصلهٔ خود راگشوده تاهرچه فروریزند بگنجاند وهرچه بنمایند ببیند وهرچه بگویند بشنود وهرچه بپرسند بگوید وهرچه بخواهند بدهد وهرچه بدهند بستاند وتوخوددانی که این کارنه باندازهٔ بشراست که بخود چنین شود اما اگر بخدا گوئی شایدامکن برنعمت حق ناسپاسی که توحقرا بنور حق شناسی والسلام علی اخی ورحمة الله .

☆(١٤)☆

(من عبدالله قطب بن محیی) صحت (ان الله یضحك فی وجوه المصلین فی اللیل) بحسب حدیث معلوم ندارم امااین حدیثی است صحیح وولیم ایده الله بداند که چنانچه زندگی تن بحرارت غریزیست زندگی دل بحرارت عشق است . و هر کسکه افسرده وبیکار روزباشب میکند وشب باروز پژمرده وبدحال است وازصفت (لا یموت فیها ولایحیی) بهره‌مند وبداند که تن ازخاکست وخاك سکون وآسایش اقتضا کند ، و دل از افلاك است وآسمان جنبش وحرکت اقتضا کند حیات دل درحرکت است وممات اودرسکون وحال تن برخلاف اینست . نگذارد که عاجزتن شود وتن بروی مستولی گردد وآنچه مقتضی اوست راند ، ودل درتحت اثقال تن عاجزوذلیل نالد ! همچون اصحاب احقاف

که خدای عزوجل بادی فرستاد ورمال آن بیابان که ایشان در آن ساکن بودند بر ایشان بگردانید ، ایشان درزیر آن رمال ناله میکردند مدت یك هفته یا بیشتر ناله ضعیف که اگر کسی گوش بآن خاك نهادی شنودی تاآنزمانکه بدرد و غصه جان بدادند همچنین آنانکه خاك تن برمل ایشان مستولی شده وزیر این انبوه کثیف بازشده اند ناله دل زار ایشان بگوش مستمع مستبصر رسد ! اکنون بدان ای ولی رشید که مثل دل اهل تعطیل وبیکاران وافسردگان که ازبیکاری دست بکارهای متفرق بیسروبن که لا یعنی نام دارد زنند مثل اصحاب احقاف است ، وبخود مپسند که مثل تو مثل سوء باشد ودر آن کوش که ازمثل اعلی بهره مند گردی داتی که خدای عزوجل صفتش اینست که (لا تأخذه سنة و لا نوم) پس بقدر مقدور تخلق بخلق خدای کن مؤمن دعوی آیا سزد که محبوب بیدار باشد وبحال محب ناظر ومحب بخواب باشدوازذکراوغافل هکس این به آداب محب ومحبوب اقربست .

عجباً للمحب کیف ینام　　　کل نوم علی المحب حرام

ای ولی رشید آئین محبت ساز کن وبازارمحبت گرم ساز وبسرقدم آی و درعهد شباب خدمتی چند بکن خداوند را که چون ضعف پیری رسد عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد ، ویکسان نیست بنده‌ای که حقوق خدمت اودر حضرت خداوند ثابتست بابندهٔ که چنین نیست وخداوندتوشکوراست(وماکان ربك نسیا) خدمت بندگان فراموش او نیست آنچه امروز کنی برای تونویسندوثبت کنند تاآنروز که حاجتمندباشی بمکافات آن باتواحسان کنند (یاایهاالانسان انك کادح الی ربك کدحاًفملاقیه) ای ولی رشیده!،رشید آنکس است که کارخود کندوبمصلحت حال خود بازرسد . وچون من درنگرستم مصالح آدمی بسیار دیدم ومرا بیك یك آن بازرسیدن دشخوار نمود چنینم نمود که یك کار بگزینم که متضمن همه کارها باشد اگر چنین کار باشد وچون درنگرستم چنین کار بود ، وآن تقرب وتودد باخلاق مقتدراست که بالغ امره است دست بآن یك کار گرفتم و آن یك کار بجد میکنم وچون آن کار بتقدیم رسانیدم فارغ البال ومطمئن خاطرم وهیچ غم واندوه کاری دیگر ندارم چه میدانم که خلاق مقتدر بهمه کارمن بازمیرسد اکنون خواب

آن میکنم اماچنین خواب به بیداری میسر نباشد برای آنکه خلاق مقتدر آنگاه بکل کار من رسد که کل من در کار او باشد و روز و شب خود همه در کار او کنم هیچ نزد خلاق مقتدر دوستر از ذکر او نیافتم چه او را حاجتی ثابت نیست که بگذاردن آن تقرب باو جویم اما بدوستی خود ذکر خودرا دوست دارد لاجرم فرموده (اقم الصلوة لذکری) وشبهنگام که ملوك از تدبیر مملکت و کار پادشاهی باز پردازند باخود پردازند واحباب خود ، وملك الملوك تعالی و تقدس احد وصمد است واورا کفو وهمتائی نیست محبوب او جز ذکر او نیست . چون شب در آید فصلی از ذکر بر آرم بس زیبا و ثنائی ترتیب دهم فراخور ودر حضرت کبریا عرضه دارم ودانم که خداوند من شکور است امروز که بحکمت روز من ساخته چون چنین خدمت شایسته بتقدیم رسانم آنروز که بقدرت روز او باشد «والایام کلها له» تاچه جزاء شایسته مرا دهد ؛ من امروز اورا باو نمودم او نیز آنروز مرا بمن بنماید وچون دیگرانرا بجرم (نسوا الله) داغ (فانسیهم انفسهم) بر نهد مرا بطاعت (ذکروا الله) خلعت (فذکرهم انفسهم) کرامت کند وچون من وجه خود به بینم بتمام سعادت خود رسیده باشم ، اکنون میکوشم برای این آرزو وهر کس که در این روش با من شرکت میکند اورا مژده میدهم بمثل آنچه خودرا بآن مژده میدهم والسلام .

(الحق) اگر کسی پرسد که خدایرا بخدای نمودن چگونه باشد ؟ گوئیم چون بنده مؤمن ثنای خدای عزوجل به اداء رساند خدای عزوجل آن گفتار اورا بشنود و هر کس که سخنی بشنود اگر مضمون آنرا تاغایت ندانسته باشد آندم بداند واگر دانسته باشد نوبتی دیگر علم او بهمانچه میدانسته متعلق شود برای آنکه شنودن سخن نسبت باعالم بوضع البته اثری دهد ودر چنین کس نتوان که اثر حصول علم باشد برای آنکه چنین فرض کردیم که اورا علم به آن حاصل بوده وتحصیل حاصل محال است پس ماند که اثر آن تعلقی جدید باشد که علم او بآن پیدا کند سوی تعلق اول که بآن داشته وعلم خدای عزوجل قدیمست وآنرا تعلق قدیم نیز هست بهمه معلومات اما سوی آن تعلقات حادثه داشته باشد که نظر بآن در کتاب الله آمده که (فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین وآمد که ولنبلوانکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین الی غیر

ذلك من نظائرهما . اکنون مابنمودن خدای بخدای آن تعلق جدید خواهیم که علم خدای را بصفات جمال وجلال خویش پیداشود نزد سماع الفاظ داله بـر آن که عبد مؤمن به اداءِ رساند مطابق آن تعلق قدیم که تاغایت بوده وتمامی تحقیق این سخن از کتبِ کلام باید جست و الله اعلم .

(۱۵)

(من عبدالله قطب بن محیی) استعلام یتضمن تذکرة :درمشاهده ملوك و احوال ایشان تذکرعالم الهی وشهود جهان امرهست ومستبصررا در آن بصیرتی وذوقی حاصل میشود وسیراورا هیجانی عارض میگردد ، چنانچه شیخ علاءِالدوله سمنانی ازحال خود حکایت کرده وتجلئی که اورا درمعر که دست داده ،آیا آنحضرت اعنی الحضرة المحبیة المحمدیة را در آنجا که هستند ازاینحال بهره هست یا آنکه سبق معانی جسمانی از رغبت جذب نفع ودفع ضر ومکایده حساد ومدافعهٔ اضداد ومایشاکل ذلك پیش گرفته و مجال لمعان این برق ربانی نمیدهد ؟ و آفتاب این مشاهده بسحاب حجب بشری متواری است یا آنکه دوام مشاهده ومخالطه واستمرار این احوال غطائی رسم کرده بردیده بصیرت که از آن متأثر نمیشود ؟ چنانچه دوام مشاهده سموات وارض مانع شده از آنکه ما ذا فی السموات والارض بدیده شهود ناظرین رسد وزینت فایضه بر جهان برای ناظرین به مقتضی قول خدای عزوجل (ولقد جعلنا فی السماءِ بروجاً وزیناها للناظرین) از ایشان متواری مانده ! (تنبیه) از سالکان هر کس که نه پادشاه باشد و نه مصاحب پادشاه مادهٔ ردیه درنهاد اوباقی است که اضمحلال آن ماده جز بآنکه پادشاه باشند یا مصاحب پادشاه میسر نیست ازاینجهت فرمود (من مات ولم یعرف امام زمانه فقدمات میتة الجاهلیة) وچنانچه ایمان بخدای وایمان برسول خدای ضرورتست ،درتمامی کار آدمی اذعان بامام زمان لازم است . اگر درزمانه امامی اعنی سلطانیکه حلال باشد مصاحبت او نباشد آن جزئی است ازتمامی خیر که از عالم رفع شده ورحمتی که مرایشان را مبذول نشده ! چنانچه درآخر الزمان قرآن رفع شود ولهذا چنانچه رفع قرآن از اشراط الساعه است تضییع امانت که مفسر است بتوسیدامر بغیر اهل آن ازاشراط الساعه است وهرسالك که

عهد چنین امام دریافته باشد مفضل است برسالکان که چنین عهد در نیافته اند . همچون تفضیل که اهل آن قرن را که رسول الله ﷺ در آن بوده ثابتست بر دیگر قرون «وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء» ومقصود نه بیان تسویه در تفضیل است مقصود تشبیه است بامر متفق یعنی این ثابتست که قرنی بهتر از قرنی میباشد پس تعجب نباید کرد که قرنیکه در آن امام عادل باشد بهتر باشد از قرنیکه در آن امام عادل نباشد، وبرسالکان آن قرن که در آن امام عادل باشد لازمست که بخدمت او روند و بروی سلام کنند و ویرا ببینند و باوی صحبت دارند تا ماده ردیه که گفتیم در ایشان منحل شود و بتمام طهارت خود برسد . و آنکس که چنین قرن در نیابد فوتی اضطراری او را واقع باشد همچون فرزندی که بزاید و او را یك انگشت نباشد که این عیبی وغبنی ضروری غیر اختیاریست که او را واقعست وچارهٔ آنرا نمیتواند کرد ، واگر پادشاه روزگار ما توبه فرماید و خود را بحالتی سازد که در مصاحبت او حرجی نباشد سالکان را بر، سالکان اقطار لازم باشد که خود را باو رسانند و بروی سلام کنند و باوی صحبت دارند چندانکه ماده ردیه ایشان تحلیل یابد و بصحت خویش رسند ، وذات پادشاه ما آن هنگام راهنمای بخدا باشد و وسیله نجات سالکان نجاتیکه راه آن از غیر او مفتوح نمیشود واگر این نکند جواب این پرسش چگونه تواند داد که بابیکه غیر او فتح نمیتوانست کرد از ابواب الله اوچرا فتح ننمود .

☆(۱٦)☆

(من عبد الله قطب بن محيى) بسم الله الرحمن الرحيم دنیا را آزموده ایم یاریرا نمیشاید برای آنکه بس غدار و بیوفاست ! هر آینه پی یاری دیگر میباید گرفت برای آنکه دل بی یار بسر نمیتواند برد چه آفرینش او از جوهر محبتست ، وچون تأمل میکنم (محتاج) یاریرا نمیشاید برای آنکه او باحاجت خویش همراه است نه باما پس متعین شد که بی نیاز را بیاری گیریم و بی نیاز جز خدای عزوجل نیست پس دل از مهر غیر او پرداختیم بمحبت او و هر کسکه بمحبت او و محبت پرداخته باشد هر آینه در مقام تخلق باخلاق الله پرتوی از غناء و بینیازی و بیغرضی بر او افتاده وبالله التوفيق .

☆(۱۷)☆

(من عبدالله قطب بن محیی) بسم‌الله الرحمن الرحیم چون آدمی بخواب میرود و میمیرد وازخود غافل میشود وفاتر میگردد سخت محتاجست به‌بیداری که بخواب نرود و زنده‌ٔ که نمیرد و خبیری که بیخبر نشود وقویی که فترة باوراه نیابد تاچون آدمی بخواب رود آن بیدار حارس او باشد وچون بمیرد آن زنده وارث او وضابط معانی او وحافظ بازماندگان او باشد وچون ازخود غافل وغایب شود آن خبیر حاضر وناظر او باشد وچون درخود فاتر شود آن قوی جابر حال او باشد وبامر اوباز رسد. نور پرورد گار برما محیط است ودرحجر لطف خودمارا تربیت میفرماید چون مارا وحشتی روی مینماید نوید لطف اومارا انس میبخشد چون نفس ما برماطغیان میکند به‌نهیب قهر اورا گوشمال میدهد تا باجای خود می‌نشیند، پیوسته بخاطرهای گوناگون مارا آزمایش کند وآنچه درقوه ماست بلطائف حکمت بفعل آورد صرصری از دبور غیب میوزد وآدمیرا در بیغولها و خارستانهای عجیب میافکند واشکال جبروت ویرامینماید ودرهای غریب براو میگشاید واینصورت همه کسرا واقع باشد اما عارفان دانند که چیست که برایشان جاری میشود وصاحب دیدوبازدید باشند، وطفلان یعنی سایر بشر ندانند که چیست و کیست و کجاست وچراست حظی قلیل ایشانرا باشد!

القصه ولیم وسایر اخوان وسالکان ارض بدانند که چون آدمیرا در تنگنای شداید نهند وقوشن قوشن مکاره وپریشانیها براو وارد گردد آنها اشکال جبروتست اگرپشت ندهد وپایدارد به‌حظ خویش ازآن برسد وباجبروتیان آشنا گردد واورادر کنف خویش بدارند وآب حیوة ازظلمات ایشان اورا در چنگ افتد ودر خلوت خاص که هیچکس راه بآنجا نبرد ندیم مقیم گردد، واگرپشت دهد عاد بقلیل حظه! وچون آدمیرا در کشادر غایب نهند واشخاص لطایف والطاف اورا بپذیره آیند باید که چنانچه درصورت اول از آن گفتیم نگریزد دراینصورت درآن نگریزد وخودرا نگاهدارد. وچون چنین کند آن اشخاص عالم جمال باوی انس گیرند درنقاب ازرخسار بر کشایند وویرا بلقاء خودمتمتع دارند واگر درایشان گریزد خودرا ازوی پوشیده‌دارند وبحظ قلیل باز گردد حاصل نهاد اشکال

جبروت مقتضی رمیدنست از کسیکه از ایشان رمد و انس گرفتن با کسیکه با ایشان انس گیرد. و نهاد اشکال جمال انس گرفتن است با کسیکه از ایشان رمد و رمیدن از کسیکه با ایشان انس گیرد ! حاصل الکلام آنکه چون بلائی روی نماید از آن نباید گریخت و چون خوشی روی نماید در آن نباید آویخت که بلاء چون از آن بگریزند باخوش شود و چون خوشی در آن آویزند بابلاء گردد والسلام علی من اتبع الهدی .

☆(۱۸)☆

(من عبدالله قطب بن محیی) بسم الله الرحمن الرحیم چون هیچ برگ از درخت بی امر خدای عزوجل نه افتد و هیچ ذره بی اذن او از جای نجنبد اندیشها بعلم او در دل آید و اجساد بفرمان او در جنبش آید ، سزد که آدمی هرچه را در جهان رود مذعن و مستسلم باشد که بارخدای نه آن بزرگوار حبیب است که کسیرا باوی روی مضایقه و مکابره تواند بود ! و چون جلیل عزیز در ملك خویش تصرفی کند کرا فضولی رسد که دست پیش آرد باوی چون و چرا گوید ☆هی کرا باشده جال این کرا ! ☆

آدمی مگر فراموش کرده که در بیغولهٔ عدم ناچیز و منسی افتاده بود نه در کاری و نه باوی کاری و نه کسرا ازوی خبری و نه از او در جهان اثری بلی (هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً) آدمی مگر فراموش کرده که قطرهٔ آب بود ویرانه دستی و نه پائی و نه عقلی و نه رائی (انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعاً بصیرا) آدمی مگر فراموش کرده که از مادرزاد ویرانه ملکی و نه مالی و نه بهائی و نه جمالی و زود همچنان باز خواهد گشت که (لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم) اولی چنان و آخری چنین و در این میانه دو روزی که دست وی بر گشوده اند و ویرا نامزد تصرفی چند کرده آن نیز بحسب ظاهر و بحسب باطن امر همچنان در آن دست که دست او نبود آن دست در کار بود، سزد که در این دو روز که روز خود یافته خود را فراموش نکند و تدبیر حادث خود را بر تقدیر قدیم ترجیح ننهد و نفس گستاخ شکسته شاخ لسان طعن و انکار بر تدبیر جبار نگشاید نه بلسان قال که گفتار است و نه بلسان حال که سخط و استنکار است . خود را اسیر دست تقدیر سازد تا هرچه خواهد باوی کند

وجز اذعان واستسلام طریقی نسپرد و گوید :

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست   که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

و نپندارد که اگر او چنین افتاده و مسکین روی بر زمین نهاد جز طریق ملاطفت باوی معامله خواهد رفت واز آنچه او آنرا مستسلم شد هیچ باری خواهند کرد ! نی نی ! .

تیغ بهر اوست کورا گردنی است   سایه کافکنده است اورا تیغ نیست

الله سبحانه ولیم وسایر اخوان مارا بحلیه اذعان واستسلام آراسته گرداند وشر بدخواهان وبد گویان از ایشان گسسته داراد ودل ایشانرا بسکینه قوت دهاد وتن ایشانرا ازقوت خود مددها فرستاد . « انه ولی ذلك وهو حسبنا ونعم الوکیل »

☆(۱۹)☆

(من عبدالله قطب بن محیی) بسم الله الرحمن الرحیم دنیا سر آمد وخلایق حشر شدند وهر کس را جزاءِ کردار خویش پیش آمد چه زیان نیکوکارانرا که بنعیم مقیم رسیدند وبجوار ملك سلام پیوستند وآنجا خوش بنشستند از آن طعن وانکار که اهل اغترار بر کردار ایشان میکردند ، و چون برای تمسك برسوم مرسلین رسوم ابناءِ دنیا فرو-گذاشت میکردند آنرا مایهٔ استهزاءِ واستخفاف میساختند وبعیب ونقیصه بازمیگفتند لا والله هیچ زیان ایشانرا از آن نیست که نه آن بیهوده گویان مانند ونه آن بیهودهٔ ایشان و امر کرد گار ما بر ایشان نازل شد ودمار از ایشان برآورد ! سپاس وستایش خداوند سلام را که برما منت نهاد وراه مرسلین بما آموخت و دیدهٔ ما از استحسان سیرت ابناءِ دنیا بر دوخت تا آنچه ایشان آنرا عظیم میدانند ما آنرا خوار میدانیم وآنچه ایشان آنرا خوار میدارند ما آنرا عزیز وبزرگوار میداریم ایمان بخدای آوردیم وبمحمد ﷺ . واگرچه این گفتاری است عام که همه زبانی بآن جاریست اما مدعی بدو گواه ثابت شود گفتار وکردار چون هر دو شاهد آیند کار تمام شود که (الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه) ابناءِ دنیا را گواه گفتار باشد اما چون از کردار ایشان گواهی طلبیم گواهی ندهد ! چون رسمی از رسوم جباران نتوانند که فرو گذاشت کنند وصد رسم از رسوم مرسلین اگر فرو گذاشت باید کرد بر ایشان گران

نیاید ! ترسم که نزد قاضی محشر تمسك ایشان بسجل نرسد و مدعاء ایشان بثبوت نپیوندد ! وچه چاره سازم چون خدای عزوجل ثعبان قهر را قوت از مغز ایشان مقرر کرده باشد آیه (فلاتذهب نفسك علیهم حسرات) فرو خوانم و گفتگوی با ایشان فرو پیچم که هر کس که اهل هدایتست بینه علم‌وحکمت باورسد «و قلیل ما هم» جعلك‌الله حبیبی ومن معك من الاخوان فی اولئك القلیلین و لعمری لهم القلیلون الکثیرون والسلام .

☆(۲۰)☆

(من عبدالله قطب بن محیی) بسم‌الله الرحمن الرحیم دنیا چنگال ودندان بر آدمی تیز کرده وامروز یافردا اورا بر خواهد درید و طعمه موران و ماران خواهد ساخت معذلك آدمی درروی دنیاخندد واورادوست دارد وانس‌از اویابد ! عجب ساده که آدمیست بخدای که دنیادرکار آدمی وسادگی او حیران است که اینهمه‌راازایشان درخاك وخون میکشد وایشان از پی‌او بازنمیشوند ومهرازاونمی گسلند ! ای آدمی دنیای بیگانه رابگذار وبطلب آشنای خود مشغول شو که بخدای که تورا آشنائیست که چون اورابیابی ودر کنف اوروی ازدنیا بی‌نیازشوی بلکه دنیابتو نیازمند گردد و عجوزه ملعونه بدر سرای تو آید و در کوبد و عجز گوید و تو بوی التفات ننمائی قال‌العارف:

اگر سلطان مارا بنده باشی	همه گریند وتو درخنده باشی
وگر پر غم شود اطراف عالم	توشاد وخرم و فرخنده باشی
وگرچرخ وزمین از هم بدرد	ورای هر دو جائی زنده باشی
بهفتم چرخ نوبت پنج داری	چو خیمه‌شش‌جهت‌بر کنده‌باشی
همه مشتاق دیدار تو باشند	تو صد پرده فرو افکنده باشی

ای آدمی این وآن نه‌آشنای تواند برای آنکه هر یك برهستی خود می‌تند آشنای‌تو آنکس‌است که هستی‌تو برتو می‌تند بازاونگر ارجعوا ورآئکم فالتمسوانورا پاباز کسیکه بازاونگرسته باشد که (اللهم انی اسئلك حبك وحب من یحبك) ای آدمی

باوحشت چه‌ساختهٔ بوی آشناازدریچهٔ دل اهل‌دل میوزد ، ازدم اویس قرن بوی خدا می آید خود رابفناءِ ایشان رسان وشامهٔ‌صدق پیش‌داروا‌ستنشاق آن ارواح کن تا قوت روح یابی(ان لربکم‌فی‌ایام دهر کم‌نفحات الافتعرضوالها) واگر گوئی‌چه دانم که اهل دل درارض‌هستند یانه واگرهستند ایشانراچگونه توانم‌شناخت ؟ گوئیم بدانکه‌اهل دل درارض‌هستند تاروزقیامت که (لایزال‌الطائفة من‌امتی‌ظاهرین‌علی‌الحق- قال‌البخاری وهم‌اهل‌العلم) تاحجت خدای براهل‌ارض درست‌باشد . واگرایشانرانتوان شناخت همچنان‌حجت قائم‌نباشدهر کسکه ازغرض‌پاك شودودرطلب‌صادق ایشانراتواند شناخت چه ایشان نوراند ونوررا خفائی نیست مانع ادراك‌نور غیر کوری دیده نیست و کوری آن‌دیده که‌به‌آن اهل‌دل توان‌دید ازغرض وحسد متولد شود .

نظر پاك توان دررخ جانان دیدن   که‌درآئینه‌نظرجز بصفانتوان کرد

هر کس که ازغرض وهوی وعجب وریاو حب علوو کبرپاپاك شود ودرطلب اهل دل کمربندد وباخلاص‌قدم دراین جستجونهدالبته بیابد .

(سایهٔ حق برسربنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود)

(والله ولی‌التوفیق)

☆(۲۱)☆

(من عبدالله قطب‌بن‌محیی) بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم آنچه خدای عزوجل در کتاب ذکر فرموده ازحسنات‌که نزد خویش آماده داشته جهت‌آن کس‌که میخواهد قرارازدل وآرام ازتن وصبرازجان برده‌وبیم‌است که ازشوق‌آن طایرروح‌قفص‌تن‌برخود شکند ؛ اماچه حاصل که نتوان دانست‌که اگر اواین قفص‌را برخودشکندآن جناح که بآن‌پرواز بآن بستان پرا نوار توان‌کرد . اورا رسته باشد ؟ یاو العیاذ بالله در چنگال گربگان‌که نیش ودندان براوتیز کرده‌اند افتد از بیم‌آسیب گربگان و زخم چنگال درنده ایشان بنوعی طایرروح در اعماق تن میگریزد که بیم است که نقطهٔ مرکزرا برشکافد ودرآن خیزد ؛ دریغاندانم که در میان این انبساط وانقباض چگونه‌بسربرم که بسط وقبض‌مفرط هردوغالبست برطاقت آدمی‌وآدمیراعاجزوناتوان

میسازد ! باری این عجز وناتوانی دراین ساعت این بارآورده که مرامیسر نیست که به دلخواه کتابات مفرده بهریك ازاخوان بنویسم عجزی وضعفی ازناحیه بدن ومزاج نیست امااز ناحیه دل که درغرقاب انبساط وانقباض مذکورین واقعست هست والله المستعان والسلام علی الاخوان .

☆(٢٢)☆

(من عبدالله قطب بن محیی) بسم الله الرحمن الرحیم آدمی باید که چندان ذکر خدای عزوجل وعالم اعلی کند که مستهتر گردد درآن ذکرچنانچه آن ذکر حاجبی شود میان اووحوادث اینجهان وجنهٔ میان اووسهام انقلابات دنیا ومصایب آن چنانچه اثر آنها باو نرسد واحساس آنها نکند ازفرط استهتار واستغراق درذکر (وقد ورد فی الخبراذکروالله حتی یقال انه مجنون) ای اخوان باز گشت آدمی بعالم اعلی است باید که جنسیت ومناسبت باآن پیدا کند تاچون بآنجارود متوحش نباشد .

(پاره پاره خوی کن بانورروز ورنه خفاشی بمانی بیفروز)

ومناسبت باآن بدوام ذکر آن حاصل شود ، ازذکرخدای وعالم اعلی میاسائید چنانچه مردمان دیوانهٔ دنیایند شمادیوانه خدای باشید درشأن امیرالمؤمنین علی ؑ فرمود (ممسوس فی ذات الله)

آزمودم عقل دور اندیش را بعدازاین دیوانه سازم خویشرا

پروانه وارخودرا بی فکر براین آتش میباید زدتاهستی ایشان درهستی ذکر سوخته شود تاذکر مصرف ایشان باشدنه ایشان متصرف درذکر . ای اخوان چون شما میدانید که این دنیا باشما نمیماند وزود پشت برشما خواهد کرد چه در وفای اوعمر بسر میبرید باییوفایان وفاداری کردن برخودستم کردنست ! دل ازاوخالی کنید وازمهر اوبگسلید زود است که داخل فراموشان خواهیدشد که کسی ازشما نام نبرد ونشان ندهد ! گو این دوروز بیشتر باش چه غم ازاین دارید که منسی گردید ودربیغوله افتید که کسی از شمایاد نیارد گیرید که آن روز رسیدن اجل است ودیوار اخوان آباد دیوار برزخ است چون در پس دیوار برزخ افتادید که پیش شما میآید وخبر که بشما میرسد ؟ ! ای اخوان

در گوشهٔ بیفتید وبعبادت‌خدای عزوجل مشغول‌شوید اگرروزی دو گردهٔنان بیابید که بخورید وآبی‌سردبرروی‌آن چنان دانید که دنیابحذافیرآن شماراداده‌اند ! ای‌اخوان آن تنعمات که اهل‌دنیامیکنند همه‌خون وریم‌است وپالایش‌جحیم‌است که میخورندازکندآن بینی‌می گیرم چه رشک‌برایشان میبرید کلاغند برجیفه مستحیله گرد شده ! ای‌اخوان اگرحلاوت طاعت وذکربچشیدآنگاه بدانید که حلاوت‌چیست (وفی ذلك فلیتنافس المتنافسون) .

☆(٢٣)☆

(من‌عبدالله قطب بن‌محیی) بسم‌الله الرحمن‌الرحیم پدران وفرزندان جهان برای‌آن‌آفریده شده‌اندتامگرازمیان ایشان یکی‌شایسته شناخت خدای عزوجل گردد وبحق‌عبودیت اوایستادگی‌نماید که (وماخلقت الجن‌والانس الالیعبدون) خدمت والدین پسندیده است اماتحصیل شناخت خدای عزوجل وبصیرت دردین‌برهمه چیز مقدم‌است ، اویس رضی‌الله عنه که گویندبنابراشتغال بخدمت مادرخود رابصحبت‌صوری حضرت رسالت صلی‌الله علیه‌وآله نرسانید ازآن بود که بکمال پختگی‌رسیده‌بود چنانچه بیواسطه ملاقات صوری‌اکتساب واستفاده انوارازآنحضرت مینمود ، یاحکم دیگر که در عدم ملاقات اوباآنحضرت بود که این‌مجال مقتضی ذکرآن نیست دیگری قیاس حال خود براونتوان کرد خطاب بادیگران اینست که (قل‌ان‌کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من‌الله ورسوله وجهاد فی‌سبیله فتربصواحتی یاتی‌الله بامره والله لا یهدی القوم‌الفاسقین) جزمردان خدای باقی‌همه کس مشغول شهوات و هوسانند واگر فرض جزکه برباطل نیست ! مدد چند هوسناکان کرده گیرو آرزوی چندایشان برآورده اگرکاری میکنی وبرای‌خود برای‌ایشان حیات‌حقیقی کسب کن برای‌خود وازآنچیزی درایشان دم وایشانرانیز بآن زنده ساززندگانی‌جاوید وازمرگشان بازخر ، که‌اگر چنین کنی بر والدین بجای آوردهٔ والا مدد ایشان کردن که دوروزی اززخم‌محصلان خلاصی یابند چسود اگرعنقریب بزخم ملائکه غلاظ شداد والعیاذ بالله مبتلی گردند

که هرگز از آن خلاصی نیابند ! مردمان پندارند که ما کلمهٔ (لااله الاالله) میگوئیم هر آینه از اهل بهشت خواهیم بود که در حدیث است که (من قال لااله الاالله دخل الجنة) آری شما این کلمه میگوئید اما معلوم نیست که جسم شماست که میگوید یا سر شما اگر جسم است که میگوید چون بظهور أمارات موت قوای جسمانیت ساقط شود آن گفتار نماند ! و اگر سر شما بآن گویاست آن گویائی برجای خواهد بود اما نه هر کس را سری گویا باز دید آمده بسیار کسانند که سر ایشان گنگ است صم بکم عمی فهم لایرجعون این همه جدیت و کوشش ما برای همینست که سر گویا ما را باشد که اگر ما را معلوم بودی بجزم که نزد سقوط جسم این کلمه باما باز خواهد ماند ما را هیچ غم و تشویش نمی بود هر اشکال که هست در همینست اینهمه جان کندن ما برای آنستکه چندان قوه حاصل کنیم که در وقت جان کندن ایمان از غارت شیطان نگهداریم ، نگاهدارنده خدای است اما اگر ما دست برروی هم نهیم و از قدر کسبی که خدای عزوجل دست ما بر آن گشاده است دست دربندیم بعلت اینکه کل قدرت ما را نداده تشنیع باشد و بی ادبی و کفران و بیشرمی بآنچه دسترس ماست میکوشیم باقی توکل برخدای عزوجل میکنیم وامید برحمت او میداریم که رسول ﷺ فرموده زانوی شتر به بند و توکل کن همچنین ما ایمان خود را بقید نظر صحیح وعمل صالح وصحبت سالکان وسایر آنچه محتاج الیه این شان است مضبوط میسازیم آنگاه توکل برخدای عزوجل میکنیم که در دم آخر مدد فرماید و از تسلط شیطان ما را نگاه دارد ، کسب از ما و توفیق از خدا « منا الحركة ومن الله البركة) و مرادم از این کسب خود دانی که کرباس بافتن نیست پود عمل در تار علم آوردنست و جامهٔ که از حر و برد جهنم نگاه دارد برای خود دوختن و هرچه جز اینست بیکاریست والله ولی العصمة والتوفيق .

☆(٢٤)☆

(من عبد الله قطب بن محيي) بسم الله الرحمن الرحيم درزبور مسطور است که

(انا الموجود فاطلبنی تجدنی وان تطلب سوائی لم تجدنی)

(یعنی) ما را خواهی جمله حدیث ما کن خو و اما کن ز دیگران خو وا کن

چندان خدای عزوجل را یاد باید کرد که خود را در آن یاد فراموش کنند آنگاه هستئی تازه از آن یاد ذاکر را بازدید شود خدا برا عزوجل بر چنان هستئی که از یاد او باز دید آید غیرت نیاید و باقی گذارد و الا هر هستی که جز آنست غیرت وحدانیت به تیغ قهر آنرا دو نیم گرداند « قال الله عزوجل » (الم نهلك الاولين ثم نتبعهم الاخرين كذلك نفعل بالمجرمين در پناه ذکر گریز و میان خود و فناسپری از ذکر در آویز . ووای بر کسیکه در ذکر مستهتر نباشد که تیرباران نیستی باوی چه خواهد کرد هان آگاه باش که لشکر نیستی تاختن خواهد آورد قلعهٔ ذکر را راست کن و ارکان آنرا بر اساس معرفت بنانه و جهت دندان شکستن اعداء بنادق محبت آماده دار ؛ هان بشتاب که وقت تنگ شده هنگام صحبت باقریب و بعید و گفت و شنید با آشنا و بیگانه نیست صحبت با دار القرار انداز چون آنجا بدل امن بنشینی گرد خویشان بر آی و آشنایان گرد آر و بصحبت و گفت و شنید مشغول شو این هنگام کارسازی است بار برهم بند و آماده رحیل شو تا چون زعق نفیر بشنوی دست پاچه نشوی (یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة) اینکان مرگ رسید با آنچه دراوست ! آمن چه نشستهٔ نان و آب برخود حرام کن تا این کارسازی تمام نکنی و خود دانی که این کار سازی بکمتر از عمری تمام نتوان کرد . پس در این زندگانی نه نان خور و نه آب یعنی لذت نان و آب برخود حرام کن و بشهوت طبع و آرزوی نفس نان و آب مخور . قدر ضرورت بمقتضی حکمت و پیروی سنت تناول کن ، ای برادر تو و هر کسکه گوش شنیدن پند دارد بدانید که هر کس که گرفتار ناموس اینجهانست از حزب شیطانست وجای او جهنم خواهد بود ! مؤمن را باید که ناموس آنجهان باشد و از بدنامی و بی آبروئی آنجهان ترسد روی بخدا و اهل خدای بکار خواهید و روی با هیچکسی دیگر بکار نخواهید معامله راستانه پیش گیرید و راه راستان روید تکلف از دست بگذارید و عزیزی و خواری جهان یکسان شمارید و بطعن ابناء دنیا ترک راه خدا مکنید قال الله تعالی (وان تطع اکثر من فی الارض یضلوك عن سبیل الله) خدای که آفرید گار خلق است ایشانرا بهتر میشناسد یا شما خدای درباره ایشان گواهی میدهد که اکثر ایشان گمراه کننده اند از راه خدای کسیرا که پیروی و فرمان برداری ایشان کند والسلام علی من اتبع الهدی

☆(٢٥)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم استفسار فرموده بودند که چون آدم (ع) درزمین مخلوق شد اورا به بهشت بردند که تحت العرش است وباز اورا بزمین آوردند یا نه کیفیت آن چگونه است ؟

(جواب) چنانچه خلق اولاد آدم در چهار طور باشد طور نطفه وطور علقه ، وطور مضغه مخلقه وطور رابع نفخ روح . همچنین خلق آدم در چهارطور بوده در طور اول در ارض بوده میان مکه که ام البلاد است وطایف در بطن نعمان . بطن نعمان او را بجای بطن امهات افتاده چنانچه در حدیث آمده « خلق آدم من تراب قبضه من وجه الارض وخمره حتی صار طیناً وترکه حتی کان صلصالا وکان یلقی بین مکة وطائف ببطن نعمان » ودر طور دوم او را نقل کرده اند از آنجا بباب جنت چنانچه در حدیث آمده « القاه علی باب الجنة اربعین صباحاً » این اربعین بجای اربعین علقیت است که باب حیوانیت استکه « ان الدار الاخرة لهی الحیوان » ودرطور سیم اورا نقل بجنت کرده‌اند واین طور اورا بمشابه صورت جنینیه که مضغه مخلقه است افتاده چنانچه در حدیث آمده که « لما صور الله آدم فی الجنة ترکه ماشاء الله ان یترکه » الحدیث . . . بعداز آن نفخ روح دروی کرده‌اند وبعدازعصیان هبوط باارض نموده ؛ وجنت مذکوره درنزد اکثرین همان جنت است که سقف آن عرش رحمان است وبعدالبعث معاودت بآن خواهد شد والسلام .

☆(٢٦)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم معامله که درجهان باآدمی رود آشناوار رود بعیدازاضمار سوء ازمحلی قریب اما آدمی آنرا بیگانه‌وار تلقی کندوهیچ روی آشنائی ونزدیکی در آن نبیند ؛ ازاینجهت چون محنتی بسوی خودروان بیند گوید سیلی است که چشمه آن هرگز خشك نخواهد شد رخت در وادی ناامیدی نهد ودمبدم انتظار برد که خانه اورا ازبیخ وبن بر کندوبدریای فنابرد .

اراقب وقتها من غیر شوق   مراقبة المشوق المستهام

(قاله الشاعر فی صفة حماه) واگر محنتی روی باو آورد گوید آبی است بی پشت تا دیده برهم زدی سر آمده هر آینه بحرص تمام خواهد که اوعیه واوانی سرای از آن پر سازد و گروی از آن بگیرد (خلق الانسان هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا) دریغا چرا آدمی خودرا چنین بیگانه گرفته وبیگانه دانسته اگر او بیگانه است پس آشنا کیست چون منادی از مکان قریب ندا میکند اوچرا خودرا از زمرهٔ (اولئك ینادون من مکان بعید) ساخته چون یگانگی امر می بیند از کجا بگمان این بیگانگی افتاده دیده نمیگشاید که آیات واحداحدرا دراین کثرت وعدد بنگرد تعاون سماءِ و ارض را نمی بیند دراین تباین آن یکی مظل واین یکی مقل از آن سوی باران ریزان از این سوی گیاه وجانور فروزان ؛ اتفاق لیل ونهاررا مشاهده نمیکند دراین اختلاف آن یکی مربی معاش این یکی برای آسایش وانتعاش برآغوش کشتی ودریا در نمییابد در این کشاکش آن یکی جاری آن یکی مجری . مصالحه ریاح وسحاب را ادراك نمیکند در این محاربه آن یکی مرکب این یکی راکب (والهکم اله واحد لااله الاهو الرحمن الرحیم ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار) الایه .. چون می بیند که همه جهان اعوان یکدیگراند برکار یکدیگر حتی دشمنان باهم ، چه اگر دشمن دربرابر نیاید قوت وقهر درشخص ظهور نکند وبتمام کمال ممکن برسد پس دشمن دوست است بحسب وجود ومعادات مصافات است در دیده اهل شهود همچون مصارعه پیر کشتی گیر با یاران دستیار ، پس چرا هوشمند بیدار باوقت یکتائی کرد کار که فرمانفرمای هفت وچار است نیفتد ومتنبه نشود مر آنکه اینها همه اهل یك درخانه انداز اینجهت باهم درمیانه اند همه بیك فرمان درکاراند ، لاجرم یکدیگر را غمخواراانند وهمه یکدیگررا انصاراند اینست نهج واقع درباطن امر .

لاجرم شرع نبوی در ظاهر حکم بمطابقه این آید وخلایق را به تصادق وتوافق فرماید تاعالم انسانی مطابق عالم رحمانی افتد وآدمی تخت بخت درمقام خلافت بزند وارض شعور بشری را بنور عدل تکلیفی روشن گرداند چنانچه سماء هستی عالمی بنور عدل ذاتی روشن است «وبالعدل قامت السموات والارض» و چون شهرستان وجود انسانی

بتمامی معموری رسد خداوند جلیل فرمان دهد تا عرش مجید را از آسمان جهان به آسمان انسان آورند هرآینه جهان وآسمان جهان ویران گردد ویکباره هستی عالم زیر وزبر شود ؛ جهان که زبر بود بالباءِ الموحده زیر شود وانسان که زیر بود بالیاءِ المثناه زبر شود ونزداین قیامت قائم شود وشود آنچه شود الله سبحانه ولیم را قدر شناس این سخنان وبرخوردار ازانوار آن گرداناد وبالله التوفیق .

(۲۷)

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم فاطرسماوات شداد ودمنده ارواح در اجساداجل واکبراست ونسزد ونشاید که کسی جز بملاحظه جلال اواشتغال نماید و جز تعظیم واجلال اوکاری کند ؛ ومنعم بزرگوار که بهستی برمامنت نهادوآلاء خویش بر ماآشکارا کرد وذوق الطاف خویش ماراچشانید . بدبندگان باشیم مااگراحسان او را بشکرمقابل نداریم و کمربندگی وعبادت وطاعت اودرمیان جان نبندیم . واگر بـا وجود جمال وجـلال اوماراروی بسوی دیگرباشد ودیدهٔ مابـامری جزامراوناظرباشد کفورو کنود و کوروکهود که ماباشیم ! وعالی همت کجاروادارد که سرکار اوجزباآن کسی باشد که قیوم کاروولی امراست چون کسی بخانـه درآید اگرشریف النفس باشد جزباآنکه آشناءِ صاحب خانه باشد ومعامله ومعرفتش بااوباشد سرفرو نیاورد ؛ واگر خسیس النفس ودنی باشد باغلامان و کودکان واراذل خانه صحبت گرم کند وانس ومعرفتش باایشان باشد واندیشه اوبصاحب خانه وکاروباراونرسد واورامیل صحبت وملازمت او بازدیدنگردد ! وهمچنین هر کس که بدار دنیاآمد اگرشریف النفس وعالی همت بـاشد ابراهیم واردرطلب خداوندخانه کمر بنددونان وآب آنخانه برخود حرام کند تانان ده نان نشناسد که کیست وازستاره وماه وآفتاب درگذشته بتوحید (انی وجهت وجهی للذی فطرالسموات والارض) رسد آنگاه قرار گیرد لاجرم حله خلت در برش افکنند ودرزمین خلیل ودوست خدای عزو جل باشد ، امااینکار کجا درخور هر دون همت فرومایه تواندبود این کار شاهبازان عالی همت پاك صفتست که بنورقیوم دیده آنها

بیناباشد ودرعالم دیموم پای ایشان روا وبنطق ابدی زبان ایشان گویا برذکر ایشان سلام وتحیات بی منتهی . اُهان ای برگز بده دست اعتصام در عروة وثقی زن و آنمه حبت چنین کسانست که صفتشان شنیدی ایشان اولیاء خدایند درارض (الاان اولیاءالله لا خوف علیهم ولاهم یحزنون) والسلام .

❊ (۲۸) ✫

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم ذرات ذریات بقصد خدمت وبندگی ملك ازشهرستان عدم سفر کردند که خود را به آن آستانه کرم رسانند ملك قبه دل اهل دل برافراشت که (ما وسعنی ارضی ولا سمائی ولکن وسعنی قلب عبدی المؤمن) و پیشگاه تن وبارگاه دنیاازپیش آن فرو کوفت ، وآن غریبان دارالملك هستی رادرآن پیشگاه ساعتی آرام داد بعدازآن سفیر نفحات راکه انفاس اهل دل است روان کرد که (ان لربکم فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرضوالها) تایك یك ازایشانرا بار دهد تا بآن خدمت شتابند وعز و کبریاء ملك رادریابند .

نفحه آمد مرشما را دید و رفت　　　هر که رامیخواست جان بخشیدورفت

پیشگاه ملوك بانواع زینت آراسته باشد که « اناجعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا» چندی ازایشان کودك مشرب بودند بتماشای آن مشغول شدند ودراستغراق تأمل آن اشکال چندان دوردررفتند که آن ندارا نشنیدند (اولئك ینادون من مکان بعید » تاهنگام باربگذشت وملك مجلس برچیدوخیمه وبارگاه فروپیچید « یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب » وسریرعزت بصحرازد که عرض لشکر دهد« یومهم بارزون لایخفی علی الله منهم شیئ» هر کسکه ببساط بوسی ملك رسیده بود وتشریف نزاهت ازاو یافته دریمین بداشت وهر کسکه تماشای زینت بارگاه اورا مشغول داشته بود و آشنائی ملك نیافته بودوسیمای آن براوپیدا نشده بیگانه رو وزشتخوو گنده بو بآن زشتی و گندگی که ازشهرستان نیستی باخودآورده بود که :

هر که اینجا آشنای او نشد　　　باز ماند تا ابد بیگانهٔ

چنان کسانرابتازیانه طرد براند وبه تاوان آن گستاخی که درپیشگاه کرده بودند

و زینت ملك بچشم بیگانه دیده شکنجه و زندان فرمود (کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین) حال چنین است که نموده شد هر کس در کار خویش باید که مستبصر باشد و تا هنگام باقی است خودرا آشنای ملك و آشنای آشنایان ملك سازد الله سبحانه عالیجناب مکتوب الیه‌را توفیق این معنی کرامت کناد و بر مزید گرداناد و من الله التوفیق »

☆(۲۹)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم آدمی به‌بند گی نیك است اما بخداوندی نه‌چون بنده وارزید زیبا آید ودرغایت کمال چنانکه دربند گان خدای عزوجل از وی بهتر نباشد ، اما اگر خداوندانه زید نگونسار وپریشان وبدبخت وبیسامان وافکار و ناتوان و گرفتار وسر گردان گردد برای آنکه اهبت واستعداد خداوندی ندارد چگونه اورا اهبت واستعداد خداوندی باشد و او بنده است وبرای بند گی است که (وما خلقت الجن والانس الالیعبدون) بنده اسباب بند گی داشته باشد وازبنده بند گی آید بنده‌را باخداوندی چه‌نسبت و آئین خداوندی اورا از کجا ؟ اگر کسی پرسد که آئین بند گی چیست وبنده‌وارزیستن چگونه است ؟ وآئین خداوندی چیست وخداوندانه زیست کردن بنده‌چگونه باشد ؟ گوئیم خدای عزوجل اسم « عبدوسید » درجهان برای آن آورد تامر آتی باشد تعریف حقیقت عبودیت وسیادت‌را اکنون نگاه کن در آن صنف از بنی آدم که ایشانرا عبید نامند که چگونه زیست میکنند آئین بند گی آنست وبنده‌وارزیستن چنان، وزیست ایشان چنین است که نه امرخودرا بخود قایم میدانند ودر کردن خودونه امر سیدرا بلکه امرخودرا وامرسیدرا همه بسید قائم میدانند ودر کردن او وایشانرا باتاسیس امر و تمهید اصول آن واستقلال باتمام آن هیچ دخل نیست فارغ البال وآسوده‌اند از آنکه از این ابواب بردل ایشان باری باشد آنچه وظیفه خود میدانند همینست که امرجزئی که سیدایشان‌را فرماید بتقدیم رسانند دیگر بانفع وضرروسودوزیان آن وهیچ چیزدخلی ندارند خواب میکنند اگرجهانرا همه آب میبرد . خوشاحال آزادی این بند گان نه‌حال بند گی آن آزادان که بارهستی بر گردن خود نهاده‌اندو کارخود در عهدهٔ خود

دانسته اگرسالی باران نشود بجای آن آب از دیدگان فرو گذارندای بیخردان شمارا با این چکار که باران شود یا نشود نه که روزی شما در کردن شماست قال الله تعالی (ما ارید منهم من رزق وما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین)

زالکی کردسر برون زنهفت   کشته خویش خشک دید وچه گفت
کای همان نو و همان کهن   رزق بر تست هر چه خواهی کن

ای شما از زالی کمتر چند از اندیشه رزق نوحه کنید چرا چیزی که نه در گردن شماست بر گردن خود میدانید امر باشما مدخلی ندارد وشما نه از آن خود و نه برای خودید ای ناخودان چندپشتی خود کنید، چند برای خود کوشید.

قائل او پس تو کنک باش مگوی   طالب او پس تو لنگک باش مپوی

هیچکار با آدمی مدخل ندارد جز فرمان بردن امری که وی را فرمایند چون این کرد دیگر آزاد بایدش نشست که اندیشه هیچ دیگر نکند.

بفرمان روچو داری اختیاری   دگر با هیچ کارت نیست کاری

اگر سائلی پرسد که ابرار در کسب معاش و امور دنیا کوشش نموده اند و این خلاف سخنی است که تو میگوئی؟ جواب آنستکه ایشان بامتثال امر کرده اند و برای مراعات حکمت و اتباع سنت نه باضطرار طبیعت چنانکه ابناء دنیا کنند.

کار پاکانرا قیاس از خود مگیر   گرچه ماند در کتابت شیر شیر

والسلام علی من اتبع الهدی

☆(۳۰)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم باوجود قیوم خلایق بر خود ستم میکنند که بغیر او دل را مشغول میدارند غیر قیوم در ذات خود زائل است (کل شیء هالک الاوجهه) وتعلق دل بزائل موجب تزلزل دل است چنانچه تعلق دل بقیوم موجب قیام دل. دریغا چرا مردمان دل خود رابقیام وثبات نمیرسانند ودراضطراب وتزلزل میدارند! قیوم اولست ازاول چرا در میگذرند چه دانند که از اول که در گذرند چیزی دیگر بیابند یا نیابند محقق را گذاشتن بامید محتمل ازخرد بعیداست «اصبت فالزم» وما باین

کلمه کنایتی کردیم از حال ممکن که محتمل الطرفین است و حال ممکن آفرین که متعین الوجوداست وحالت خارجیه رادر کسوة حالت عقلیه باز نمودیم کشف رتبه رانه نحو مدتر افافهم . دریغاقیوم محیط است قیوم شهید قیوم قریبست مردمان چراخود رادور افکنده اند درقیوم ازخود یاد کردن خطاست فکیف ازدیگری دریغا چرامردمان قیوم را گذاشته اند وبرخودوبریکدیگر می تنند (برتن متن برتن آفرین تن) اگر خداوند بنده رافقیر خواهد حرامش باد که او توانگری خواهد اگر خداوند بنده راذلیل خواهد حرامش باد که ازعزیزی یاد آورد دریغا کنف خداماً منی عجبست مردمان چرادر آن کنف نمی گریزند تابامن رسند دریغا ایشان در آن کنف نمی گریزند یاخود آن کنف ایشانرا بخودراه نمیدهد که کنف خدای طاهر هست ناپاکانرا آنجا راه نباشد کنف خدای شریف است دونان وبی همتانرا نسبت از آن کوتاه عالی همتان راجای درعلیین باشد وسفله راجای درسجین وسافلین حقیرانرا سروکار بامحقرات باشد ایشان کجامحرم اسرار ربوبیت باشند وسزاوار همنشینی رفیق اعلی . الله سبحانه ولیم را ازعالی همتان وپاکان گرداناد وازتعلق دل بماسوی الله ازمحدثات که حدث دلست پاک داراد. انه ولی ذلك وهو حسبنا ونعم الوکیل

☆ (۳۱) ☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم هر کسکه در سلوك راه خدای تقاعد کندوتکاسل ورزدستم بر خود کرده برای آنکه جز سایه خدای سایه نیست که از آفتاب عذاب که صورت قهرذی الجلال است وتابیده و خواهد تابیددر آن توان گریخت پس هر کس که در آن سایه نگریزد و امر « ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین » بامتثال مقرون ندارد وخود را طعمه عقاب عقاب و مصب سوط عذاب ساخته باشد اولی لك فاولی ! و عجبتر آنکه ابلیس لعنه الله آدمی را عشوه دهد و گوید این عذاب بعد ازتطاول روزگاری خواهد بود حالیا اندیشه نقد میباید کرد واین غلطی بین است چه عذاب حال واقعست وبعدازاین نیزواقع خواهد شد نیست که منحصراست در آتی آیا دیدهٔ آدمی کوراست وحال آدمیرا نمی بیند وحس اوباطل شده وامر خودرا در نمی یابد درهستی که ازاو بد حالتر وبدبخت تراست کدام تیر محنت است که از کمان قضا

جهید که نه‌وی هدف آنست ، کدام بلاو مصیبت است که از آسمان نزول کرد که نه آشیانش خانه جان اوست ! سراسر هستی همه آسوده و آدمی در تکاپوی همه بحال خود خوشنود و آرمیده و او درجستجوی ناله وفریادش گوش آسمان کر کرده و او خود از آن کر، خود را درمسند هستی صدر پنداشته وافتاده بردر ! سبحان الله شبانروز بگله و شکایت مشغول وازخود وجهان ملول آنگاه میگوید عذاب کو ! ای احمق درمیان جان خود بجواز عذاب بتو نزدیکتر چه چیزاست مونس گاه وبیگاه ورفیق شب وروز ترا چیست جز عذاب جانسوز ! کی ساعتی ازخود خوشنودی کی دیدی روی بهبودی درمحنت زاده و بسختی جان داده ! مرحبا ای مرد آزاده آنگاه پرسد که کو عذاب آه ازاین پوشش وحجاب ! اما هرچند ازحقیقت کار دوری ازروئی معذوری که هر گزروی خوشی ندیده ودرسایهٔ نیاسوده ونیارامیده لاجرم آفتاب را سایه پنداشته و عذابرا راحت انگاشته چه دانی حال آزاد مردان که در ظل الاان اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون برجان پاك ایشان نوزدو تابش آفتاب نفس پراضطراب آنجا که ایشانند نرسد ظل خدای بر ایشان ممدود و عاقبت ایشان محمود و نقد ایشان مسعود وکار ایشان همه بهبود بر بهبود تصدیق قوله تعالی من عمل صالحاً من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة ای رهین عذاب ای گرفتار غصه واضطراب هان بشتاب خودرادریاب کم کن ستیز ، زود دراین سایه گریز استبداد رهاکن وعجب وخود بینی ازخود جداکن سخن بشنو خودرا بازستان از کرو (بلاغ فهل یهلك الاالقوم الفاسقون) والسلام علی عباد الله المخلصین واولیاء الله الفائزین المفلحین ورحمة الله وبرکاته ورضوانه

☆(٣٢)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم انشاء نشأه انسان که بدیع فطرت وصنیع قدرت رحمن است برای آن شده که عامر دارالقرار وفرمانفرمای محله ابرار باشد واورا باینجهان اولی برای اکتساب ملکه ملکت وعدالت وحسن تدبیر وایالت فرستاده‌اند کما وردفی الصحیح (کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیة) مانند آنکه کسی خواهدکه شناور گردد دربحر ؛ نخست اورادربرکه افکنند تاآنجاشناوری آموزد یاخواهندکه سفتن در

بیاموزد اورا مهرهٔ دهند تادستش درسفتن آن چست شود یا خواهند که خطاط گردد لوحی در کنار او نهند تا بر آن مشق کند ، پس هر آدمیکه عامر این سرای فانی و والی این هیکل جسمانیست هیئت عادله وملکات فاضله را اکتساب کند ودر خود جای دهد چون بسرای باقی و عالم اصلی رود بولایت آن ولایت اورا نامزد کنند و مقالید شهرستان جنان درقبضه اقتدار او نهند که (اهل الجنة ملوك) و پادشاه حقیقی آن باشد پادشاهی اینجهان خواه پادشاهی عام که ولایت بدن ارضی است وخواه پادشاهی خاص که ولایت مدن ارض است انموزج و آزمایش است قال الله تعالی (وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملاً) عالم اول جهان امتحان ☆ عالم آخر جزای این و آن پس لازم بر ذمه همت حضرات سلطنت شعار مقصور داشتن نظر است بر تکمیل نفس انسانی و اکتساب عدل حقیقی که کامرانی سلطنت بتبع خود واقعست ، والحمدلله تعالی که رکون بهیئت عادله و محبت ملکات فاضله شیمه کریمه آن خانواده مبارکست ومخلص خیرخواه هر سخن که در این باب راند و هر بذر نصح و تذکره که در این معنی افشاند از مستمع مصادم اعذب ماء قبولی وارضی ارض استعدادی گردد چون احسن هدیتی واکرم تحیتی بینات حکمت و آیات تذکره است تصدیر نامه باین شیوه سخن کرده والسلام

(۳۳)

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم خنك آنکس که چنان افروزد که اگر تمام آبهای جهان بر آتش او پاشند آتش او نمیرد بل افروختن از سر گیرد ، چنین کس هرگز نمیرد وارجو که سلف صالح که امیر عماد الدین جعفر ازچنین کسان بود چه از آنروز که قدم از اینجهان بآن جهان نهاد روز بروز افروخته تر بود و ملامت لائمان هیچ تاثیر در وی ننمود ، اگر چه بنی آدم بسیار میمیرند امّا ازموت دوران گوئی شخص نیکو خبردار نمیشود موت نزدیکان را چنانچه حقیقتاً موتست درمیباید بهتر از آن مرگ رادر یافتن مگر آنزمان باشد که شخص خود بمیرد دوست شخص مرد که کان که شخص مزه مرگ چشید وتلخی آن بکام اورسید پس گوئیا مرد ونباید که شخص بیکبار مرده باشد غفلت و قساوت او همچون کسی باشد که هرگز نمرده پس جماعت اخوان باید که حال ایشان

بعدازموت این صدیق که بی تکلف او را یا هریك از اخوان بمثابه نفس او میتوانست شمرد و باینمعنی سزاوار آن بود که وکیل کل باشد مساوی حال ایشان قبل ازموت او نباشد هر کس در کارسازی آخرت بمثابه کسی باشد که یکبار مرده و بازز نده شده دنیا بروی سر دو چهره شهوات بر دیده او وزرد بانفس و شیطان در نبرد زنده دل و راه نورد ؛ هان جماعت اخوان این شربتی است برای همه نهاده و مصرعی است برای جمله آماده آماده آنچه برای شما آماده است شوید تا چون دست دهد ازدست نشوید (وجائت سکرة الموت بالحق ذلك ما کنت منه تحید) چون میدانید که مرگ حقست وازوقوع آن گزیر و گریزی نیست چاره چیست جز چاره آن کردن چارهٔ آن کنید و آسوده بنشینید که چون آمادهٔ آن شده باشید هر گاه که بشما رسد باك ندارید .مؤمن مرگ را الذاته مکروه ندارد بل محبوب دارد چون متضمن وصول بمحبوب بست «الموت تحفة المؤمن» ترس او ازمرگ برای آنستکه آمادهٔ آن نشده همچون کسیکه اورا مهمانی عزیز آید او آمدن مهمانرا بجان خواهان باشد واز آن کراهتی ندارد اما اگر اسباب ضیافت او آماده نکرده باشد خواهد که در آمدن او تاخیر افتد تا تهیه تمام شود ، زودتری تهیه میباید کرده که آنگاه هرچند زودتر آید بهتر است و گله ازدیر آمدن اوست در تفسیر (اولم نعمر کم ما یتذکر فیه من تذکر وجائکم النذیر) گفته اند نذیر مرگ همسایه است همسایه مرد چه همسایهٔ همسایگان نه وقتست که پند گیرید آنچه بر همسایه افتاد هم سایه برشما افکند ! وقتست که غم و شادی جهان واندیشهٔ این و آن باباقی کنید اندیشه در کار جهان باقی کنید شماتت دشمنان وشادکامی دوستان یکسان گیرید آری .

من چنان با درد خود درمانده ام کز همه آفاق دست افشانده ام

همت خودرا مقصود بر آماده کردن زاد معاد سازید نگوئید و نشنوید و نپوشید مگر آنمقدار که از آن گزیری نیست باقی اوقات صرف ذکر خدای عزوجل کنید وتأمل در آنچه آماده کرده برای ابرار از نعیم مقیم وبرای فجار ازعذاب الیم ، دریغا چون میدانید که خدای عزوجل چه نعمتها و کرامتها برای مؤمنان آماده کرده و میقات رسیدن مؤمنان بآن بسیار دور نیست همینکه بر پل مرگ گذار کرد آنجاست چه خودرا آلوده نعمت جهان میسازید واشتهای خودرا به خل و بقل جهان ضایع میکنید این روزه را جز بر خوان رحمت

مگشائید تامهمان پروری (كلوا واشربوا هنيئاً بما اسلفتم في الايام الخالية) یابید دریغا چون میدانید که چه عذاب ومحنت برای مجرمان معدشده وچه سلاسل واغلال دریکدیگر کشیده وچه کاسهای پرزهرزقوم وغساق کرده‌اند ومقصرانرا باآن چه‌کاسه خواهند گرفت چه اندیشه خودرا مصروف اسباب حذر ازمکاره این ادناساخته‌اید تن خودرا بمکاره این‌جهان گذارید واندیشه نجات ازمکاره آن جهان کنید و تدبیر آن سازید که کسیکه‌درمعرض گزبدمارباشداورااندیشه گزیدن‌مور نباید کرددریغاپیغمبران تبلیغ‌رسالت کردند وحق‌شفقت بجای آوردند گوئی مردمان‌سخن ایشان باور نکردند وچون حال‌ایشان جز باور کردن‌سخن‌ایشان نیست چه‌عذر باشدآنکسراکه باور نکرد واگرمیگوید باور دارم کسیکه تصدیق دارد بچنان نعمت وچنین محنت از آن چنین فارغ از اینچنان بیباك چگونه است نه‌آن‌امید چندان اورا قوی دل میدارد که بفوت حسنات ارض بی‌مبالات باشد ، نه‌اینهم اورا چندان مشغول خاطر میسازد که احساس مکاره ارض زیاده‌نکندنه‌آن مؤمنی‌است که‌آتش‌درخانه‌اش افتاد سراز سجده برنداشت وگفت الهتني النار الکبری مؤمنی‌را چنین معامله درخور است ، یکی‌ازاولیا این‌آیه خواندکه (ان‌عذاب ربك لواقع) ازبیم نفسش تیزشدوبیست روزخسته ماندبرفراش اورا عیادت میکردند وسزدکه ازآتشیکه ویرابهفتادآب شسته‌اند واین‌آتش‌است‌چنین بترسند وزیاده‌ازاین « ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار» الله سبحانه ولیم‌را وسایراخوان تائبین‌رادل بیدارو دیده اشکبارو کرامت ابرار و خاتمت اخیار کرامت کناد «انه‌ولی‌ذلك»

(٣٤)

(من عبد الله قطب) بسم الله الرحمن الرحيم این‌بار مهربان که پیمان‌برپیروی قدم رسول خدای ﷺ بست وپیمان نشکست درپای یارمردعهدبپایان برد ودرپای نبرد الله‌سبحانه اورا همنشین آنکس که محبت‌اودلنشین اوومبایعت برمتابعت طریق اوطریق وآئین اوبود گرداناد ، اگرچه بفراق اومحزون‌وگریانیم اماچون‌ماه‌درپی میرانیم واینجانمی‌مانیم چرا فرومانیم قافله‌ایست از مردم بار میکنندتی ودم اول‌آن

موقوف بر آخر و آخر آن بسوی اول سایر ، هر کسرا نوبتیست و هر نوبت را میقاتی (فاذاجاء اجلهم لایستاخرون ساعة ولا یستقدمون) آماده رحیل میباید شد تا چون هنگام رسد دست پاچه نشوند و دانید که بچه چیز ازاین دست پاچگی خلاص توان شد بیك چیز وبس و آن یکچیز خدایست عزوجل چون صرصر مرگ بوزد هیچ چیز پیش آن نگیرد نه علم نه عمل نه فضل نه هنر نه مال نه زر نه ملك نه بشر الاحی لایموت هر کس که دست بحی لایموت زده ازجای نمیرود وازراه نمی افتد (ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم) پس ای حبیب من خودرا بر لطف خدای افکن بی دست آویز علم و عمل وفضل وفن نزد خدای لطف خدای شفیع ساز (مالکم من دونه من ولی ولاشفیع افلا یتذکرون) طاعت برای نیکو بندگی کن ذخیره خودرا فضل ورحمت خدای دان (قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا هوخیر مما یجمعون) درحین مرگ عنقای استغنا پری زند که همه طاعات مطیعان بباد بی نیازی بردهد ، گناه کارا گردرآندم بخدای امیدوار باشد رستگار گردد ونیکو کردار اگردرآندم به نیکوئی خوددل بسته باشد گرفتار ماند «لایموتن احدالاوهو بحسن الظن بالله» اینست شکر وسپاس خداوندمنعم را که درحین موت مطیع وعاصی رایکسان صلاءِ رجاء درداد ودرایام حیات بقانون حکمت میزان فرق نهاد آدمی کامل آنست که صاحب قوتین وناظر نظرتین باشد ، درایام حیات همه کس کوس عمل کوبد ودر حین موت همه گوش بنداء فضل دارد مؤمن را قوتی هست که در تمام ایام زندگی آن معطل است برای روزمرگ آنرا درنهانخانه جان می پرورد جائیکه دیده قوی بشریت که عمال جسدند بآن نمی افتد چون وقت مردن رسید آن قوت از نهان بیرون می جهد و نطقی آغاز میکند که هرگز چنان نطق ازاو کس نشنیده تمام قوای بشریت لال ودنگ میشوند ومات وحیران میگردند وهریك بسوراخی میگریزند آن قوه جوانمرد شیر صفت درآن عرصه دم برزمین میکوبد ونعره میزند که مرگ ازبیم اولال میشود وباوی سربسر راضیست مرگ آمده بود که اورابکشد اکنون بجان ازاوزنهار میخواهد که چنانکه آمده بود بازرود او نمیگذارد وتیغ بر کشیده که یحیی وارسر مرگ ببرد مرگ بجان کنش خودرا ازچنگ اوخلاص میکند ومیگریزو که «المؤمنون لایموتون ولکن ینتقلون من دارالی

دار، لشگر معاصی بسر او تاخت میآورد که مگرش از پای درافکند صوری از صورهای رجاء در دردهن میگیرد ودرمیدمد لشگر معاصی برجای از آن نهیب اجن میدهد ؛ القصه مؤمن اگر سرتاپای غرق گناه باشد درحین مرگ چنان امیدوار میرود که اگر یکذره از آن امید بر تمام اهل ارض قسمت کنند همه ایشانرا بگنجاند واین جز مؤمن را نباشد.

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ　　که گرچه غرق گناه است میرود به بهشت

نگویم که مؤمن را فزع واهوال وبعض مؤاخذه وعقاب نیست اینها در ثانی الحال باشد آنکس را که باشد بنوعی از انواع اما در آندم که رود چنان رود که گفتم آری:

چو رویش دیدم وخوردم از آن می　　چه مستیها که خواهم کردن از وی

پس از هر مستئی باشد خماری　　دراین اندیشه دل خون گشت باری

الله سبحانه اخوان مارا بجملگی حسن خاتمت وفاتحت کرامت کناد «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار والسلام علی ولیی ورحمة الله وبرکاته»

☆(۳۵)☆

(من عبد الله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم طفل را بدایه سپارند تا او را تربیت کند تا بلوغ بحد تمیز بعد از آنکه ممیز شد پدر او را باز گیرد از دایه وهمپای خود سازد چون از خانه دایه باخانه پدر رود از غربت بوطن میرود واز بیکسی بکسی میرسد. همشیران وهمپایان او پندارند که او را از وطن بغربت میبرند واز پیش کسان به بیکسی می افتد برای او فریاد بر آرند وبر سر زنند؛ فریاد نکنید وبر سر مزنید که اگر از شما همپایان جدا میشود همپای بهتر از شما مییابد واگر از رفیق ادنی میبرد برفیق اعلی می پیوندد، روح کهین بسوی روح مهین میرود وبلی جان آهنگ جان آفرین میکند چه دانید که برچه ملک او شهریار است نیکوکاری از خویشان این ضعیف متوفی شد او را درخواب دیدم واز حال پرسیدم گفت چهارصد انگشترین بمن داده اند، وچنین فهم کردم که چندان ملک او را عطا کرده اند که بچهارصد انگشترین آنرا ضبط توان کرد. بنگرید که پادشاهی از پادشاهان زمین را هرچند ملک فراوان باشد یک نگین کافی باشد سعه اطراف ملک او وتباین اطوار آن چه مقدار باشد که چهارصد نگین خواهد.

وکیل الاخوان افاض الله علیه شآبیب الغفران اگر اجابت دعوت رحمن کرد، خدای عزوجل وکیل اخوانست بر او و وکیل اوست بر اخوان وزود همه با یکدیگر خواهیم رسید اگر فرمان خدای عزوجل باشد در ظل عرش رحمن چه اجتماع با او با اخوان بمحبت الهی بود وافتراق او از ایشان بمحبت الهی عهد خود بپایان رسانید و یکسر موی از آن برنگردید هذا شهادتنا له وما شهدنا الا بما علمنا الله سبحانه اخوانرا بر اینواقعه صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد و مجیب دعوترا برخوان احسان خود بنشاناد و از مرافقت نبیین وصدیقین و شهداء وصالحین بهره مند گرداناد و اخوین الهیین او که یکی برادر مهدو یکی برادر عهد است وارث خیرات او سازاد ان الله بالناس لرؤف رحیم .

☆(٣٦)☆

(من عبد الله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم چون بینم که درعالم اسباب هرچه نیست شود بورود ضد بر او نیست شود و هیچ چیز ضد حقیقت آدمی نیست از آنکه هر معنی که هست آدمی آنرا تعقل میکند و بکنه آن میرسد و بر آن محیط میگردد و او همچنان اوست نیست شدن آدمیرا روا نمیداریم مگر نظر بقدرت خدای عزوجل اما نظر بتجویزات عادی آن جایز نتوان شمرد و مرگ را نشماریم جز خوابی گران و خواب غشاوه ایست بر چهره روح که مانع اوست از نور پاشی ادراک همچون ابر که پیش آفتاب بگیرد آفتاب در ذات خود روشن باشد اما برای حجاب سحاب روشنی از او بخارج نیفتد همچنین روح چون جلباب خواب برسر کشید در ذات خود بر همان مرتبه باشد از دانش که دارد اما شعاع ادراک او بخارج نه افتد؛ و نشانه این آنستکه چون از خواب بیدار شود اگر دانشمند باشد نیست که آنحالت از او زائل شده و الا محتاج بودی با کتساب جدید . و مرگ خوابی است که استغراق در آن زیاده است از خواب و انکشاف آن جلباب از وجه روح دیرتر ،نهار خواب موت یوم نشور است چنانچه نشور موت خواب نهار است قال الله تعالی الذی جعل لکم اللیل لباساً و جعل النهار نشوراً و دوام خواب در حکمت نیست برای آنکه خواب برای استعاده قوتست اگر دایم شود تعطیل قوه لازم آید، ما همچنین خواب مرگرا بضرورت بیدارئی باشد و چنانچه در خواب ضربی از بیداری باشد که آن رؤیا است در مرگ ضربی از حیات باشد که آن بعث برزخ است و خوشی و ناخوشی آنجا

پیشانیانرا چون گمان چنین بود که آدمی نیست میشود و هر گز چهره او باز دیده نخواهد شد از موت دوستان سخت غمناک و خراب میشدند این میراث از ایشان با آخر بن رسید ! اگر چه ببرکت اشراق محمدی (ص) دانستند که حال بر خلاف آنست و این دانش مقتضی خلاف طریق پیشینیان است گوئی بحکم عادت آن طریق از ایشان نرفت یا بالتمام نرفت اقامت رسم عزا سراً و جهراً از سنهٔ پیشانیان است و بقیه جهالت ایشان که درمیان خلایق مانده ! طریق محمدیه بی مبالاتی است بموت اموات بنابر بقاء امید ملاقات محمدیان از موت اصدقاء زیاده از آن متوجع نشوند که از رفتن ایشان بسفری این دوست مهربان ما که بتازه سفر کرد لطف خدای عزوجل اورا رفیق طریق باد .

آن سفر کرده که صد قافله دل همره اوست   هر کجاهست خدایا بسلامت دارش

شآبیب رضوان بر روح اوریزان باد و قاصمة الظهر اخوان بقوة و مساعی باقیان مجبور گرداد و حسبنا الله و نعم الوکیل .

☆(۳۷)☆

(من عبد الله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم کلیات امر حق را آثار و آئینی است آدمی بجزئیات امر خود از کلیات امر حق باز مانده و معالم و آثار آنرا مدروس داشته آخر سر بامر حق باز خواهد نهاد و خواهد یا نخواهد دریغ که تا او او بود نسبت خود با حق درست نکرد و خودرا از حزب حق نساخت تا چون اورا از او بازستانند از حق اورا و کیل و کفیل و یار و غمگساری باشد و چون از خود سر فرو برد از دریای حق سر بر آرد جز خود خودرا یار و یاوری نمی پنداشت بر خود می تنید آخر چون باز دید این خود ی خودنه از آن او بوده بامر خدای با او در ساخته بوده چون خدای خصم او آمد خودی از جانب او با جانب خدای گردید ! زبانش گواه خدای آمد دست و پای وجوارح وارکانش همین سبیل ؛ نامراد حیران ماند که استظهار او همگی باینها بود وعمر در پرورش اینها میگذرانید (وقالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء) از درد دل ناله بر کشید که (اف لکن عنکن کنت اناضل) ای دیده نه آنی که عمر در باز دید کردن صورتهای جمیل و منظرهای بهی برای تو بسر کردم ؛ ای جلد نه آنی که روزگار در پیدا کردن ملا بس نیکو وجامه های

نرم برای تو گذرانیدم . ای شکم نه آنی که همت من در لیل و نهار مصروف بود بتحصیل طعامهای لذیذ ومیوه‌های گزیده ونان تنك وآب خنك برای تو ای اندام نه آنی که ترا همیشه بشستشوی وحمام بردوام پاك وپاکیزه میداشتم ، ای دست نه آنی که ترا بزیور وانگشتری میآراستم وترا بالای هر دست میداشتم ، چه افتاد که اکنون همه از من برگشته اید ومرا چنین تنها وبیکس گذاشته‌ای سر با من سر بسر برا گر برای من نیستی بر من نیز مباش ای پای این چه پای است که بامن براه کردهٔ براه بهشت خواهم که روی چرا آن راه دیگر پیش میگیری .

ای خواجه معذور دار که خداوندم «فاهدوهم الی صراط الجحیم» میفرماید بنده را بفرمان خداوند باید بود خداوندم دیگری است نه توچندی بفرمان خداوند باتو در ساخته بودم وبفرمان اوفرمان بردار تو بودم اما بدان که هربار که مرا میفرمودی که بجائیکه رضای خداوند من در آن نبودروم اگر چه هم بفرمان خداوند که مرا بفرمان برداری توفرمان داده بود فرمان میبردم امادر نهان خویش هزار لعنت بر تو میکردم اکنون من خصم توام وبس که چرا مرا آلوده عصیانی میکردی وروز کاری مرا مکلف بآنچه رضای خداوندمن در آن نبود میداشتی اگر دستم کارم بر سر توزدن است اگر زبانم شغلم نفرین بر تو کردنست اگر ناخنم وردم رخسار تو کندن است اگر پایم کارم ترا بحمیم وجحیم آوردنست «یطوفون بینها وبین حمیم آن» دریغ که چون خدای والعیاذبالله خصم ما آید مائی ماخصم ما گردد ومائی ما از ما جدائی گزیند چون مائی ما با ماچنین کند از دیگر چیز چه امیدداریم دریغا آندم که مارا ما نباشد خدای پرستان خدایرا برای چنین دم پرستند (وان فی الله عزاءاً من کل مصیبة وخلفاً من کل فائت ودرکاً من کل تالف) برای آندم برخود بخوانند (اللهم اجعلنا من المؤمنین الصابرین القانتین الخاشعین واخواننا اجمعین والحمدلله رب العالمین)

☆(۳۸)☆

(مکتوب الی ولیه) بسم الله الرحمن الرحیم عالم در دیده الهیان جز بدانگونه نماید که در دیده دیگران هر بار که ایشانرا دیده برجهان افتد چندان فیض ونور ورحمت جدید درحوصله ادراك ایشان ریخته شود که عامه‌را بعبادت چندین سال اند کی از آن

حاصل نشود (تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة) اشاره بحالت ایشان است وهرچه درقرآن مجید امر بنظر واعتبار آمده مراد بدست آوردن چنان دیده است ، دریغا! وهر کس که اورا چنان دیده باز نشده باشد اما گوش استماع داشته باشد ودل سلیم او نیز برستگاری خود برسد اما هر کسکه نه صاحب دیده باشد ونه صاحب گوش او در حزب فراموشان باشد ودر چاه فراموشان افتد! دریغا چاه فراموشان چاهی است عمیق که عمق آن جز خدای عزوجل نداند واین چاه فراموش کاران است وهر فراموشکار البته برسر آن چاه برسد ودر آن افتد واین چاه راهاویه نام باشد وجان کافران چون از تن بر آید در آن چاه افتد و آواز افتادن آن بگوش آن کس که خدا می خواهد رسد همچون آواز سنگ که در چاه افکنند قال سبحانه (ومن یشرك بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق) دریغا بیخردان وناگروندگان پندارند که جز این زمین و آسمانکه می بینند چیزی نیست وچاه جز این چاهها که در زمین است نیست چنین نیست که ایشان پنداشته اند جز این آسمان وزمین جهانی هست وجز این چاه که درزمین است چاه هست و جز این باغ وبستان که درزمین است باغ وبستان هست وچاه وزندان وباغ وبستان بحقیقت آنست آنچه در اینجهانست نموداری است از آن ونام از آن برداشته برای تفهیم حال آن دریغا خلایق در اینجهان آغشته اند وهمه همت خودرا مصروف خلاصی از مکاره اینجهان ونایافت مطالب آن ساخته اند غلط میکنند یافت مکاره اینجهان و نایافت مطالب آن آسان میباید گرفت و آسان میباید شمرد که بآن غمناك نگردند وبآن مبالات ندارند وهمگی همت باکار آنجهان افکنند ، دریغا سررشته تمام نجات ایمانست بخدای عزوجل ومستقیم شدن بر آن آنست که درمواقع اخوان برمقتضی ایمان ثابت باشند یعنی چون در محل اجمال تصدیق کنند که هرچه رود بفرمان خدای رود فرمان خدای چنانچه شایسته باشد رود ، درمحل تفصیل باهریك یك ازاموری که جاری شود همین مسلك سپرند وبآن رضا دهند ومنشرح القلب وامیدوار باشند نه آنکه فعل مکذب قول باشد وعمل برخلاف علم ، دریغا دردل امیدوار مؤمن ازرحمت خدای چه گل ولاله می شکفد چه غبن وحیف بر کسیکه از استنشاق آن انوارها محروم باشد ! ولیم از آن محروم مباد دریغا چه اغلال

وچه سنگین بار که بر گردن بیخردان و نا گروند گانست رقبه و لیم ازچنان بار آزاد باد والسلام علی ولیی .

☆(۳۹)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی المخدوم الاجل الاکرم امیر اشرف الملة والدین محمد : امابعد فاعظم الله اجرکم فی موت ولدکم الاعز علیکم و علینا وغفر له ورحم شبابه واکرم مآبه ومنحکم صبراً جمیلا و اجراً جزیلا چون پدر که اندك سببیت ظاهری مر وجود فرزند دارد باو چنین مهربانست . خداوند تعالی که آفریدگار حقیقی اوست باو چگونه مهربان باشد تفاوت میان مهربانی خدای عزوجل و مهربانی پدر بقدر تفاوت باشد میان آفریدگاری خدای عزوجل ومدخلیت پدر در وجود او و ذلك تفاوت لایتناهی بل لایقاس احدهما الی الاخر پس چون خداوند که مهربانی او با بنده مؤمن باین حداست وچنین رحمت ازاو در حق مؤمن مکتوب گشته وممحو نگشته بر بنده مؤمن قضائی کند چه محل آن باشد که دیگری باآن مضایقه نماید وچه کس باشد که میان بنده وخدای او گنجد و میانجی شود خدائی که بر بنده مؤمن چنین مهربان و بلطف باو چنین نزدیك است ؛ نی نی تا کسی بکسی از کسی نزدیکتر نباشد میان خداوند و بنده او دخل نتواند ساخت حتی پدر وحتی نفس شخص برای آنکه خدای به بنده نزدیکتر است از نفس او باو چنانچه آن عارف فرموده (دع نفسك لخالقها یفعل بها مایشاء لاتدخل فی البین)جزع مکنید واضطراب منمائید وخدایرا بخود ازاو وباو ازخود اولی شناسید ولله الحمد که بهمه این خصال آراسته بوده اند وصبر مردانه نموده جزاکم الله عن نفسکم خیراً وزادکم صبراً واعظم لکم اجراً ویجعل الولد ذخراً وتلقاه برحمته انه ولی المؤمنین ولاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم.

☆(٤٠)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر مرشد الدین عبدالسلام) امابعد پرسیده بودند که باوجود بقاء رب عزوجل که خلف کل است بفناء غیر او غمناك بودن گناه نباشد ؟

(جواب) در آدمی قوه حیوانی هست وقوه انسانی قوه حیوانی را اذن دخول در بساط الهیه نباشد اندوه برفوات فانیات از ناحیه او درمیآید مادام که قوه انسانی محجوب ومغموم نیست غم نیست چون طمأنینه قلب باشد کراهت طبع زیان ندهد جز آنکه آدمیان بعضی چنانند که قوه انسانی ایشان مطلقا مستهلك است در قوه حیوانی (اولئك کالانعام بل هم اضل) ایشان همه طبعند دل ندارند «یحول بین المرء وقلبه» صفت ایشانست وچنین کسان درمواقع چنین اقتدار کاره محض باشند ، وبعضی را نوردل تابنده وایشان مؤمنانند وآنمقدار ازدل ایشان که ظهور کرده برضا موصوف باشد اینجا درجات پیدا شود کسی باشد که ماه دل او تمام تابیده باشد ومنجلی شده وظلمت طبع براوهمچون کلفی مانده باشد بر روی ماه یاخالی برروی آفتاب وحکم رضا درچنین کس غالب باشد برحکم کراهت غلبه سخت نماینده ، وکس باشد که ازدل او اندکی نموده باشد همچون نقطه سپید برروی سیاه وخدای عزوجل بفضل خود چنین کسرا آخر از روی سپیدان کند ولو بعد حین والله الهادی .

☆(٤١)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) «من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر الشیخ نورالدین محمد» امابعد درمحن ومصائب که بشخص رسد لذتی دقیق باشد که مردمان بازوقت آن نه افتند وجه لذت درمنحت جلی وپیداست ووجه لذت درمحنت خفی و ناپیدا خدای عزوجل بحکمت خود این بدینگونه ابداع فرموده محبان خدای که اهل لطافتند وادراك ایشان بخفیات رسد بازوقت اینحال افتند ومتنبه مر آن لذات دقیق که در محن ومصایبست شوند هرآینه آن برکام ایشان چنان سازگار آید که نعم و ملاذ چنانچه عارف گفته :

بلا را از خوشی نشناسم ایرا　　　　بغایت خوش بلائی من چدانم

وعامه چون کثافتند وازادراك لطائف وحقایق محروم بازحال اینمعنی نه افتند و چون محنت ومصیبتی روی نماید دراضطراب افتند وآسایش خود جزجدائی از آن ندانند اگرسازگاری کنند واضطراب ننمایند آن برایشان خوش شود چنانچه آتش برابراهیم

برد وسلام گشت اما ایشان این نکنند اضطراب کنند وازاضطراب ایشان آب برافروزد وبر ایشان آتش شود کجا آتش آب تواندشد ! خاری درزیردم دابه نهند اگراو نجنبد هیچ گزند اورا در آن نباشد اما او بیم برخود نشاند ودراضطراب افتد بسبب حرکت واضطراب خاردراو خلیدن گیرد پس اوبجهل خودرا میآزارد نه خاراورا میآزارد ، آتش دوزخ که مؤمنان بر آن میگذرند وبر ایشان روضه است برکافران چنان سوزنده و گدازنده است برای آنکه نادانی آنرا بر می افروزد مؤمنان نادان نیستند هر آینه بآب علم نایره اورا فرو کشند لاجرم بفرباد آید که «جزیامؤمن فان نورك اطفأ ناری (ومن یضلل الله فما له من هاد ومن یهدی الله فماله من مضل) والسلام» .

☆(٤٢)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم نمیدانم که آدمی برای چه گوش بانبیاء نمیدارد ومتابعت سخنان ایشان نمیکند از آن وعده ها وبشارات که ایشان میدهند مستغنی است؟ نی نی !! کس از آن مستغنی نتواند بود وعده ایشان چهار چیز است وجود بی عدم، لذت بی الم، شباب بی هرم ، حیوة بی موت ، کجا کسی از اینها مستغنی تواند بود یا خود طریقی بآن میداند جز آنراه که ایشان مینمایند ازاینجهت پروای سخنان ایشان نمیکند اینهم نیست چه تدبیر ایشان مهتدی بسببیکه مفضی باشد باین امور چهارگانه نیست غایت وطاقت آدمی معلوم است که تا کجاست ! یاخود میگوید اگرچه طریقی بآن معلوم نیست اما معلوم هم نیست که آن طریق که ایشان مینمایند مفضی باشد ! بآن گوئیم چون دیگر طریق مفضی باشد معلوم است نزدتو که بآن مفضی نیست بآن و آنچه ایشان مینمایند نزدتو مجهول الحال است پس شاید که مفضی باشد وسعادت حقیقی که عبارتست ازامور اربعه مذکوره نه چیزیستکه تقاعد ازطلب آن جایز است نزدصاحب همت واوجزبآن بسر میتواندبرد وجزبآن میتواند آرمید هر آینه برذمه صاحب همت لازم باشد که خودرا بآنچه ایشان میگویند بدهد وبرباوری آن بدارد وبمقتضی آن عمل کند درترك اینمقدار اورا هیچ عذر نیست هذا ، ووعدهٔ خدای عزوجل چنانست که هر کسیکه این مقدار بکند ودر مقام انصاف درآید و آتش طلب دل وی برامر اذعان واستسلام نرم سازد و بهانه گیری وصحت آرمی که

شأن مردم مستغنی است دروی نماند وسادگی وسرعت انقیاد و ترك افراط دربحث وکاو که لازم حال نیازمندانست دروی بازدید گردد خدای عزوجل دل ویرا بحقیقت امر مهتدی سازد و بحق یقین برساند قال الله تعالی: «ومن یؤمن بالله یهد قلبه» آخر نگفته اند الغریق یتشبث بکل حشیش حال آدمی از حال غریق کمتراست یاسخنان انبیا از حشیش ضعیفتر لا والله نه حال او در بدبختی از حال غریق کمتر است و نه سخنان انبیاء از حشیش ضعیفتر اگر کسی غرق باشد دردریا و کسی ازساحل گوید دست بمن ده تاترا خلاص کنم هیچ حجت ازوی طلبد که از تو اینکار میآید و خواهی کرد؟ !حال خلایق باپیغمبران چنین است «والله یهدی من یشاء»

☆(٤٣)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) (من عبدالله قطب الی الاخوان الالهیین) خدای عزوجل آدمیرا برصورت آفریده وصورت اقتضای دستگاهی کند که درآن تصرف کند لاقتضاء ذی الصورة ذلك ازآن باینجهان آمده تاآن دستگاه بدست آورد واز همت خود ملکی فراهم آورد کما قال العطار قدس سره:

نطفه ملك جهانها همتست　　　پر و بال مرغ جانها همتست

تاملك گردد که «یاعبدی اطعنی اجعلك مثلی لیس کمثله شیئ» چون همت خود درامور خسیسه صرف کند وملکی فراخور صورت خویش که ازعظمت بمثابتی است که اگر خواهد سموات سبع را یك لقمه سازد کما ورد ذلك فی وصف الروح بدست نیاورد آندم که درپیکر خویش ظاهر شود محلی که ویرا آنجا گنجاند نداشته باشد چه محالیکه از تأمل در امور خسیسه بدست آورده فراخور نفس و تنست نه فراخور روح ودل لاجرم روح درآن مجال بضقی وفشاری عجب مبتلا باشد همچون بحریکه ویرا در سرمه دانی باید گنجید (کلما القوا منها مکاناً ضیقاً مقرنین دعوا هنالك ثبورا) اکنون زینهار که آن برادر و سایر اخوان درعلو همت وتامل درکلیات هستی عمر صرف کنند و اندیشه خودرا از تامل در خسایس جهان ووقت خودرا ازصرف درجزئیات نگاهدارند «ومن الله التوفیق»

☆(٤٤)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) « من عبدالله قطب الی ولیی فی الله الامیر شمس الدین »
درزمان مرگ یارو یاوری نیست جزایمان؛ ایمان شخص را نگاه میدارداز مرگ که
« المؤمنون لایموتون ولکن ینتقلون من دارالی دار » وهر کسکه در آندم ایمان وی بغارت
رفت میمیرد مرگ ابد « قال الله تعالی و لا تصل علی احد منهم مات ابدا قال بعض
المفسرین ای مات موت الابد واین بنده هرچند تامل کرده هیچ را چنان معین نیافته بر
حفظ ایمان که ربط قلب بمعلم خیر هرچند ربط قلب واعتقاد وانقیاد اشداست آندم ایمان
آمن تراست اززوال « والله الموفق »

☆(٤٥)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم)

زندگانی چو نیست جز یکبار　　　　قدر باید شناختش ناچار

حق عزوجل جهانرا آفرید بتمام و کمال بود اماهریك ازاجزاءِ اوبخود مشغول
بود ودرهستی خود محبوس وجز خودرا درنمی‌یافت ومرخدارا بندهٔ جزخود نمیدانست
غیرت الهی ازتنگ چشمی ایشان به‌تنگ آمدآدمرا آفرید واورا هستی خاص که در
بند آن باشد نداد بلکه بتجلی ذات که ازاختصاص بجهات پاکست اورا آفرید ، چون
چشم گشاد نظراو برکمال وجودافتاد هریکرا بصفت واسم خود بشناخت حق عزوجل
ازاسرار اجزاءِ جهان که فرشتگانند نام‌چیزها پرسید نمیدانستند گفت در سرای وجود
آدم درآئید که هریك ازشما سررشته آنجا دارید دست‌درآن رشته زنید وبوسیله آن آنجا
درروید وچون بآنحضرت رسیدٍ ازاو تعلم اسماءِ کنید (یاآدم انبئهم باسمائهم) اکنون
هرکس ازفرزندان آدم که نظربرکلیه امرداشته باشد ومصادر وموارد وجود را مشاهده
کند وبرداشت وفروداشت جهانرا بیند فرزند صورة ومعنی آدم است و هرکس که در
هستی خود محبوس باشد وجزصلاح امرخود وراست داشتن معیشت تن چیزی نداند
صورة فرزند آدم است ومعنی فرزند آدم نیست (اولئك کالانعام بل هم اضل اولئك هم الغافلون)
وبدست آوردن این کلیت واحاطه جزدراین زندگانی ممکن نیست وچون شخص ازاین داررفت

نامه‌او ختم‌شد وزیاده‌و کم نمیشود اگر در جزئیه‌مانده ماندواز کمال انسانیت محروم ابدی‌شدا کنون زینهارزینهار که‌الوقت‌سیف والفوت‌حیف
وقت‌راغنیمت‌دان آنقدر که‌بتوانی   حاصل‌ازحیوة ایجان یکدم است تادانی
الله سبحانه توفیق روش‌این‌راه واقبال براین درگاه حضرت مخدوم دل آگاه مخلص پناه‌الواثق بالله الاحدالصمد محب‌الملة والتقوی‌والحق و الدین شیخ محمدرا کرامت کنادبمحمد و آله الامجاد مخلص‌متخصص مجددء البضاعات ضراعات کاشفه از حقایق دولتخواهی مرتب وموظف میداردوبالتفات خاطر عاطر مستظهر ومستوثق است شکر عواطف و مکارم بتقدیم میرساند و بدعا گوئی مخلصانه اشتغال مینماید مستجاب‌باد .

(٤٦)

(من عبدالله قطب) بسم‌الله الرحمن الرحیم‌چون ملاقات جسمانی‌مشروطست‌باین ومتی‌ووضع واضافه وازاین مقوله شروط همت الهیین آنرا بچیزی نسنجد ومنت پذیر اینهمه معالی نتواند شد ، آرزوی ایشان ملاقاتی است پاك از این علائق وعوائق که آونگان بمحض‌قدرت خدای‌است عزوجل بی‌مداخله علتی‌وآلتی وشرطی و جهتی چه منت ازقدرت خدای عزوجل کشیدن میسراست امااز‌غیرآن نه ، و در خزائن خدای عزوجل چنین‌ملاقات هست چون‌خواهد متحابین فی‌جلال‌الله رااز آن چشاند و بآن از تمتعات دنیوی وشهوات ارضی باز کشاند وبآن‌منزلهٔ رفیعه مغبوط سایر بشر گرداند (کما ورد فی صحیح الخبران المتحابین لیری غرفهم فی الجنة کالکوکب الطالع الشرقی او الغربی فیقال من هؤلاءِ فیقال هؤلاءِ المتحابون فی الله عزوجل) نظر اکثر خلایق بازبسته اسبابست چون اهل ذوق خبری ازعالم قدرت دهند یااهل حق خبری ازامورملکوت‌شرح کنندباور ندارند ولکن اکثرالناس لایعلمون ولایؤمنون ولایوقنون وامثال‌این که‌در قرآن آید برای‌اینست که معانی قرآن شرح‌عالم قدرت‌و کشف امور ملکوتست نظر اکثرین از آن قاصر باشد وقلوب ایشان آنرا منکر(بل ادارك‌علمهم فی‌الاخرة بل‌هم فی‌شك‌منهابل‌هم منهاعمون) واگرچه امور ملکوتی نیزدر پرده‌اسباب

رود ومقرون عوارض مذکوره افتداما حاجت بآنها آنجا منتفی باشد چنانچه اهل‌جنة اعتماد بزمین کنند نه از آنکه از امساك خود عاجزاند که اگر چنین بودی در اول زمینرا از زیر پای خود نخوردندی آنزمین که حامل ایشان بود همچون گردهٔنانی آنرا خوردند و مبدل بزمینی شد که‌قوة ایشان حامل آنست چنانچه قوه الهی حمل عرش فرماید و برعرش استوانماید اهل‌الله را از تخلق باین خلق نصیبی بخشد تااگر ظاهرزمین حامل ایشان باشدباطن ایشان‌حامل زمین آید کما قال‌العارف :

ظاهر این اختران قوام ما　　　　　باطن ما گشته قوام سما

باش تا روزیکه آدمی بباطن خود رسد و ملکوت خود مشاهده نماید و جامه بگرداند آنچه پیداست پنهان شود و آنچه پنهانست پیدا آید (یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و برزوا لله الواحد القهار) حسا ب آنروز جز حساب امروز باشد ، آنروز بدانی که صنع چیست و پرده اسباب بر صنع کشیدن برای چیست ودانی که این اسباب نه نیاز است همه بی نیازیست ، باش تا روح جمال خود آشکارا کند سموات وارض راچون لقمه ابتلاع نمایدآنگاه همه انسان باشد ! چنانچه‌امروز انسان‌لقمه ایست در دهان جهان آنروز جهان لقمهٔ باشد دردهان انسان امروز زمین صراط انسانست (وانما سمی الصراط صراطاً لانه یصرط السابلة ای یبتلعها)آنروز آدمی صراط زمین باشد امروز آدمی درگلوی زمین پوید آنروز زمین در درگلوی آدمی‌رودودرمعده‌اوهضم‌شودوبطریق‌رشح ازاندام‌اودیگر باره‌بیرون آیدوباز منعقد شود ودرزیر پای اودرآید ،همچون‌اسب‌رام سرکشی‌وتندی‌از سرنهاده‌وقدرخود شناخته‌مضمون(هوالذی جعل‌لکم‌الارض ذلولاً فامشوافی مناکبها وکلوا من رزقه والیه‌النشور) بکمال‌آنروز ظاهر شود وثناء « الحمدلله الذی صدقنا وعده و اورثنا‌الارض‌نتبوءمن‌الجنة حیث‌نشاء»بواجبی آنروزبتقدیم‌رسدتبدیل که‌زمین‌وآسمانرا دریابداین‌باشدودرحین‌این‌تبدیل آدمی نه‌درصراط‌زمین‌باشد درصراط‌الله باشد تاباز چون زمین ازسر آفریده شود بانشاه جدید از آنجانقل بازمین کند وزمین همان زمین باشد کدوعده شده که بمؤمنان دهندفی قوله‌تعالی « ولقد کتبنا فی‌الزبورمن‌بعد الذکر ان

الارض یرثها عبادی الصالحون » امامبدل شده بجنس ارض جنت چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام در تفسیر کریمه «یوم تبدل الارض غیر الارض» فرمود «یصیر الارض فضة والسموات ذهبا» چنانچه ازواج دنیویه مبدل شوند بجنس حور ومنضم گردند باایشان در بهشت ، سایر چیزهای مؤمن بامؤمن حشر شود مبدل گشته بجنس امور جنت وانضمام یابد بآن برای توفیه حظ کما قال العارف (ای اجل ای ترک غارت سازده ، هرچه بردی زاین حریفان بازده) «ومنه ماورد فی الخبر بحشر المیت فی ثیابه وماورد ان فاطمة سلام الله علیها تکون راکبة علی الغضباء هذا مالاح لنا من تتبع الاخبار وشواهد الاستبصار والله اعلم والسلام علی من اتبع الهدی »

☆(۴۷)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودند که مقتضی حدیث (ان رحمتی سبقت غضبی) آنستکه رحمت پیش واقع باشد ازغضب وافزونی عدداهل نار بر عدداهل جنت که مستفاداست ازحدیث من کم کم ، دلالت برغیر این میکند ، جمع بین الحدیثین چگونه است ؟

(جواب) درحل این شبهه چند مسلک مسلوک میداریم . مسلک اول برای مبتدیان گوئیم حدیث من کم کم دلالت بر آن میکند که از اهل محشر داخلین در جنت کمتر باشند ازداخلین درنار وازاین لازم نمیآید که داخلین درجنت علی الاطلاق کمتر باشداز داخلین درنار چه درحدیث آمده که چون بهشتیان ببهشت درآیند بهشت بیشتر خالی ماند حقتعالی خلقی نو بیافریند وبهشت را ازایشان پر کند . شاید که اهل جنت بعد از خلق آن خلق بعددافزون آیند ازاهل نار ، وآنچه بعضی ازاهل کشف گفته اند که خلق آن خلق ازنطفه ها باشد که ازاصلاب پدران نزول کرده باشد ودرارحام مادران قرار نگرفته باشد خداوند تعالی ایشانرا درفرداء قیامت درخلقتی تمام ظاهر گرداند وبهشت ازایشان پر گرداند ، دلالت برهمین میکند برای آنکه ازهزار نطفه یکی یافرزند میشود یانمیشود واین مسلکرا نامزد مبتدیان برای آن کردیم که سهل المفهوم است آسان آنرا در توان یافت نه آنکه قصوری وضعفی در آن هست وفتح این مسلک که کردیم یحتمل که کسی حدیث اطفال بمیان آورد یا گوید این قسمت درداخلین است نه درخالدین اما اگر این مسلک مسلوک

دارند اقرب جاده آنست که اول مسلوك شد دوم برای متوسطان گوییم اگر تمام آدمیان بعذاب جاوید گرفتار کنند تا یك کس از ایشان بلقاءالله رسد ودرجوار خدا ساکن شود « کما قال العارف » :

صدهزاران طفل سر بریده شد | تا کلیم الله صاحب دیده شد
صدهزاران شخص درزنار شد | تا که عیسی محرم اسرار شد
صدهزاران جان ودل تاراج یافت | تا محمد یك شبی معراج یافت

قدر این احسان بر آن خسران راجح است وسود این معامله بیش است اززیان آن . واگر عقل بمیزان موازنه خیر آن منحت وشر این محنت باهم سنجد جانب خیر راجح آید پس هر آینه بیشی و بیشی مقتضی رحمت را باشد چه بیشی همه نه درعدد است و بسیاری بسیار افتد که کیفیت معارض کمیت گردد ، چنانچه کسی ده فلس از کسی بگیرد ویك تنکه اورادهد عطاء او افزون باشد از اخذ او اگرچه اخذش ده است وعطاش یك اگر کسی گوید همانمقدار که فوز بلقاءالله خیر است درخیریة حرمان از آن شر است در شرية پس اگر یك کس بآن خیر رسانند و چند کس باین شر نزد موازنه جانب شر افزون آید گوئیم اگر مراد تو بحرمان از لقاءالله عدم حصول آنست این حالتی عدمیست که چنانچه اهل نار راواقعست جمادات ومعدومات را واقعست وآنرا ضروشر نتوان شمرد آن باز گذاشتن شیئ است باحالت اصلی خود واین نا کردن خیری است بااونه کردن بدی بااو تا مقتضی غضب باشد والاحق اعزوجل درحق جمادات ومعدومات غضبی مثبت باشد وچنین نیست واگر مراد تو شوقی وتوقانی است که ایشانرا ثابت باشد بلقاءالله مجرد شوق بکمال الم نیست بلکه نوعی ازلذتست ، واگر مراد تو اشعار نقصی است که ازحال خود میکنند و تخلفی که ایشانرا ازاین خیر شده واین حالت است که مقارن شوق میباشد ومولم است و مردمان پندارند که مگر شوق مولم است آن منافی که ایشان بادراك آن متألم نداءنی النقص والتخلف المذکورین اوما شئت مخلوقی خواهد بود ازمخلوقات چه اگر خالق باشد خلف لازم آید چه فرض کلام درمحروم عن لقاءالله است باآنکه یافت خالق محالست که الم باشد برای آنکه او خیر مطلق ؛ است ویافت خیر مطلق الم تواند بود و هیچ مخلوق نیست

که قوت اودرشریة مساوی قوت خالق باشد درخیریة برای آنکه قوت وا گرچه درشریة باشد من حیث انهاقوة ایلامیة قوه است ومحال است که مخلوقرا قوه همچندقوه خالق باشد درمطلق قوه باقطع نظر ازمتعلق آن قوة ، وازاین بیان واضحشد که لذت والم بحسب مهیت چنان افتاده اند که لذت درلذیت بیش است ازالم درالمیة برای آنکه درامور یکه وصول بآن لذت وبهجتست خالق عزوجل داخل است بشرحی وتفسیری که دربعضی نامه‌ها کرده شده وامور یکه وصول بآن الم است نیست الامخلوق برای آنکه خالق خیر محض وجمال مطلق است پس وصول باو الم نخواهد بود . ماند که متعلق الم غیر خالق خواهد بود و هرچه غیر خالق است مخلوقست وچون درست شد که لذت وبهجت امریست که درقبول مهیة اوهست که متعلق اوخالق باشد والم امریست که درقبول مهیة او نیست که متعلق او باشد جز مخلوق وثابت شد که مخلوق درقوه هیچ معنی مساوی خالق نمیتواند بود در قوتی ازقوای او ثابت شد که درعرض درجات لذت درجهٔ هست که الم درمقابل او نیست پس درعین ابداع مهیت لذت والم سبق رحمت برغضب ظاهر شد لمن فهم ، وبازاءِ آن درجه ازلذت که الم درمقابل ندارد طبقه هشتم بهشت که آنرا فردوس وجنة عدن گویند و بتشریف سکون رب موسوم دارند مخلوق گشته « قال رسول الله صلى الله عليه وآله ينزل الله تعالى فی آخر ثلث ساعات بقین من اللیل فینظر الله فی الساعة الثانیة فی جنة عدن وهی مسکنه الذی یسکن لایکون معه فیها الاالانبیاء والشهداءِ والصدیقون وفیها مالم یره احد ولاخطر علی قلب بشر الحدیث » وباقی طبقات سبعه بازاء طبقات سبعه دوزخ مخلوق شده . واین مسلك متوسطانه بود که درزمانیکه بمشافهه ازحل این شبهه پرسیدند در جواب مسلوك گشت . مسلك سوم برای منتهیان ، هرآینه این مسلك موقوف باید داشت تا منتهی پیدا شود که :

در نیابد حال پخته هیچ خام　　　پس سخن کوتاه باید والسلام

اگر کسی سؤال کند که مسلك سیم که موقوف میداری معنئی است که مبتدی یامتوسط رامکن است فهم آن لیکن صلاح نیست که باایشان بگویند ؛ یامعنئی است که درسعت قابلیت ایشان فهم آن نیست ؟

(جواب) آنکه آن معنئی است که درسعت قابلیت ایشان فهم آن نیست نه برای آنکه لفظی نیست که تفهیم آنرا شاید ذات آن معنی معنئی است که ادراك ایشان بآن متعلق نمیتواند شد چنانچه اگر آن معنی را برهنه از الفاظ بنفس خود در پیش چشم ایشان بازدارند البته ایشان آنرا نتوانند دید ! وشعاع بصیرت ایشان از آنکه بر آن افتد همچنان قاصر باشد که قصور شعاع بصر از افتادن برطعوم وروایح واموریکه ادراك آن نه شأن قوه باصره است اگر گوید معانی متشابهات قرآن همانا ازاین قبیل است معذلك بعبارتی متشابه آنرا اداء کرده تو آن معنی را هرنوع که باشد ادائی بکن گو بعبارتی متشابه باش . گویم متشابهات قرآن باجلالت آن که کلام رحمن است دانیکه اهل زیغ باآن چه کرده‌اند تا خود به متشابه دیگری چه رسد ، اگر گوید چون شرح آن نمیکنی مارا راه نمودی بطریقی کن وسلوکی مارا درآموز که مارا بآنجا رساند که چنان معانی توانیم ادراك کرد ، گویم اهلا ومرحبا این یکی بلی خوشخوی و کم گوی وبی طمع باش وراستی در گفتار ودرستی در کردار نگاهدار وخمول برشهرت بگزین وآشنائی باخلق کم کن وذکر بردوام میکن وبچشم عبرت دراشیاء مینگر وصبور باش ، چون این ده خصلت بدست گیری ودرآن استوار شوی، درفهم آن حقایق که افاضل بشر دریافته‌اند بردل تو امیدهست که بگشاید والله ولی التوفیق اگر کسی پرسد که از آن باشد که بآن مسلك منتهیانه آن سخن را خواهی که بعضی از منتسبان بکشف میگویند که عذاب اهل نار آخر الامر منقطع خواهد شد . گویم معاذالله که آن خواهم آن سخنی است باطل و اگر صاحب کشفی گفته یا کشفی است غلط یا در تاویل کشف خود خطا کرده ! واگر صاحب نظری گفته درنظرش خطائی افتاده وشبهه را حجت پنداشته عذاب اهل نار جاوید باشد و هرروز که افزاید هکذا الی ابدالاباد « کما قال سبحانه » (فذوقوفلن نزیدکم الاعذابا وقال سبحانه فلا یخفف عنهم العذاب)

وتودانیکه من آن مسلکرا وصف باین کردم که معنئی است که درسعت قابلیت مبتدی ومتوسط نیست فهم آن انقطاع عذاب معنئی است که باهر کودك شیرخواره اگر گوئی فهم تواند کرد چگونه آن مسلك این باشد آن مسلکیست ذوقی، سری ،

سری که بذوق ذکر معلوم شود آن باد گری بدرس نتوان گفتن

« والختم بالصلوة علی محمدو آله »

☆(٤٨)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم باید که آدمی را چیزی باشد که جواب ده همه چیز تواند بود برای آنکه اورا معلوم نیست که اورا چه پیش خواهد آمد ودرچه حادثه خواهد افتاد تا اندیشه آن کند و تدبیر آن سازد هرچه او اندیشه آن میکند یحتمل که چیزی دیگر اورا پیش آید که قطعاً در ضمیر نبودو چون چیزی که جواب ده آن باشد ندارد دست پاچه و مضطر میشود خصوصاً که آدمی صاحب نشئات مختلفست و اورا اطوار آنجهان درپیش است چه داند که چون

درتلاطم امواج آنجهان افتد وابواب برازخ برروی او کشایند وبعد ازآن در اطوار جهان محشرافتد ، وبیشتر ازاینها چون در کشاکش احوال موت افتد او را چه حالها روی خواهدنمود وچه چیزها پیش خواهد آمد ؛ اینها مگیر احوال زندگانی این جهان نیز یکسان جاری نمی شود وبسیار هست که بغتتاً حالها روی مینماید که در خیال نبوده ازجزئیات وکلیات وشخص داند که آنچه جواب ده همه چیز تواند بود وهیچ چیز را براوسلطانی ثابت نیست چیست آنرا بدست آورد که آن داروی همه دردی و شفاء همه عیبی است وسپرهمه بلائیست وآن کنف خدای است عزوجل ، بنده باید که غیر خداوند خود را نشناسد هرچه روی باو نهد او چست در خدا گریزد کما قال المالک سبحانه (اتخذونی و کیلاً ذریة من حملنا مع نوح) که خداوند تعالی زبان همه چیزداند وجواب هرچیز در کنار او تواند نهاد آنچیزرا بخدای باز گذارد واودرذکر خدای عزوجل آویزد ودر پناه او گریزد ، و عارف مستبصر بینا دل را اینحال است خواه شیرژیان واژدهای دمان روی باو بنهدوخواه مورچه ضعیف وپشهٔ نحیف آهنگ او کند که او درهردو یکسان التجای بخدای عزوجل برد تا شر آن ازاوصرف کند ، واگر بظاهر حرکتی کند وتدبیری اندیشد برای اتباع سنت ومراعات حکمت باشد والا تعلق دل او واعتماد سراو جز بوکیل تعالی نباشد وآنچه خدای عزوجل دردل

اولیاءِ خود نهاده ازطمأنینت بذکر او واعتماد بنصراو وانشراح بفضل او آن گل ولاله دردل ایشان دمانیده که بساتین ملوك آنرا بخواب ندیده .

وبس فرق میان آن کس که اورا بستان دردل باشد وآنکس که اورا بستان در گل باشد واگر یکذره ازآن حال ازایشان بوام گیرند که درعوض آن اسباب اعظم ملکی ازملوك ایشان را دهند سربراین فرودنیارند بنگر که چه انعام و احسان خدای عزوجل باایشان کرده که ملك اعظم ملکی باذرهٔ ازآن برابری نمیکند لاجرم الذین انعمت علیهم ایشان باشند وخلایق درصراط هدایت صراط ایشان طلبند .

بخدای که اگرملوك ازآن نور وسرور که دردل آن سروران است واقف شوند ملکرا درخاك افکنند وسوی آن شتابند .

پادشاهان جهان از بدرگی	بو نبردند از شراب بندگی
ورنه ادهم وارسر گردان ودنك	ملکرا بر هم زدندی بیدرنك

ودر کلام بعضی از ایشان هست که (لوعلم الملوك ما نحن فیه لنازعونا بالسیوف) وحال ابراهیم ادهم شاهدی ظاهراست براین برای آنکه اومزه هر دو چشیده بود و بولایة وولایة بفتح و کسر هردو یافته و ایثار ثانی بر اول نموده الله سبحانه ولیم و سایر اخوان تائبین را ازمشارب ابرار بهره مند گرداناد وازطریق اشرار دوردارادبمنه وسعة کرمه والختم بالصلوة علی محمدوآله .

☆(٤٩)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم مرجع آدمی بآنستکه علاقه دل او باآنست وهر چه جز بدیع سموات است که قیوم است ، زائل است و اگر زوال او در خارج ادراك نکنیم مانند اشیائیکه پیش از ماهست شده و بعد از مانیست شود چون توان که قطع نظر ازوی کنند همان حکم داردنزد اهل نظروهرچه اثرهستی او بشیئی رسد دون شیئی ودروقتی باشد دون وقتی وبرفرضی باشد دون فرضی ودر جائی باشد دون جائی ، اینهاهمه نزد اهل بصیرت یکسان است دردلالت بر سقوط آن شیء از درجه اعتبار اگرچه نزد عامه جزاختلاف بحسب وقت را که دروقتی باشد ودر وقتی

نباشد زوال ندانند و ننامند.

اما خواص مطلق این اختلافرا حکم زوال دهند در اقتضاء سقوط ازدرجه‌التفات واعتبار چنانکه ابراهیم را افول کوکب وقمر وشمس باعث شد برتبری از آن باآنکه افول استبدال مکان است نه نیست شدن عرفی اما نزد مستبصر هرچه اسم نابود براو افتد بهرقید که باشدآن چیزداخل نابود باشد پس آنچه گویند نیست درفلان وقت به آنچه گویند نیست درفلان جای وآنچه گویند نیست برفلان تقدیر اینها همه نزد او اقسام نیست باشد که اگر اودرحد ذات خود نیست نبودی قبول هیچ ازاین نیستیها نکردی برای آنکه آنچه دراو هیچ جهت نیست جزجهت هستی هرچه از باب هستی است واز جمله هستی اورا حاصل است پس هیچ ازنیستی اورا حاصل نباشد ومحققان چنین دانسته‌اند که هراسم که اورا تجرید کنند از جهات عدمیه که در معانی اسماء مأخوذ میباشدآن اسم جز بر خدای عزوجل نافتد ونتواند افتاد.

و هر اسم که بر غیر خدای عزوجل افتد البته برای‌اشتمال آن باشد بر جهتی عدمی که مصحح اطلاق آن اسم براوو آن جهة باشد واگر از اسمائیکه مشتمل است برجهات عدمی‌چیزی برخدای عزوجل‌افتدآن‌بنابرآن باشد که مدخول نفی‌اومشتمل باشد برجهتی عدمی ونفی نفی اثبات باشد چنانچه گویند لیس بجسم و لیس فیمکان اجراء این اسم عدمی براو برای آنست که درمفهوم جسم وفی‌مکان جهتی‌عدمی داخل است که لیس بجسم ولیس فی‌مکان نفی‌آن جهت است پس عاید باثباتی است وآنچه بعضی ازصوفیه گفته‌اند خدایرا عزوجل بعددهر موجودی نامی است کماقیل:

بر سر هر ذره مستویست باسمی — چون بشناسی رسی بنیل مرادات
هرچه که گویم فقیه گوید هی‌هی — هرچه که گویدفقیه گویم هیهات

آن نام عبارتست ازحاصل تجرید اسم‌آن شیء از تمام جهات عدمیه چون آن اسم ازهر چه درمفهوم او مأخوذ است از جهتی عدمی تجرید کنند اسمی حاصل شود که معنی‌آن جزدرخدای عزوجل حاصل نباشد.

اما بشر قادر بر این تجرید نیست برای آنکه هیچ اسم معقول بشر نیست الا

اسماءِ مشتمله برجهات عدمیت وبسیط صرف معقول بشرنیست مگر در ضمن بحیث لا یشارالیه ولا یقصد الید بتسمیة مگر آنکه خدای عزوجل او را چنان معقول ببخشد بطریقی که خود داند (ولا یحیطون بشیءِ من علمه الابماشاءِ) ودرهر اسم معنئی بسیط وحدانی هست که اگر ازجهات عدمیت که مضاف است باوتجرید یابد دروی صلاحیت اطلاق برآنچه حالی برآن مطلق است نماند چه لازم نیست که هر چه مقید بر آن افتد مجرد برآن تواندافتاد وآنچه گوئیم دراوهست برسبیل تفهیم ومجازباشد یعنی از تجریداوحاصل شوداگرچه بالفعل دراو نباشدواین قید عدمی انقباض ونارسیدنی است که درصورت ادراکی شیئی که حقیقت شخص اوست داخل شودنه تقییدیست که عبارتست ازاجزاء صفتی بر موصوفی یامضاف الیهی برمضافی نی نی ! ! نحوادراکی است خام نارسیده که ازآن خامی ونارسیدگی اوعبارت بمخالطه عدم کنیم ، پس کلمات ناقصات تامات اسماء خدایست عزوجل وکلمات اسماء خلق وناقص ومحتاج به تام باشد وتام از ناقص مستغنی «یاایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هوالغنی الحمید » وربوبیت وخالقیت وامرونهی صفت و شأن خدای باشد عزوجل درذات خویش واورا درهیچ از آنها حاجت بشیئی نباشد از خلق « لم یزل رباً ولامربوب ولم یزل خالقاً ولامخلوق » چون از اشیاء بخدای نگرند اشیاء باشد وخدای باشد وچون ازخدای باشیاء نگرند سبحات بی نیازی بگدازد که با وی چیزی پدیدار آید « کماورد فی الصحیح :

« حجابة النورلو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ماانتهی الیه بصره من خلقه » امااین نظر بشررانتواند بودمگرلایحه ازآن « قال عکرمة قلت یعنی لابن عباس الیس الله یقول لاتدرکه الابصاروهویدرك الابصارقال ویحك ذاك اذا تجلی بنوره الذی هو نوره وقدرای ربه مرتین انتهی وجاء فی الصحیح ومابین القوم وبین ان ینظروا الی ربهم الارداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن » غرض ازاین سخنان آنکه چون درست شد که مرجع آدمی باآنست که علاقه دل اوبه آنست ودرست شد که جز خدای عزوجل زایل وباطل است . آدمی باید که علاقه دل باخدای عزوجل محکم سازد تابخدای باز گردد وهمیشه کامش بذوق هستی شیرین و چشمش بنور هستی روشن باشدواگردل بچیزی دیگربندد چون آن چیزراه نیستی پیش

دارد اورا باخود به نیستستان بردو تلخکام ونابینا وبدسرانجام باشد ؛ واینحالت اگرچه همیشه اورا واقع باشد امادر یوم لبس که یوم اشیاست پوشیده وپنهان و گمگشته وناپیدا باشد ؛ وروز حق درعقبست وآنروزی باشد که خدای عزوجل بیافریند وآنرا مرآت جبروت خویش سازد درآنروز جحیم افروخته شود وظلمات آمدن گیرد «وخسر هنالك المبطلون والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم»

☆(٥٠)☆

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم پرسیده بودند که صوفیه امر میکنند بمردن ازخود حال آنکه سعی دراینباب منافی مردن ازخوداست ؟

(جواب) آنستکه مادام که شخص ازخود نمرده است البته بسعی وکاری مشغول است چه اشتغال مذکور لازم نامردن ازخوداست ولازم ازملزوم منفك نتواند بود لیکن سعی وعملیکه با مردگان ازخود کنند دو نوع سعی وعملیست یك نوع سعی است وعملی که مستعقب مردن ازخود میشود یعنی سبب آن میشود که در ثانی الحال شخص موصوف گردد بمردن ازخود وهر آینه آن سعی وعمل مذکور بن معد فیضان حالت مذکوره باشد همچون اعداد قتل اعنی تفریق الراس من البدن مر حدوث موت ویکنوع سعیی است وعملی که مستعقب حالت مذکوره نیست، مرشد سالکرا امر میفرماید که مادام که ازخود نمرده ومحجوبست بحجاب سعی وعمل البته سعی وعملی میکند آن جنس سعی وعمل بگزیند که مستعقب فیضان حالت مذکوره است عادتاً واین بدان ماند که با کسی گویند خود را بکش کسی سؤال کند که اگر او مرده است چگونه بکشتن اقدام نماید و کشتن فعلی است اختیاری مشروط بحیوة و اگر زنده است چگونه خودرا بکشد واین جمع بین النقیضین است ؟

(جواب) آن باشد که مراد امر است بمباشرت او فعلی را که مستعقب موت باشد فی ثانی الحال نه مباشرت او مر نفس اماته که آن فعل حقیقی موت است که مقارن انفعال بآنست بحسب زمان چه اماته باینمعنی فعل رب است عزوجل و مقدور عبد نیست و سخن در اماته معنوی بر قیاس اماته صوری نه سخن در اماتهٔ صوری باشد بعینه که نفس آن اماته فعل عبد نباشد فعل رب باشد اما عبد را در حق آن

فعلی ثابت باشد ازجنس آن فعل که قاتل نفس را ثابت است در حق موت صوری آن فعلست که سالك مأمور است بآن اگرچه ممنوعست ازمثل آن در موت صوری و اگر چه امر سالك باین سعی ایقاع اوست درحجاب سعی وحجاب مذموم است مرشد باك ندارد از افکندن او دراین حجاب برای آنکه اگر مرشد او را دراین حجاب باری آن حجاب نمی افکند او خودرا دردیگر حجب میافکند بالضروره برای بقاءِ هستی دراو وچون گزیری نیست ازحجاب باری آن حجاب که مبشر باشد بانتهاءِ حجب چه این حجاب آخری است وحجاب آخری مبشر است بانکشاف چه بعداز آخر حجب نباشد الا کشف وجه مراد و مثل این حجاب مثل تربست که گویند همه طعامی را هضم کند درمعده وخود نامهضوم بماند تا حرارت معده آنرا هضم کند ؛ همچنین مجاهده همه حجب را رفع کند اما خود حجابی باشد که نورمشاهده وجذبه الهیه که مواهب ربانیه اند آنرا رفع کند . اگر کسی سؤال کند که ازاین تقریر چنین مستفاد میشود که اهل مشاهده واصحاب جذبه را سعی ومجاهده نباشد این چگونه است حال آنکه تا آدمی زنده است مکلف است بهرچه همه کس بآن مکلفند قال الله تعالی « واعبد ربك حتی یاتیك الیقین » ای الموت ؟

(جواب) آن باشد که آنچه حجاب است مجاهده وسعی بخوداست واین اهل بدایاترا باشد ارباب نهایاترا مجاهده وسعی باشد اما بخدای نه بخود چه بمقام « بی یسمع وبی یبصر وبی ینطق وبی یبطش وبی یمشی » رسیده باشد وبمضمون « لاحول ولاقوة الا بالله » متحقق گشته ؛ ومردن ازخود که صوفیه گویند عبارت ازاین باشد که بخود کاری نکنند بخدای درکار باشند نه آنکه عن اصله کاری نکنند و این بحقیقت ازاله جهلی است لاغیر چه فی نفس الامر چنین است که کسی بخود کاری نمیکند چنانچه « لاحول ولا قوة الا بالله » دلالت بر آن میکند . اما بعضی بر آنند که نه چنین است چون این پندار باطل از ایشان برخیزد (والامر کما هو علیه) بدانند این مردن ازخود باشد وزنده شدن بخدای ولهذا این را گذشتن ازهستی وهمی گویند کما اقول :

ازاین هستی وهمی درگذشتیم مبارك مرده را آزاد کردم

واین حیاتیست که بعلم حاصل شود ازجانب معلم خیر قال الله تعالی (استجیبوا لله

وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم) اما علم مراتب دارد تقلید مجرد مرتبه ایست وذوق مرتبه ایست ونیل مرتبه ایست ومتجوهر بعلم شدن مرتبه ایست ، آنچه صوفیه گفته اند این مرتبه اخیر خواهند والا همه مؤمنانرا ازاین نصیبی باشد ومحروم محض از آن جز کفار نیستند کما قال الله تعالی (لینذر من کان حیاً ویحق القول علی الکافرین) که در مقابل حی کافرین ذکر فرموده وهر طایفه را درمابین خود اصطلاحات باشد که بایکدیگر سخن بآن گویند ؛ و اصطلاح امریست که بالطبع پیدا میشود بی تکلف ولهذا هر طایفه ازاهل صناعات علمیه را اصطلاحی باشد نحوی را جدا وصرفی را جدا وفقیه را جدا ومتکلم را جدا ومحدث را جدا صوفیه اهل صناعتی علمیند ناچار ایشانرا نیز اصطلاحی چند منعقد گردد نه ایشانرا ازآن منع توان کرد ونه آنرا ازایشان بدعتی مذموم توان شمرد برای آنکه تکون اصطلاحی چیزی است که بی تکلف دست میدهد وتکلیف به محافظت خود از آن حرج است (وما جعل علیکم فی الدین من حرج)

اگر حشوئی در نحوی آویزد که در حی زید تو گوئی زید فاعل فعل است مشرکی که احیاء واماته را ازغیر خدای اعتقاد کردهٔ باوی چه توان کرد چون گوئیم نحوی ازفعل جز آنمعنی قصد کند که توفهم میکنی وازفاعل همچنین اگر غایتی تنزل کند ودر مقام انصاف در آید گوید برتقدیر آنکه چنین باشد چرا این لفظ که موهم معنئی فاسد است و محتمل امری که کفر وشرك است استعمال میکند ، چون گوئیم این ابهام واحتمال نزد تواست که قطعاً ممارست نحو نکردهٔ ودرمیان نحویان نبودهٔ و کتب ایشان ندیدهٔ آنان که حال ایشان برخلاف اینست قطعاً پیش ایشان این احتمال وتوهم نیست . ازما باور ندارد وپندارد که تکلفی میکنیم واین حیله ایست وتاویلی که ساخته ایم جهة دفع اعتراض او است ازخود ! باجاهل چه توان کرد «المرءِ عدوما جهل» عذر اینهمه خواسته ، غرض از این سخن آنستکه علماء ازدست جهال درعنائی تمامند وچون عالمی یاسالکی سخنی گوید بمشافهه یادرنامه امن نتوان بود که بیگانهٔ ازدانش رابرآن اطلاع افتد وهرچند آن گوینده درایضاح وتبیین کوشش نموده باشد اگرناگاه یك کلمه ازآن ازدستش رفته باشد وبشرح و کشف بالغ آنرا ایضاح ننموده باشد ، اودرآن آویزد وآنرا مایه بحث

وجدل سازد ونکند که متشابه سخن اورابامحکم آن رجوع کند چه همان کس که این گفته آن گفته ، آری راهی نیست برهائی از شر زبان جاهلان چه ایشان چون داس زبان بر کشیدند تروخشك یکسان دروند (ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین)

(۵۱)

(من عبدالله قطب) بسم الله الرحمن الرحیم چنانچه مسافر درراه باشد که درختی یا کوهی یامحلی بچشم کند وبحرکت خویش قصد آنجا نماید اما آن نه مقصد حقیقی باشد مقصد حقیقی آنجاست که بقصد آن انشاء سفر کرده

امثال این مقاصد مجعوله است که بآن تسلئی میجویند چه هر نوبت که بمحلی از آنها رسیدکان که وصول بمقصدی اوراحاصل شد وازچاشنی شربت وصال مزه بکام او رسید وتقوی وانتعاشی یافت ، همچنین مسافران ارواح که ازمطموره عدم بیرون آمده اند بقصد اول توجه ایشان بشهرستان بقاست که محل بقاء وجوارحق است عزوعلا هرچه جز آنست ازمقاصد دنیویه وغایات جزئیه اموریست که ایشانرا پیش آورده اند و آنرا بایشان لنگر گاهی نموده تابوصولات وهمیه تعللی کنند و تقوئی جویند اما قرار گاه در حضرت کبریاست وسوق حرکات بسوی آنجاست کما قال سبحانه (وان الی ربك المنتهی) امامسافران دراین دو گروهند بعضی هوشمندان خبیراند که عوارض لاحقه ایشانرا از حقایق سابقه غافل نمیسازد و امور طاریه ایشانرا فراموش اصول ثابته بار نمی آورد وطموح نظر ایشان ازبدایت جزبر نهایت نیست ووصف ایشان چنانست که عمر عبدالعزیز گفت (كانك بالدنیالم تكن وكانك بالاخرة لم تزل) ، نزد هیچ شاخص توقف ننمایند ودرهیچ منزل لنگر همت نه افکنندولایزال متسارع باشند بسوی غایة الغایات وجز آن مستقر وماوای نشناسندوجز آنچه آنجاایشانرابکار آیدا کتساب نکنند الابقدر ضرورت ونیت معاونت وبعضی سفهاء کودك صفت ومغفلان بی بصیرت وتنگ چشمان کم حوصله اند که غایات مجعوله چنان ایشانرا فرو گیرد که غایت اصلیه فراموش ایشان شود چنانچه پندارند که مگر آن غایت حقیقی است وبکل همت خویش متوجه آن باشند و وصول بآن راغایت امرخویش ونهایت سعادت خود تصور کنند (رضوابالحیوةالدنیا و

اطمأنوابها . ولکنه اخلد الی الارض واتبع هویه) وصف الحال چنین کسانست ! و عجب آنکه درهر منزل از آن که فرود آیند چون فی الواقع نه مقصد اصلی و مستقر حقیقی است بانزعاج اسرار ومتابعت کاروان سالار از آنجا باز کوچ کنند چنانچه مشاهده می‌کنیم که درهیچ حد آدمی قرار نمیگیرد وهر مرتبه که آنرا سعادت خود میداند چون بآن رسید مرتبه دیگر میجوید ودلش از آن چنان میگیرد که از مرتبه پیشتر وهلم جرا ومعذلك این بیخردان کور دیده بازوقت نه‌افتند که اگر اینها مقصد بودی حرکت از آن بازچرا بود ، وهر بار بمثل وهم سابق مبتلی شوند وازصفت (لایلدغ المؤمن من حجر مرتین) بی نصیب باشند نه ایشانرا گوشی که گواهی سرخویش بشنوند و نه عقلی که از آن قراین احوال بازوقت افتند و نه مسکنتی که چون داعی حق این حال شرح کند بیاوری گردن نهند و الی الله المشتکی من اهل الهوی و السلام علی من اتبع الهدی .

☆(۵۲)☆

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عزوجل برمستمعان موعظه باد . آدمی را غیر از این جهان جهانیست که بازگشت او به آنجااست وراه آدمی بدان جهان مرگست چون مرد به آن جهان میرود واسباب زیست آن جهان دراین جهان حاصل توان کرد و آن کردارهای شایسته است بلکه آدمی را باین جهان نفرستاده‌اند مگر برای آنکه اسباب زیست آن جهان فراهم آورد واوغلط کرده وپنداشته که مگر برای آن باین جهان آمده که خوشی این جهان بچشد لاجرم بجمع اسباب خوشی وسعادت این جهان مشغول است و چون به آن جهان رود مفلس وبی چیز باشد و اسباب زیست در آن جهان نداشته باشد جاوید در بدبختی و بدحالی بماند « سبحان الله ! » مردمان در تابستان اسباب زمستان فراهم می‌آورند چون جزم میدانند که زمستان خواهد بود چرا در دنیا اسباب آخرت فراهم نمی‌آورند چون جزم میدانند که آخرتی خواهد بود .

حکماء مثلی زده‌اند حال دنیا و آخرت را ، گفته‌اند مملکتی بود که چون سر سال شدی پادشاه کهنه‌را بکشتی نشاندندی و بساحل بی آب و گیاه بردندی و برهنه آنجا سر دادندی وخود باز گشتندی وصباح دیگر بردر دروازهٔ شهر منتظر نشستندی اول کسی از غریبان که آمدی اورا برخود پادشاه کردندی واو عادت ایشان ندانستی باز چون سر سال شدی بااو همان کردندی که باپادشاه اول ، همیشه عادت ایشان این بود . یك نوبت مردی غریب صباح سر سال اتفاقاً به آن شهر رسید جماعتی‌را دید که منتظر نشسته‌اند چون اورا دیدند باستقبال آمدند وباعزاز واکرام تمام اورا باندرون شهر بردند وبر تخت نشاندند و کلید خزائن پیش او آوردند واورا برخود پادشاه ساختند ، اومردی زیرك بود باخود اندیشید که من مردی غریبم وعادت وطریقت این جماعت نمیدانم که حقیقت حال چیست ودرچه کارند علی العمیا در این خوض کردن معنی ندارد وو ظیفه آنست که یکی‌را از ایشان به کثرت انعام واحسان باخود دوست ومهربان ومخلص ویك جهت سازم تاسر کار ایشان برمن آشکارا گرداند آنگاه ببینم که مصلحت چیست چنین کرد بایکی از ایشان دوستی آغاز کرد تاباخلاص واتحاد رسید بعداز آن حقیقت حال ازاو باز پرسید او چنانچه بود باز نمود . اوخفته بود بیدار شد غافل بود آگاه گشت روی بتدبیر کار خویش آورد پنهان از اهل مملکت بنایان‌را طلب کرد و به آن ساحل فرستاد تا آنجا مملکتی بنا کردند مقنیان فرستاد تاقنوات استخراج نمودند ومزارعان وفلاحان‌را فرستاد تامزارع وبساتین بیرون آوردند وپیوسته غلامان و کنیزان خریدی ترك وهندی وغیره وبه آنجا فرستادی تابتدریج درعرض آن یکسال آنجا مملکتی معمور شد وهرچه یافتی ازمال واسباب وفرش وثیاب وامتعه ودواب همه‌را آنجا فرستادی وخود بقوت لایموت وسختی وتنگی بسر بردی وهیچ عیش نکردی وبزرگی وجاه وتجمل‌را پروا نداشتی چون سر سال شد روزی امرا وندیمان واعیان آمدند و گفتند پادشاهان قدیم‌را این عادت بود که در این روز بکشتی نشستندی وبعزم تفرج وشکار بحر واستنشاق بیرون رفتندی اگر پادشاه رغبت فرماید دور نباشد . اودانست که ایشان در چه کارند اماچون کار خویش پیش ساخته بود اندیشه نداشت اجابت کرده وباجماعت بکشتی نشست چون بساحل آنطرف رسید نداورا

برهنه کردند وبساحل سردادند اوراست راه مملکت خویش که ازپیش ساخته بود پیش گرفت چون اهل مملکت اورا از دور بدیدند باجامهای زربفت ومرکبهای نفیس پیش دویدند واورا به تجمل تمام به مملکت دربردند وبرتخت نشاندند آنجا بحضور برتخت نشست وبه دل امن بپادشاهی وکامرانی مشغول شد.

اکنون آن مملکت که اولا مذکور شد مثل این جهان است وساحل بی آب وگیاه مثل آن جهان ومؤمن که پیوسته تقدیم عمل صالح میکند. که:

برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد زپس تو پیش فرست

ودرجهان بمشقت وسختی بسرمیبرد و هرچه به آن دست یافت ذخیرهٔ آخرت خود میسازد ودرراه خدای عزوجل صرف میکند آن پادشاه زیرك است چون اورا بساحل آن جهان انداختند غلمان وحور که بپاداش کردار او آفریده گشته‌اند می آیند واورا بقصرها وسرابستانها که باعمال خویش آنرا بنا کرده میبرند وبراریکهٔ پادشاهی جاوید مینشانند که «اهل الجنة ملوك» ودرحدیث آمده که رسول الله ﷺ روزی بااصحاب گفت مردی بود دربنی اسرائیل که خیر بسیار کردی تاحدی که درشما محشور خواهد شد پرسیدند که چه میکرد فرمود ازپدر خود مال بسیار بمیراث یافت بستانی خرید وقف کرد برمساکین و گفت این بستان من است نزدخدای ودیناری چند شمرده بخش کرد برضعیفان و گفت باین کنیزکی میخرم ازخدای تعالی وبنده‌ای چند آزاد کردو گفت اینها خادمان من اند نزدخدای تعالی، وروزی کوری را دید گاه میرفت و گاه میافتاد مرکبی جهة او خرید که برآن سوارشود و گفت این مرکب من است نزد خدای وبرآن سوار شوم. بعدازآن رسول ﷺ گفت به آن خدای که نفس من بدست او است که گوئیا نگاه میکنم به آن مرکب وآنرا آورده‌اند بسوی اوزین کرده ولجام کرده وبرآن سوار میشود ومیرود به محشر ونادانان که به عیش وخوشی این جهان مشغولند واندیشهٔ آخرت خویش نمیکنند تاآن ساعت که ایشان را برهنه در گورنهند که ساحل بی آب وگیاه است وخودباز گردند آن پادشاهان جاهل اند که حقیقت حال نمیدانستند تاآنزمان که ایشان را برهنه کرده در ساحل سرمیدادند و عریان و گریان در بیابان سرگردان

میگشتند جز آنکه ایشان بمیرند و برهنه الجاهل که درساحل آن جهان افتاد هرگز نمیرد که «لایموت فیها ولا یحیی ویأتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت» وآن دوست مهربان که پادشاه رستگاررا راه نمودی کرد وازحقیقت حال آگاه گردانید مرشد است که آدمی را از ناپایداری این جهان وظلمت ووحشت آن جهان که باز گشت او به آنجاست آگاه میگرداند تاآز پیش کار سازی کند ومرگ راآماده شود و بزندگانی دو روزهٔ دنیافریفته نشود ودرجهان بقوت لایموت بسر برد وهرچه یابد درراه خدای عزوجل صرف کند که هرچه برای خود صرف میکند فانی میشود و هرچه برای خدای عزوجل صرف میکند جهة اوباقی میگرددچنانچه در تنزیل مجید آمده «ماعندکم ینفد وماعندالله باق» وبکثرة ذکر وتسبیح در آن جهان درختها برای خود نشاند وبستانها بسازد وبکثرت استغفارظلمت آن جهان رافرونشاند و وحشت آنرا بانس مبدل گرداند .

☆(۵۳)☆

بسم الله الرحمن الرحیم

«من عبدالله الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر سمی جعفر الطیار فالواجب علیه ان یکون سیره طیرانا» . رسول الله ﷺ فرمود من ساوی یوماه فهو مغبون .راه میباید رفت که مسافت درازاست وعمره کوتاه ، اگر آهسته میروند خوف انقطاع است چنان بشتاب میباید رفت که سایه ازایشان باز ماند ، مار وار از پوست هستی برون میباید جهید . ای ولی من اگر بدانی که سائران الی الله راچه نزل آماده کرده‌اند آب ونان جهان تورا نگوارد وخواب در دیده نیاید وقریب و بعید تورافراموش شوند الا رفقاء سلوك این راه .

ای ولی من باشبهات آن باید کرد که آن حلاق کرد باآن مرد که نزدوی رفت که موی سپید ازلحیهٔ اوجدا کند تمام لحیهٔ اورابرید وپیش اونهاد گفت توازهم جدا کن که مراکاراست . تبر بر بیخ درخت اندیشه میباید زد که اورا عن اصله قطع کنند چه پروای تمیز صحیح وسقیم او است .

عقل تامست نشد چون و چرا پست نشد
وانکه او مست شد از چون و چرا رست کجاست

ای ولی من ، تشبه بصحابه رضی الله عنهم میباید کرد حسب المقدور، و تا چنان طور که ایشان را بوده پیش نیاید تشبه بایشان میسر نگردد ، اینطور که حال پیش آمده اگر بماند و بهمین نهج که روی نموده پیش رود در ضمن آن بسا تشبه که بایشان توان کرد ، اما اگر کسی تنها برود در مغاره نشیند کمال تشبه بایشان نتواند کرد برای آنکه احوال که مظنه چنان افعال است که صحابه میکردند او را پیش نمی آید ، غرض که این جمعیت و این نهج رحمتی است از خدای عزوجل که روی نموده جماعتی را از سالکان که چنین طور پیش نیامده مضطر بوده اند به آنکه بحال خود باشند و فراخور آنطور که ایشان را روی نموده زیستی کنند و غصه فوت آن تشبه صبر نمایند باشد که آنانرا که این رحمت پیش آمده آنرا برخود ضایع نکنند و وساوس شیاطین بیرون و اندرون ایشانرا سست نسازد و پژمرده نگرداند که اگر این نو بت باختند باختند .

ای ولی من بسیار خبر نمیدانستند و اکنون میدانند و بسیار دیگر هست که این زمان نمیدانند و بعد از این بدانند ، پس صبر کنند و لنگر خود نگاهدارند تا عواصف شبهات شما را از جای برنکند که حقیقت هر خبر بوقت خود معلوم شود ، صبر کنید که «وجعلناهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بآیاتنا یوقنون» .

ای ولی من ، میخواهم که نامه نویسی بخون جگر نویسی ، و بوی جگر کباب از آن کتاب شنوم . ای ولی من میخواهم که قطعهٔ آتش افروخته باشی که هر که با تو نشیند گرم شود .

نار خندان باغ را خندان کند — صحبت مردانت از مردان کند

ای ولی من خلیفه‌ای را مرض گل خوردن بود و هر نوع علاج میکردند، روزی از کسی علاج آن پرسید گفت «عزمة من عزمات الرجال» . گفت راست گفتی عزم کردم که دیگر گل نخورم ، دیگر هرگز گل نخورد . و مرض هر کسی گل خوردن است که میلیست بخلاف فطرت علاجش عزمی است مردانه . قصه کوتاه ای ولی من ، باید

که صلابت تو در عزم و کار خود چنان باشد که شیطان را زهرهٔ القاءِ شبهات نباشد و از تو چنان گریزد که از سایه علی بن ابیطالب ، ای مبارك بنده که سایه علی باشد ، ای ولی من سالك که در کار خود متمکن شد هر گاه که شیطان بوی نزدیك میشود مصروع میگردد شیاطین براو جمع میشوند ومیپرسند اوراچه افتاده، میگویند آدمیش گرفته چنانکه مصروع انس را گویند جنش گرفته ، جعلك الله ولیی من اولئك و اعطاك مااعطی اولیاءِ والصدیقین من عباده وآخر الوصیة ان لا ترکن الی الذین ظلموا فتمسك النار ولا تجالس الغافلین والمعرضین ولا تستمع الی اشتات الحدیث والسلام علیك و رحمة الله و برکاته .

☆(٥٤)☆

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ابی سعید

هر مؤمن ازخود داند و دریابد که بسیار چیزها از او صادر میگردد که او به آن خشنود نیست وپسندیده نمیداند وبسبب صدور آن ازاو انکار خود دارد واز خود شاکی وناراضی است وخردمند ازاین صورت بازوقت افتد و بیقین بداند که درنهاد او چیزی هست که اقتضاءِ چنان امور میکند برای آنکه یك شیءِ محالست که اقتضاءِ ضدین کند اکنون تأمل باید کرد که ازاین دو امر کدام او است و کدام غیر او است که براوئی او غالب شده چنانکه اوئی آنرا اوئی خود پنداشته وشناخت این به آن حاصل توان کرد که نگاه کنند در نهایت حرکت انسان آنچه در نهایت بآن قرار میگیرد آن حقیقت او است وآنچه در طریق واقعست لاحقی است غریب از ذات او وبضرورت معلومست که پختگان انسان بر عقل قرار میگیرند نه بر طبع چه رسل و صدیقین که در نهایت مراتب انسانیت واقع اند اهل عقلند نه اهل هوی وطبع وچون ازاین نظر بتحقیق پیوست که حقیقت انسان وقوهٔ محققهٔ او قوت عاقله است وقوهٔ طبیعیه هویت موهومهٔ او است برصاحب همت لازم باشد که استیلاءِ قوهٔ طبیعیه ازقوهٔ عقلیه رفع کند وخود را درتحت تصرف آن قوهٔ طاغیه باز نگذارد که بنوعی برآن تغلب نموده که هویت اورا بهویت خویش پوشیده کرده و این

نوعی تغلب است که زیاده از آن تصور نمی توان کرد چه تغلبات که ظالمان بر مظلومان در عالم اجسام میکنند هر گز باین مرتبه نیست برای آنکه غایت تغلب ایشان است که فعل مظلومان را بفعل خود مستور دارند به آنکه ایشانرا ازقیام بامر خود واظهار خاصیت خود باز دارند ودراوامر خویش واظهار معانی خویش استعمال کنند این نیست که هویات ایشان را بهویات خویش مستور سازند چنانچه ذوات ایشان معنی ایشان گردد وا گر قوهٔ عقلیه ازتحت قوهٔ طبیعیه بیرون آید و باظهار معانی خود وبسط خواص او که دراو بالقوه است مشغول شود وذات خویش را باز بیند وباخود رسد چه سعادت که ویرا حاصل شده باشد وچه علو درجه کمترین مرتبهٔ او آنکه درذات خویش عالمی شود مقابل این عالم چنانچه اگر نفس این عالم ازصحیفهٔ هستی بزدایند ازوجود او آن نسخه باز توان نوشت همچون کسیکه کتابی را یاد کرد اگر آن کتاب گم شود توان که ازلوح ضمیر او آنرا باز نویسند چون کما هو آنرا یاد گرفته باشد درلوح ضمیر او محفوظ مانده همچنین کسیکه امررا کما هو دانسته باشد وبحکمت حقیقی رسیده باشد حال او با کتاب عالم چنین باشد. ازابن عباس رضی الله عنه منقولست که در تفسیر و کتاب مسطور فی رق منشور فرموده الرق المنشور ما بین المشرق والمغرب هر کسیکه این کتاب را چنانکه هست خوانده باشد ویاد گرفته وضمیر اولوح المحفوظ مستفاد باشد چنانچه لوح سماوی لوح المحفوظ مفید است کما قال القائل «لوح محفوظ است پیشانی یار» اکنون کجا روا باشد که شخص که خودرا بچنین مرتبه تواند رسانید رضا دهد تا پنجاه شصت سال اسیر آن قوهٔ طاغیه باشد و بقلیل و کثیر اظهار مقتضیات خود ایستادگی نتواند نمود وناچیز وبدبخت بماند ابد الآباد.

ای ولی من وای حبیب من مثل این قوهٔ طاغیه باانسان مثل غلامی است که همراه صاحب درسفر باشد وصاحبش بمیرد وازوی فرزندی خرد بماند آن غلام کافر نعمت اموال واسباب خواجه را تصرف کند وفرزند اورا غلام خود سازد وبغلام خود بازخواند وروز وشب وی را در مهمات خویش بکار دارد. و مثل مرشد مثل شخصی

استکه ازدوستان پدراوبوده باشد وچون ازاین حکایت آگاه شودبشتاب بسوی آن فرزندآید ووی‌را ازحقیقت حال آگاه گرداند ووی‌رابرآن‌دارد که تدبیری کند که ازتحت تصرف آن غلام طاغی بیرون آید بلکه‌آن غلام را درتحت تصرف خودآورد وغلامانه بکارداره وبهمین‌قناعت‌نکند بلکه مفصلا تدبیروی‌را بیاموزاند وباین‌نیز قناعت نکند بلکه باوی‌ایستاد گی نمایدباعمال‌آن تدبیرویاروباواو گردد تامگر باتفاق چنان کنند که تسلط غلام طاغی از وی مندفع گردد و امرمنعکس شود آنکسکه به‌بند گی مستعمل بود خواجه شود وآنکس که خواجگی میراند بنده گردد واگرآن فرزندرا توفیق رفیق باشداطاعت‌آن دوست مشفق نماید تاامرش‌به آن کشد که ازذل غلامی بعزخواجگی رسد و اگرخذلان ازلی العیاذ بالله اورا در یافته‌باشد سخن‌ناصح نشنود واورا بکذب متهم داره وتأمل درقرائن احوال‌خود و آن مالك ملعونش نکند که ازآن بیقین بداند که استحقاق خواجگی اوراست نه آن‌مالك ملعون‌را برسروبرپیکروجوهرآن ملعون این بند گی واضح ولایح است دیده اش بغشاوة قهرالهی و طرد ازلی ازاین ادراك محجوب باشد و بناصح مشفق بد گمان گردد که مگرمیخواهد که مرا ازچنگك مالك خویش برباید و غلام خود سازد همچنان که بغشاوة قهرمحجوب آمده ازادراك رتبهٔ‌ذات‌خویش وآنکه گوهر اوبالای گوهرآن طاغی است که ویرابندهٔ خودساخته باوضوح قرائن‌وظهوردلائل این‌معنی همچنین محجوب باشد ازادراك ذات‌مرشد مشفق ومعرفت‌صدق‌اووبرائت او ازهوی وغرض باآنکه دلایل‌آن برسرتا پای اولایح باشد . ولهذا آنها که اهل بصیرت بودند وبرفطرت خویش باقی ونهیب قهرازلی ایشان راالال ودنگك نساخته بودآن بودی که همینکه نظردروجه رسول‌الله ﷺ کردندی ایمان آوردندی کما قال‌العارف : دردل‌هرامتی کزحق‌مزه‌است - روی وآواز پیمبرمعجزه است .

اما کسی‌را که‌خدای‌اعمی کرده‌باشدواز‌اهل‌غفلت‌نوشته‌چگونه‌چیزی‌به‌بیندوبداند .

دردمندی کش زبام افتاد طشت زونهان کردیم حق‌پنهان نگشت
وآنکه‌اوغافل بدازدردش بعید چند بنمودیم اوآن را ندید

سخن دراز کشید و بیاض نامه به آخر رسید حالیا کوتاه کنیم ، والله علی ما نقول وکیل .

☼(۵۵)☼

(بسم الله الرحمن الرحیم) حسبنا الله ونعم الوکیل .

(فصل مشتمل علی تنبیهات)

هر امر که بنیاد شد عادت اهل عادت آنست که بمدافعهٔ آن مبادرت جویند برای آنکه خلاف عادت است وایشان اهل عادت اند واهل عادت را باخلاف عادت معادات لازم است ، اما کم کم که قرار گرفت و آشناشد ایشان هم قرار میگیرند و اضطراب کم میکنند ، وچون صاحب بصیرت این میداند کوشش خودرا صرف تقریر آن امر میکند وازمقابله و معارضهٔ ایشان اعراض نموده ایشان را به نشاط خود باز میگذارد چه میداند که بعدازآنکه امر مقرر شد معادات ومعارضهٔ ایشان نمیماند وپی کارخود میگیرند وتامقرر نشده هر چند معارضه کند ایشانهم میکنند و دفع معارضه نمیتوان کرد وجز تضییع وقت وتکدیر خاطر فایده ندارد پس وظیفهٔ اخوان آنست که هر کس باایشان خلاف میکند خواه ازاقارب وخواه ازغیرایشان بمعارضه مشغول نشوند وبحال خود باشند وازوحشت مجتنب ومحترز باشند واگرچه دراین سلوك نوعی ذل مترائی میشود که نفوس را ازآن اباست اما این ذلی است که عز در اندرون دارد . قال بعض المتألهین : « المداراة وجه من الذل ولکنه محمود » . وقد صدق من قال :

آسایش دو گیتی تفسیر این دوحرف است　　با دوستان مروت با دشمنان مدارا

باز آسایش کارسالکان برذل ونامرادی نهاده اند نشاید که ایشان ازذل همچنان ترسند که ابناءِ دنیا والاچه فرق باشد ازابناءِ دنیا باابناءِ سلوك .

اما اینکه مقصود خود ازمیان فوت نکنند ونوعی کنند که وحشت هم نباشد عقل میخواهد بغایت کمال . زیست بااضداد درغایت صعوبت است برای آنکه اگر بسیار برایشان حلو میزیند حلو مأکول است واگر تلخ میزیند وحشت است وعداوت

والعداوة شغل شاغل . عقلی بسیار بکمال‌ می‌خواهد که‌ زیستی باعتدال کنند که بخش تلخی چندان درآن باشد که ایشان بدانند که مساغ (۱) ایشان نیست هر آینه پی کار خود گیرند اما چندان نه که آتش عداوت برافروزد و دخان آن وقت وخاطر را مکدر سازد . خدای عزوجل چنین عقل کرامت کناد . چون حکمت روی باشیب کند چنین سخنان ازوی زاید وچون روی بابالا کند سخن را رنگی دیگر باشد .

«اول ماخلق الله العقل فقال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر» ، روی ببالا کردن عبارت باشد از آن اقبال وروی باشیب کردن عبارت از آن ادبار . عقل در اقبال این گوید که کار عنایت قدیم دار وتدبیر حادث را چه اثر .

اگر تیغ عالم بجنبد زجای　　　　نبرد رگی تا نخواهد خدای

اخوان گمان بلطف خدای نیکو دارند که خدای ولی متقیان است ایشان در خود بشك نیستند که این گمان که اضداد بایشان میبرند خلاف واقع است وازقیاس برحال خود است چون چنین است دل قوی دارند ؛ «ان الله مع المتقین» هر مشقت که از بودن در اخوان روی نماید مثل قلت اطاعت خدام وعبید یاشکایت اهل بیت ازضیق منزل و قلت مرافق وبعد حوایج ومایشا کل ذلك از آن باك ندارند که همهٔ اینها بسهولت مبدل خواهد شد ، ناچار چون اول حالست چنین خواهد بود تا خانه بر کدخدای راست میایستد مدتی میبایدامابعداز آن که مستقیم شد عذرخواهی همهٔ این تفرقها خواهد کرد فی الدنیا والاخرة انشاءالله پای فشارند واز جای نروند (ان الله مع الصابرین) هیچ چنان جواب ده اضداد نیست که ثبات شما در طور خود . شما در طور خود ثابت باشید وهیچ کار دیگر نکنید که ثبات شما اضداد را ازشما صرف میکنند . ایشان غوغائی میکنند که مگر این طور درهم کنند چون پاره‌ای سعی کردند ونشد پی کار خود میگیرند . شمارا جز راه حق رفتن کاری نیست وایشان را جز دفع شما صدکار دیگر هست البته شمارا غالب باید آمد اما بشرط ثبات پیوسته گویند ربنا «افرغ علینا صبراً وثبت اقدامنا» . سالك درعین مغلوبی غالب است ومانع درعین غالبی مغلوب . پس سالك علی ای حال غالب است چرا او در عین مغلوبی غالب است برای آنکه حق

(۱) مساغ : (بفتح میم) ، گذرگاه ؛ جای عبور .

برطرف اوست امااین غلبه مستورالاثراست تاآنروز که روزحق باشد وغم مخورید که آنروز نزدیک است.

☆(٥٦)☆

سلام علی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد

چون آغاز نوشتن اجوبۀ مکاتیب اخوان شدمثنوی نهاده بود بخاطرافتاد که درباب آن شخص که نوشته بود کمر افساد امراخوان درمیان بسته مثنوی بگشایم آنچه برآیدهمان بنویسم ، این ابیات که نوشته خواهد شد برآمد بتمامها نوشته میشود :

قال المولی قدس الله تعالی سره :

هر که اوبی سر بجنبد دم بود — جنبشش چون جنبش کژدم بود
کژرودشبکوروزشت وزهرناك — پیشۀ او خستن اجسام پاك
سربکوب آنرا که سرش این بود — خلق و خلق مستمرش این بود
تارهد جان زنده اش زآن شوم تن — خودصلاح اوست آن سر کوفتن
واستان از دست دیوانه سلاح — تاز تو راضی شود عقل و صلاح
چون سلاحش هست عقلش نه ؛ ببند — دست اورا ورنه آرد صد گزند
بدگهر راعلم وفن آموختن — دادن تیغی بدست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مست — به که آید علم ناکس رابدست
علم ومال و منصب وجاه و قران — فتنه آمد در کف بد گوهران
پس غزا زین فرض شد برمؤمنان — تاستانند از کف مجنون سنان
جان او مجنون تنش شمشیراو — واستان شمشیر از آن زشتخو
آنچه منصب میکند باجا هلان — از فضیحت کی کند صدارسلان
عیب اومخفیست چون آلت بیافت — بادش از سوراخ برصحرا شتافت
جمله صحرا مارو کژدم پر شود — چون که جاهل شاه حکم مر شود
مال و منصب ناکسی آرد بدست — طالب رسوائی خوداوشده است

یاکند بخل و عطا هاکم کند یاسخا آرد بناموضع نهد
حکم‌چون دردست گمراهی‌فتاد جاه پندارند در چاهی فتاد
طفل‌راه فقر چون پری گرفت پیروانرا غول ادباری گرفت
که بیاکه ماه بنمایم تو را ماه را هرگز ندید آن‌بی صفا
چون‌نمائی چون‌ندیدستی بعمر عکس‌مه‌راهم‌بخواب‌ای‌خام‌عمر
احمقان سرور شدستند وزبیم عاقلان سرها کشیده در گلیم

این بیست‌ویك‌بیت‌است‌ازمثنوی که‌جهة‌انتفاع‌اخوان‌وفا برشرطی که‌درضمیر کرده بودیم که‌هرچه برآید همان‌بنویسیم بنوشتن آمد. خدای عزوجل‌اخوان رادیدهٔ بینادهادتا غول‌مردم خوار که خودرا در لباس مردم‌بمردم نمایدباز شناسند وفریب اونخورند وازبی‌هدایتان مقلدنباشند که‌بهر های‌وهوی‌ازراه‌بازایستند. کماقال المولی‌قدس الله‌سره :

چون نداندره مسافر چون رود با ترددها و دل بر خون رود
هرکه گویدهای‌اینجاراه نیست او کنداز‌بیم آنجاوقف وایست
ورهداند ره دل ها هوش او کی رودهرهای‌وهودر گوش‌او

امید که اخوان‌از آنان‌اند که‌راه‌دانسته‌اند ودرطریق‌خودبریقین‌درست‌اند، ای برادر اهل کتاب در وقت خود پیشوا ومقتدا بوده اند و ایشان را اهل خدا می‌پنداشته‌اندچون‌بعض‌صورت‌اهل خدابرخودراست کرده‌بودند اماحقیقت اخلاص درایشان‌نبوده وخدای‌ازایشان میدانسته که‌مخلص اونیستندوخود رابه بعض حلیهٔ دین‌برای‌آن متحلی ساخته‌اند که‌شان واعتباربادین واهل دین افتاده اما دیگران این ازایشان نمیدانسته‌اند برای‌بی بصیرتی وآنکه دردطلب نداشته‌اند که درین ابواب وقوفی‌ونفوذی حاصل کنندتا محقق وملبس را ازهم باز شناسند وبا ایشان گویند«ولاتلبسوا الحق بالباطل» چون رسول‌الله‌مبعوث شد ودین حق‌آشکارا کرد ایشان‌راآتش حسددر کانون جان‌برافروخت واگرچه‌میدانستند که‌حق‌است‌چون ایشان‌مرد حق نبوده‌ندومخلص‌حق نبودند مردخود بودند ومخلص‌خودبدفع حق و

اظهار خود مشغول شدند وعداوتی که باحق داشتند ودر ایشان پوشیده بود آشکار اشد و کفر صریح در ایشان بفعل آمد وجود پاك رسول الله ﷺ محك وجود ناپاك ایشان شد تاهر خباثت که در نهاده داشتند بظهور رسید چنانچه موسی محك بلعاء باعور لعنه الله بود و آدم محك ابلیس لعنه الله . ورسول الله ﷺ وعده داده که هر طریق که در یهود و نصاری بوده دراین امت شبیه آن واقع خواهد شد . پس درهر روزگار که جماعتی بحق قیام نمایند از اهل الله البته جماعتی از موسومان بعلم بمعارضۀ ایشان برخیزند صدق لوعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسنة الله اللتی قد خلت من قبل . نمیگویم که ایشان کافر باشند چون اهل کتاب . این صفت از صفات اهل کتاب داشته باشند که ابطال حق کنند برای حب جاه و ریاست ونه هر کس که صفتی از صفات کفار داشته باشد کافر باشد اما بحسب حظی که ازمشرب ایشان داشته باشد نصیبی از وعید ایشان متوجه او باشد . این سخن برای آن میگویم که از جملۀ داب این طایفه تتبع الفاظ است و از قرائن سابق ولاحق و داخل و خارج نظر کوتاه کردن و بر مجرد لفظ دق گرفتن و اگر کسی از اهل حق از درد دین کسی را تقریع وتوبیخی نماید فی الحال در آن چسبیدن که تکفیر مؤمن میکنی وکافری . ای برادر بر تو است و بر سایر اخوان که در سخن گفتن بر مجرد صحت معنی مقصود است از آن قناعت نکنید و تنقیح الفاظ و تلخیص آن از هرچه اهل تعنت وشقاق آنرا بهانۀ زور وتزویر خود سازند اعتنا کشید اگرچه دانم که زبان ایشان بهیچ حال بسته نمیشود چه حیا و انصاف دو صفت است که اهل تعنت وشقاق را نمیباشد وسخن چنان گفتن که منصف وغیر منصف هیچکدام بر او دق نتوانند گرفت مقدور بشر نیست ای برادر در غزو احزاب اهل کفر و اهل کتاب اجتماع کردند بر استیصال مؤمنان خدای ایشان را نصرت نداد ، اگر بعضی از اهل کبریا وبعضی از موسومان بعلم اجتماع کرده باشند بر فساد امر اخوان همان خدای که شر احزاب کفایت کرد شر ایشان کفایت کند و اگر خدای را خواستی دیگر باشد الحکم لله العلی الکبیر ای برادر مقصود نه آنست که اخوان مثال صحابه اند و آن مخالفان مثل کافران ویهود تا اهل تعنت این را وسیلۀ تعنت خود سازند تشبیه روی بماه میکنند و تشبیه قد بسرو و از این لازم نیاید که روی من کل

الوجوه همچون ماه باشد وقد از همه جهتی مانند سرو ؛ رسول الله ﷺ تشبیه علماءِ امت خود بانبیاء کرده که علماءِ امتی کانبیاءِ بنی اسرائیل .و تشبیه علی در نسبت با آن حضرت به هرون فرموده نسبت باموسی علیه السلام حیث قال انت منی بمنزلة هرون من موسی .ازاین لازم نیامد که علماءِ این امت انبیا باشند و علی علیه السلام در همه نسبتی چون هرون وایضاً ماهیچکس را بعینه تعیین نمیکنیم که او است که مشبه است به اهل کفر در صفتی و او است که مشبه است به یهود در صفتی تا کسی را با ما دعوی رسد ، سخنی مطلق میگوئیم که هر کس که موسوم بعلم باشد و مانع کسی باشد که فی نفس الامر برحق باشد او در آن صفت مشبه است به یهود و هر کس از اهل کبریا که مانع کسی باشد که سالك راه خدا باشد در این صفت مشبه است بمشرکان اما آنکه اهل حق و سالك راه حق کیست و مانع او کیست حدیثی دیگر است . ای برادر این طریق که اخوان بدست گرفته اند اگر بغایت خود برسد و بجای خود بنشیند و تمام آنچه در قوهٔ آن طور است بفعل آید همانا نوری باشد که بسیار کس بروشنی آن مستضیءِ شوند و از ظلمات رهائی یابند کسی که در اطفاءِ نور حق کوشد که از وی ستمکار تر باشد؟ «ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها» .کاری که بناءِ سموات و ارض برای آن شده اعنی عبادة الله کسی که مانع آن کار باشد و فرسنگ راه آن شود سز او ارچه مقت (۱) که او باشد ؟! سبحان الله برای اظهار خود اطفاء نور حق کردن بزرگ خیانتی است ،عجب امری است آدمی با این ضعف و ناتوانی که او راست با خدای قوی قدیر معادات میکند زهی جاهل که او است ،زهی ناسپاس که او است،با آفریدگار خویش معادات کردن و حق احسان و انعام او فراموش داشتن دلیل لئامتی غریب است بحق خدای عزوجل جهنم آفریده که چنین نفوس خبیثه اگر با این خباثتها که از ایشان بظهور میرسد کار ایشان بگذشتی و سر بسلامت بیرون بردندی ازاین عین هستی منشق شدی قوله تعالی «تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال»

ای برادر چنانچه روز روشن است و شب تاریك معاد حق است و حشر محقق است

---

(۱) مقت (بفتح میم) بغض ،عداوت ،دشمنی.

واگر نه‌چنین بودی‌هستی‌لعبی‌بودی قوله‌تعالی : «افحسبتم انماخلقناکم عبثاوانکم الینالاترجعون ؟» . ای برادرچون‌چنین باشدازمعاداةاعداچه‌غم ،دسترس ایشان‌جزبر حیوةدنیانیست‌ومطمح‌نظرمؤمن‌جزحیوةاخروی‌نه، قوله تعالی‌حکایةعن‌سحرةفرعون «فاقض‌ما انت‌قاض انماتقضی هذه‌الحیوةالدنیا انا آمنا بربنالیغفرلناخطایا ناوما اکرهتنا علیه‌من‌السحر والله‌خیروابقی» این‌اجتماع که‌اعدا کرده اندو بعضی تقوی‌ببعضی‌جسته وهمه‌یکدل ویکروی‌شده وبظاهروباطن بتدبیردرایستاده که‌امراخوان‌درهم کنند چون‌خدای میداند که‌بر باطلندومنع راه‌حق‌است که‌میکنند خدای بس‌است کینه‌خواه‌ازجانب سالکان وسالکان‌راست اسوةحسنه برآن‌فریق که‌خدای‌عزوجل درشان ایشان‌فرموده «الذین‌قال‌لهم الناس ان‌الناس قدجمعوالکم فاخشوهم فزادهم ایماناو قالوا حسبنا الله‌ونعم‌الوکیل» .ای برادرخدای عزوجل‌چنین ابتلا که‌برسالکان‌می‌آورد نه‌ازآن‌است که سالکان‌بر اوخوارند برای امتحان است‌تاثبات سالکان‌معلوم شود . هان‌پای‌دارید وازجای‌مروید .«یاایها‌الذین آمنوا‌اصبروا‌و صابروا‌و رابطوا‌واتقوا‌الله لعلکم تفلحون». سخن‌آخر نشداماکاغذ آخرشد و السلام‌علی‌اخی.

☼(٥٦)☼

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) ازبنده‌خدای‌قطب بن محیی :

حیوان‌راکه‌جزاین بدن‌خاکی که‌ازخاک آفریده‌شده‌وباخاک خواهدشدسزد ارجزبپرورش تن‌وپیروی هوای‌جسم مشغول نباشد اما آدمی که‌اورا روح‌پاک که ازنورقدس آفریده شده‌است واگراز آلایش خاک‌پاک شودباجهان‌قدس‌رسدودرنعمت جاوید و در جوار ملک قدوس ، والادر ذل حجاب و ناکامی و عذاب بماند نشاید که‌تمام‌همت اوپرورش‌تن‌وبرآوردن آرزوی‌جسم باشد ، کارآدمی عبادت‌خدای‌است عزوجل ودوام‌ذکروطاعت او که‌عمل‌فرشتگان است ، کسی که‌ازوی کارفرشتگان آیدحیف باشد که کارحیوانات پیش گیرد واگرچنین کنداز حیوان کمتر باشد برای‌آنکه آنچه‌کارحیوانست هرآینه‌از حیوان‌بهترآید وچه‌بدتر ازاینکه کسی

بحیوانیت خشنودشود آنگاه‌از دیگر حیوانات نیز کمتر باشد وبمرتبه‌نازلتر مثلاً اگرهمت خودراخورش سازدآن‌مقدار که حماربیك ساعت‌خورداوبه‌دوروز نتواند خورد واگرهمت خودراقهروبطش سازددراین صفت بپایه شیروپلنگ‌نتواند رسید واگرتن‌آرائی‌وزینت پیش گیردوجامه‌های رنگارنگ‌پوشدبپایه طاوس‌نتواندرسید ازخردمندصاحب‌همت‌دوراست که‌بمشارکت حیوانات‌خشنودشودآنگاه‌درچیزی که حیوان‌درآن براوافزون باشدزینهار که‌ازدون‌همتی بپرهیزیدوچون‌میتوانید که‌مانند فرشته‌باشیدخودرااداخل‌ستوران‌مکنیدکارفرشتگان‌عبادت‌است‌وعبادت‌وعادت‌باهم‌راست نمی‌آید؛تاترك‌عادت‌نکنندبحق‌عبادت‌ایستادگی نمیتوان‌نمودوترك‌عادت‌درمیان‌اهل عادت‌نمیتوان کردلاجرم ازاهل‌عادت عزلت‌باید گرفت تاترك‌عادت توانند کردمثلا عادت اهل‌عادت‌آنست که اگرایشان راعزائی افتد چندان‌زحمت برخود نهندوبار بگردن‌خود کنند که‌ازاصل‌عزابرایشان گرانترباشدواگرایشان‌راعرسی‌روی‌نماید چندان‌زحمت برخودنهندوبلابگردن خود کنند که کم‌ازملال‌عزائی‌نباشد وعلی‌هذا القیاس‌درهرباب‌چندان‌باربر گردن خودنهند که‌اگرتمام‌عمرجان کنند آنرابمنزل نتوانندرسانید ،اکنون‌شماتأمل کنید که‌چون‌اهل‌عادت‌راازعادات‌مقرره‌چندان‌باربر گردن‌است که این‌عمرداد‌آن بحیله‌میدهد کجامجال عبادت‌وکار سازی راه‌آخرت یابندمگرآنکه‌ایشان‌رادوعمرباشد که یکی‌درکاردنیا کنندویکی‌درکارآخرت‌وهیهات عمریکی‌بیش‌نیست اگرآنرا درکاردنیا کنندآخرت‌ندارندواگردرکار آخرت کنند دنیاندارندا کنون‌یکی راازاین‌دواختیارباید کرد که هردوباهم میسر نیست

دنیا بمرادخواهی ودین‌درست　　　　این‌هر دو نباشدنه‌فلك‌بنده‌تست

لله‌الحمدو المنه که‌خدای عزوجل عزلت‌از اهل‌عادت برشما آسان گردانید وبرحمت‌خودشما رامنزلی کرامت فرمود وآنجافرود آوردا کنون خدای‌را براین نعمت که شمارا به‌آن مخصوص گردانیدشکر کنید واگراز ضیق‌محل‌یاقلت مرافق مابعدحوائج یاکم‌دیدن اقارب‌طبع به‌تنگ آئیدشما به‌تنگ‌نیائید وطبع‌را گوئید سربرسنگ‌میزن که‌چیزی که‌برای‌خدا کرده‌ایم برای‌توترك‌نخواهیم کردوصبر کنید

که ببرکت صبر خدای عز وجل کار آسان کند و این زحمتها نماند «سیجعل الله بعد عسر یسرا» دشخواری اول برای امتحان است چون صبر کردید و از جای نرفتید آخر آسان میشود

❊(٥٧)❊

(بسم الله الرحمن الرحیم) جواب سؤال السائل لازال کاسمه عماداً عبدالعزیز

سؤال- درعلم تعبیر مقرر شده که هر خوابی که موجب احتلامی باشد معتبر نیست؛ کیفیت این چیست و آیا مخصوص همین است یا کسیکه غسل براو فرض باشد باحتلام یا غیر احتلام حکم خواب او همین است، یا فرقی است میان وجوب غسل باحتلام و غیر احتلام؟

جواب - صور که درضمیر در میآید مبدأش گاه از داخل است و گاه ازخارج ؛ آنچه مبدأش از داخل است صوری است که بر طبق عوارض نفسانی و انفعالات جسمانی به‌تخیلات اختیاری بازدید گردد چنانکه کسی‌را که گشنه باشد یاتشنه آب ونان واسباب وصول به‌آن بخاطر افتد و کسی که خائف باشد صور آن مکاره که ترقب دارد ولوازم آن پیش او ممثل شود وعلی هذاالقیاس . وآنچه مبدأش از خارج است صوری است که برطبق اموری که درخارج واقع است دراحدالازمنه درضمیر او بازدید گردد بی‌تصرف فکر بحکم مقالتی معنوی که ضمیر دارد همچون صور اجسام که درآب وآینه بازافتد ودربیداری چون عوارض نفسانی ازغم وشادی وامید وبیم و حب وبغض وغیرذلك قائم وانفعالات جسمانی ازجوع وشبع وعطش وجز آن حاصلست وقوهٔ مفکره بروفق آن تخیلات اختیاری مشغول صور که درآن حین درضمیر آید ازقبیل قسم اول باشد هرآینه آنرا تعبیری نباشد واگرساعتی لطیف اتفاق افتد که شخص ازاین عوارض خالی ماند وذهول (۱) وتعطیل اورا دست دهد وقوهٔ مفکرهٔ او ازکار بازایستد چنان صور که درآن دم بخاطرش افتد ازقبیل قسم دوم باشد که مبدأش از خارج است وتعبیر داشته باشد اما این عامهٔ ناس رانادر افتد سالکان وارباب استغراق را افتد وجماعتی را که درعقل ایشان یعنی درقوهٔ تفکیر وتدبیر ایشان ضعفی باشد مانند ساده گان و مجانین وساده گان وسالکان رامشارکت دراین ازآن دست داده که هردو مشترك اند دراین که

---

(۱) ذهول : غفلت ، فراموشی

فکر را کار نمی‌فرمایند؛ اما ساده گان از آن فکر را کار نمیفرمایند که فکر ندارند و سالکان از آن فکر را کار نمیفرمایند که بذکر که اشرف است از فکر مشغول اندچون ازمقام ذکر بامقام فکر آیند فکر ایشان از همه کس منقح تر باشد و تیز تر و مستقیم تر. ساده دلان چون این فرق نمیدانند چون ازساده یادیوانه مکاشفه بینند اورا ابدال نامند وازاولیاءِ خدا دانند. باسرِ سخن آئیم اما در خواب چون عوارض نفسانی و شهوات جسمانی وهوش که برطبق آن قائم بفکر وتخیلات اختیاری است زایل شده باشد صور که درضمیر آید از قبیل قسم دوم باشد هرآینه آنرا تعبیر باشد و اگر ساعتی لطیف درخواب اتفاق افتد که شخص را چنان عوارض روی‌نماید واین گاه افتد وبگشتن نائم ازدست بدست در آن آن لطیف باشدصور که در آن دم بضمیر او آید ازقبیل قسم اول باشد وتعبیر نداشته باشد وخوابی که موجب احتلام میشود از این قبیل است چه مادام که شهوة دراو بالفعل موجود نشود خروج ماءِ بر آن مترتب نگردد و گاه است که چون تشنگی غالب شود درخواب شخص عطش ازخود ادراك کند و صور که بروفق آن درضمیرش آید چنانچه خودرا در کنار آب بیند یا کوزه دردست یا بدتعبیر نداشته باشد، سبب معتبر نداشتن خوابی که موجب احتلام است این است نه خلو ازطهارت کبری تاهر کس که غسل بروی لازم باشد خواب او معتبر نباشد کسی که وی را احتلام دست دهداگر غسل نا کرده ثانیاً بخواب رود هر خواب که در کرت ثانیه بیند معتبر باشد ودر همان خواب که اورا احتلام دست میدهد جز آنچه تعلق باحتلام دارد اگر خوابی بیند هم معتبر باشد و اگر کسی بغیر احتلام غسل بروی لازم باشد وغسل نا کرده بخواب رود همچنین خواب او معتبر باشد کذلك ذکره علماءِ التعبیر وذلك مایقتضیه التجربة والدلیل. والله اعلم بالصواب

☆(۵۸)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین.

هر که جز ماهی ز آبش سیر شد — هر که بی روزیست روزش دیر شد

یادِ حق آبست و دل ماهی، ماهی را از آب چگونه دل بگیرد؟ « الا بذکر الله

تطمئن القلوب» تازه کنیم این ذکر مبارک را بار دیگر.

چو ماهی باش در دریای معنی — که جز با آب خوش همدم نگردد
ملالی نیست ماهی را ز دریا — که بیدریا خود او خرم نگردد

هیچ میدانید ای اخوان که فایدهٔ تکبیر در صلوة چیست، قاطع اندیشه ها است یعنی هرچه در اندیشهٔ آنی خدای از آن بزرگتر است آنرا بگذار و بخدای پرداز. ومعنی تسبیح دانید که چیست یعنی چون بخدای پرداختی گمان احاطه مبر چنین دان که بحظ خود از خدا رسیدی خدای اجل است از آنکه باو توان رسید.

عاشقان را بود ز عشق غذا — ره ندارد کسی بسوی خدا

پاکست خدا از آنکه آلودهٔ دست اندیشه گردد. «کل ماخطر ببالك اذ ظهر فی خیالك فالله وراءِ ذلك» .

پاك از آنها که غافلان گفتند — پاکتر ز آنکه عاقلان گفتند

«ما قدروا الله حق قدره . »ای اخوان در چگونگی ذات خدای عزوجل تفکر کردن حرامست ودر چگونگی بعث وقیام تفکر نشاید کرد تفکر در اول وآخر نکنید تفکر در این وسط کنید که نظام هستی وترتیب حکمت است «. ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار والفلك التی تجری فی البحر بماینفع الناس وماانزل الله من السماءِ من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة وتصریف الریاح والسحاب المسخر بین السماءِ والارض لایات لقوم یعقلون .» چه گمان دارید که این سیر سریع پیوستهٔ نجوم نه جهت امریست عظیم آیا آن چه امر است بلی امر یست بزرك ، قیام قیامت است . جهان برای آن گردان شده ، هیچ دانید که پنهان در گوش آب چه گفته‌اند که چنین سر گردان در جهان میگردد آیا چه میجوید ؟ .

چو طفلان گم‌شده‌است از من میان کوی وبازاری
که آن بازار و آن کو را نمیدانم نمیدانم

آیا این چه درد است که درجهان میبینم که آرام وقرار ازجهان برده .

هر کس بزبانی سخن عشق تو گوید   حافظ بسرودنی ومطرب بترانه

«و ان من شیءٍ الا یسبح بحمده و لکن لاتفقهون تسبیحهم .» ترانه تسبیح کند اما ترانه گو ازآن آگاه نباشد« . ولله یسجد من فی السموات والارض .»

جمله عالم تابع فرمان شده   غیر انسان کاین چنین نادان شده

خدایا دل ما ازدیدار آدمیان که تو را فراموش کرده‌اند گرفته وتاب استماع سخن ایشان نمانده ، بپیکر آدمیند امابسیرت سباع و وحوش .

اینکه میبینی همه نه مردمند   اکثر آن گاو و خر بی‌دم اند

ماراهم چند جنس بخش که ازیاد تودلشان نگیرد بلکه جزیاد توچیزی نپذیرد . اصوات بیگانگان تو که ازصوت الحمیر نادلپذیرتر است برماواخوان ما نادلپذیرساز تاازآن بگریزیم ودرذکرتو درآویزیم .

ندارم طاقت انفاس مردم   که‌درخودنغمه‌ای‌دارم‌چوداود

خدایا وچون زشتی آن بما نمودی مارا راست آور تا مضطر نباشیم بصحبت ایشان و یکباره از ایشان کناره توانیم گزید که : روح را صحبت نا جنس عذابیست الیم .

خدایا این دعاءِ ما را اجابت فرمای و بزودی آثار اجابت بر اخوان ما ظاهر گردان انك انت الکریم المنان سبحان ربك رب العزة عمایصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین .

✡ (۵۹) ✡

(بسم الله الرحمن الرحیم) باذن الله عزوجل وحوله وقوته من عبدالله الفقیر الیه الخائف من بطشه الراجی رحمته . قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد جعله الله من الموفقین المستبصرین .

اکثر اهل عالم مقلداند ومستبصر نیستندومقلدتمیز نیك وبدجلی ازیکدیگر نمیتواند کرده بقانون تقلید اماتمیز نیك وبدوقیق جزمستبصررا میسر نیست وطریقت

عبارت است ازروش دقیق ناچاراهل تقلیدرا انکاراهل طریق لازم است این موجبست انکار جماعتی راوجماعتی دیگرراحب فسق ولذات محرمه داعی است بر انکار برای آنکه هرچند رونق میافزاید بازارفساد کساد میگرددشین وعوار آن ظهورمیبابدو نیز بعضی فسوق هست که بی اجتماعی زیاده لذتی نداردمیترسند که اندك اندك معاشران ایشان میل حق کنندواز باطل انابه کنند آنگاه ایشان تنها بمانندوعیش بر ایشان گوارا نباشدلاهناالله عیشهم وبدتر نتیجه فسق رااین تواندبود که موجب بغض حق شودوحب خمول اهل آن وجماعتی راحب عظمت وهمی برای فرزندان وخویشان داعیست بر انکار که اندیشه میکنند که اگر این حق ظاهرشودفرزندان وخویشان ایشان میل به آن کنند وتبذل وترك تعظمات وهمیه بر ایشان آسان شودوجامه بی تکلف بپوشندواز خدمت خود کردن عار ندارندومایشاکل ذلك واین برچشم ایشان ذلی وهوانی مینمایدحال آنکه ذلیل ایشان اند که بذات خود قائم نیستند وقیام وانتعاش ایشان بقوه اسبابی است بیرون از ذات ایشان هر آینه آن روز که این اسباب واشیاء باایشان نماندخواری وذل ایشان آشکارا شودهمچون کل که کلاه ازسر او بیافتدلا جرم امثال مورچه حشرشوند کما اخبرعن ذلك نبینا صلی الله علیه وآله . پیکر خوب وزشت در حمام آشکارا شود که از همه لباسی مجردشوند وهمه رنگ وبوی از تن فروشویندا گرنه دربرون حمام بسیار خوب صورتان خوبی ایشان باوساخ جسدودنس ودنائت ثیاب پوشیده شده و بسیار بدصورتان بدی ایشان بگونه وگلاب ونفاست ثیاب مستور گشته . آفرین بر تو این حمیم دوزخ که هرچه بیرون ازذات خودنمایان رعنااست از ایشان فرومیشوئی تااین پیکر زشت ونهاد بدسرشت ایشان چنانچه هست آشکارامیگرددسپاس خدای را که متکبران رعنارابدیدیم امثال مورچگان که ازخواری زیرپاها بازشده اند . تصدیقاً لقول نبینا صلی الله علیه وآله : یحشر المتکبرون امثال الذر یوم القیامة فی صورة الرجال یغشاهم الذل من کل مکان یسقون من عصارة اهل النار طینة الخبال . چون تقوم ایشان بمردمان بودو بافضال والتفات ایشان امروز تقوت بفضلات اجساد ایشان کنند که آنرا طینة الخبال گویند

وخبال‌فساد‌عقل‌است‌ایشان گل‌خواران‌بی‌عقل‌تقوت‌بخزی‌میکنند که‌قوت‌را‌نمیشاید وقوه‌او‌از‌او‌حاصل‌نمیشود‌تباً‌لهم طول‌الدهر‌مقصود‌از‌این‌شرح‌آنکه‌سید‌الاخوان‌ایده‌الله بداند که‌این طور‌را‌منکران‌هستند‌وخواهند‌بود‌مقصود‌از‌احفاء(۱)امر‌تامیر‌آن‌بود که منکران‌از‌آن‌آگاه‌نشوند که‌آنرا بنوعی‌دیگر باز گویند‌اکنون چون‌آشکار‌اشد‌لله الحمد‌من قبل‌ومن‌بعد‌اندیشه ما‌نه‌از‌انکار‌منکران‌و‌تحریفات ایشان‌است ؛ اندیشه‌از آنست که جماعتی‌از اخوان بحکم‌سلامت قلب میل سلوك راه حق کرده‌اند وهنوز بمقامات موقنان ودرجات مستبصران‌نرسیده‌اند که‌حق‌تمیز‌میان نیك وبد‌ایشان‌را میسر‌باشد‌وقوة‌واستقامت‌ایشان‌بکمال‌باشد‌اگر‌اهل‌انکار‌خلاف‌پیش گیرند‌وزبان‌دراز کنند‌ومکر وعداوة‌آغاز نمایند‌وشبهات وتمویهات بمیان‌اندازند‌مبادا وهن‌وسستی بایشان راه‌یابد‌و العیاذ‌بالله‌از‌راه‌خدای عزوجل‌باز‌افتند وبرجوع‌قهقری مبتلا شده مستحق‌قهر‌الهی‌شوند .چندوقتی به‌مداراة‌و‌مواساة‌میخواهیم که با‌اهل‌باطل‌بسر‌بریم تاچنان‌نشود که‌پردهٔ‌شرم‌بدرند‌وجلد‌نمر‌بپوشند، چندان که‌اخوان‌را‌از‌مشرب‌حقیقت بهره‌پیدا‌شود‌و‌بمقامات مستبصران‌وصول‌بحصول‌پیوندد‌بعد‌از‌آن‌حاجت بهیچ‌از‌اینها نیست که انکار‌منکرین وشبهات‌شیاطین را‌از‌آن‌پس در‌ایشان‌اثری نیست‌وایشان‌را متزلزل نمیتواند ساخت ، کوه‌را ازهبوب‌عواصف چه‌پروا‌است ، کاه‌است که از‌آن ترسان‌ولرزان است‌اگرچه دانم که اخوان‌بقوهٔ‌شوق گویند‌ما کوهیم‌اما قوهٔ‌شوق‌غیر قوهٔ‌یقین‌است، بر کوهی‌خود‌اعتماد‌نکنند واحتیاط‌مرعی‌دارند که امتحانات‌خدای‌عز وجل‌بسیار است والله‌العاصم .یکی از‌اخوان نوشته‌بود که بخواب‌میدیدم که‌بعضی را‌از‌اخوان شبههٔ‌روی نموده ووهنی‌پیدا‌شده ،از‌این‌خواب غمی‌نیست مقصود تنبه‌ما است که‌بر گشتن کسی که‌اعتماد‌بر اوازهمه‌زیاده است‌متصور‌وممکن‌است‌تااعتماد بر‌خداوند باشد عزوجل‌نه‌بر غیر‌او‌ومقتضی این‌تنبیه‌را قبول کردیم . خدارا برخود گواه گرفتم که‌اگر‌تمامت‌اخوان‌هریك‌بجای‌آن‌مقدار‌اعتقاد که‌دارند هفتاد‌چندان

(۱) احفاء بکسر الهمزة در سؤال مبالغه کردن ، مهربانی کردن ، عیب کردن .

انکار پیدا کنند و بعوض هر قوتی که دارند هفتاد چندان تبری پیش گیرند ما بحال خوه باشیم و از سلوك راه خدای عزوجل وحسن ظن باو باز نایستیم بلکه آن مقدار که ایشان از راه خدای رفتن پا کم کنند ما در آن افزائیم تا یك تنه بحول وقوهٔ خدای کار همهٔ ایشان بکنیم اگر خدای عزوجل مدد کند.

خدایا تو میدانی که ما را از تو روی بر گشتن نیست، اگر ما را ذره ذره کنند افتادهٔ این خاك راهیم ما را از اینجا نتوانند برد مگر بخاکستان

بشرطی دل بکوی او فروشد که تا جان بر نیاید بر نیاید

اگر ما را مدد کنی و رفیق وهمجنس وهمدرد بخشی کار بر ما آسان کرده باشی برحمت تو و اگر غیر این کنی و اضداد بر ما گماری و کار بر ما سخت کرده باشی آن سختی بکشیم بمدد تو. خدایا آن یك اول کن و بر بندهٔ ضعیف ناتوان خود ببخشای و شفاعت خواهم رسول تواست ابو القاسم محمد (ص).

☆(۶۰)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من الفقیر الی ربه الکریم قطب بن محیی الی ولیی فی الله الکبیر الجلیل مجد الملة والدین اسمعیل!

نامهٔ مبارك رسید و بدان دیده شد و بر سلامتی شکر گذارد بکار باشید و سستی ننمائید که تا چشم برهم زده اید کار و بار جهان آخر شدا گر به آسانی گذشته و اگر به سختی در دم مرگ یکسان است حالیا همان به که طوری زیست کرده باشند که موجب رستگاری آخرت باشد که امر این جهان خود هر نوع که هست میگذرد وزود سر میآید. دیگر باید که جماعت اخوان کثرهم الله وبارك علیهم از حال یکدیگر آگاه باشند و اگر در سلوك سستی و برودت و تقصیر از یکدیگر فهم کنند تنبیه کنند و آن کس را که تنبیه کردند باید که انصاف بدهد و حجت نیاورد و حق قبول کند و قبول نفس از سیر سالکان راه خدای است درهمه باب حسب المقدور سخن شنو میباید بود و عار نمیباید داشت. مؤمن باید که نفس او رام و با آرام باشد، سر کشی و استکبار نه لایق حال مؤمن است. «المؤمنون هینون لینون» دیگر اگر در حین اشتغال باوراد کسی قرآن خوانند چنانچه

این کس شنود اورادترك میباید کرد که باستماع مشغول‌شوند وبعدازفراغ اویا
مفارقت‌اتفاقی ازآن‌مجلس اتمام‌اوراد کنند امابعدخدای حق‌است‌ودنیا باطل‌اگر
ازحق‌بهره‌مند باشیدبی‌بهرگی ازباطل‌زیان نداردومشقت دنیازودبسر خواهدآمدو
انوارذکرو طاعت‌باشما جاویدخواهدماند ،هرچه‌دنیاازشما دریغ‌داردعوض آزطاعت
وذکرشماخود راکرامت کنند .ترك‌تکلف بکنید یعنی‌هرچه‌باشد صرف کنیدوهر
چه‌نباشدفرو گذاشت کنید ودربنداقامهٔ عادات‌ورسوم نباشید درراه‌خدا گرم‌باشید
وترك افسردگی کنید که‌زود است که قیامت برخواهدخاست .بشتابیدبشتابید و
التوفیق‌من‌رب العالمین‌والسلام علیکم‌والرحمة .

☆(٦١)☆

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) من عبدالله الفقیر قطب‌بن‌محیی‌الی‌الحضرة‌المخدوم
ذی العزة و التأییدقطب‌الملة‌والحق والدین ابی یزید .

موعظة - اهل‌عالم‌سه‌طایفه‌اند بعضی‌محبت‌دنیا اصلاندارندایشان‌رستگاران‌اند
بعضی محبت دنیا دارند اما اگرحق درمقابل‌آمد منقاد و مستسلم میشوندو سپر
میاندازند وبازمیخورند ومیپوشند زیرا که میدانند :

نه‌هر جای مرکب توان تاختن   بسی جا سپر باید انداختن

واین‌طایفه را خدای عزوجل بمحبت طایفهٔ اول میبخشد . و بعضی محبت
دنیادارند و درآن مصرند ویکروی چنانچه هرچه پیش‌آید ازراه برمیدارند و تر
وخشك درهم میسوزند تاخود رابمرادی که دارند میرسانند وازروی حق حجاب
نمیکنندواین‌طایفه هالکان‌اند که هیچ‌روی رستگاری در ایشان نیست . اکنون
اگرشمامیتوانید ازطایفهٔ اول باشیدواگرازایشان‌نمی باشیدازطایفهٔ دوم‌باشید.

موعظة - کار دنیای شما بفضل‌خدای عزوجل راست‌شده وازآن فراغت‌حاصل
است اگرکار آخرت خودرا نیز راست میکنید سخت برجایست تا سعادت دارین
یافته باشید وحقیقت آنکه‌سعادت دنیا آنگاه‌سعادت است که‌سعادت آخرت قرین
وی‌باشد .

ما احسن الدین والدنیا اذا اجتمعا　　لا بارك الله فی دنیا بلادین

موعظة ـ آدمیان بحسب عنصر همه یك‌اند همه از خاك و آب‌اند و گوشت واستخوان وپس اینکه کی را خدای عزوجل بزرگی دهد و از میان همه اورا سرافرازی واسباب ودستگاه بخشد محض فضل و بخشش اوست منت آن از خدای عزوجل باید پذیرفت وشکر آن باید گزارد و پیش جلال و کبریاء او تواضع و شکستگی باید کرد ونصرت حق واهل آن بایدنمود واز آن فریق شدن که: «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة وآتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر» وصف الحال ایشان است باخدای عزوجل بمقتضای «لئن شکرتم لازیدنکم». چنانچه سعادت این جهان ارزانی داشت سعادت آن جهان نیز کرامت فرماید ونظر مرحمت و احسان باز نگیرد وآن نعمت مستدام کند.

معذرة ـ این ضعیف شمارا خیرخواهم و خدای عزوجل ازمن میداند که هیچ غیر این درمن نیست ناچار شمارا میبینم که دراین جهان از اشراف اید میخواهم که در آن جهان نیز ازاشراف باشید که شرف شرف آن جهان است که جاوید است امر این جهان سهل است که تاچشم بهم زده‌اند گذشته وشریف ووضیع یکسان گشته‌اند.

موعظة ـ پدر خود را وجد وجداعلی وهمچنین بالاتر یاد کنید که همه بزرگان بودند وهمین کارها که شما دردست دارید در دست داشتند اکنون چه در دست ایشان مانده فردای خودرا امروز ایشان دانیداین بقیتی که مانده در یابید پیشتر از آنکه باید گفت:

ای دریغا نیست از کس یاریم　　عمر ضایع گشت در بیکاریم
چون توانستم ندانستم چه سود　　چون بدانستم توانستم نبود

والله ولی التوفیق.

☆(٦٢)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله الفقیر قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر عمادالدین جعفر جعله الله من عباده الصالحین،

یأس که کفر است یاسی است که ثمرهٔ جهل بقدرت یاجود خدای عزوجل باشد خواه درامری دنیوی خواه درامر اخروی اما یأسی که ثمرهٔ ذهول از آن باشد کفر نیست ازصغایر قریبه بکبایر است که درلسان جمهور مثل آنرا کبیره میگویند ، اما نزدفقهاء کبیره عبارت است ازذنوب که آنرا حدود باشدوفرق میان یأس که حرام است وخوف که محبوب است آنستکه خائف تجویز نجات میکندو آیس نه ؛ مثلاً گر کسی قدحی زهر هلاهل آشامیده باشداو را چهار حال متصور است : یکی آنکه امید حیات نداشته باشد بنابرجهل به ثبوت قدرت و اعتقاد آنکه مؤثرجزمزاج و طبیعت نیست بقانون دهریان ، این کس کافر است . دوم آنکه امید حیات نداشته باشد نه بنا بر عقیدهٔ فاسده بنا برآنکه نظر بوجود علت عادی موت او را ذاهل و غافل گردانیده باشد از تذکر قدرت الهی این کس آثم است چه وظیفهٔ مؤمن این است که یقظان القلب باشدودائم الاستعانة بحق ودائم الرجوع باو ، این غفلت برای شدت توغل او است درملاحظهٔ اسباب وقلت اشتغال بذکر خدای عزوجل وطلب معونت ازاو ؛ چنین کس بی ادب و گناهکار است اما کافر نیست . سوم آنکه خائف باشد ازموت بنا برظهور مخایل وامارات آن ووجود سبب عادی اما تجویز کند که نمیرد بنا برتذکر قدرت وجود خدای عزوجل ، این کس مردی است مطیع معتدل عاقل . چهارم آنکه خائف از مرگ نباشد بنا برآنکه مردی است روستائی کوهی که مخالطه با اطباء نکرده ومعرفت امزجه و طبایع وخواص چیزها ندارد و ازین تشبیه نظر بحال مشبه است که مرتکب معاصی است که خوف ندارد فافهم. وعلاوه این آنکه حکایتی چندپراکنده شنیده که در هرقرنی یکی از آن واقع شده که فلانکس رامار گزیدو نمردو فلانکس زهر خوردو جان بردای سبحان الله !! آن هزار کس که بزخم مار مردند یاد نمیکندهمین یك کس را سندمیسازد . بلی زهرهمچنان تلخ بکس نمیدهند زهر باانگبین میآمیزند و بخورد مرد میدهند که «حفت النیران بالشهوات» . حرص انگبین این کس را کورو کرمیسازد که «حبك الشی یعمی ویصم .» تا شبهه را حجة میانگارد و حجة را فراموش میکند . و من «یضلل الله فماله من

هادو من یهدی الله فماله من مضل ان الله یفعل ما یشاء، السلام علی اهل السلام .

☆(٦٣)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی اخوانی الالهیین اشوق بی الیهم .

سابقاً میشمردیم که هرگاه که هفت کس شویم بعدد اصحاب کهف از خلق عزلت جوئیم بحمدالله که حالی برحمت خدای عزوجل و فضل او از هفت زیاده یافت شده وقت انجاز آن عهداست ویك جهت عبادت را شدن ودیگر روی باروی دنیا به نیت دنیا ناکردن . اللهم تأییدك وعونك ونصرك . واخوان بدانند که ارتکاب این معنی اگرچه ظاهراً ازفضایل مینماید نه ازفرایض حقیقت از فرایض است و روش سالکان اگرچه صریحاً حق عزوجل آنرا برمردمان واجب نکرده امامن حیث لایدرون برایشان واجب کرده ازآن روی که چیزی چند واجب کرده که بی تمسك بسیرت سالکان ازعهدهٔ آن بیرون نمیتوان آمد واین را بمثلی برشما روشن کنم : آورده اند که شخصی پیش علی رفت و گفت یك گناه تعیین کن که بفرمان تودست ازآن باز دارم وبهیچ حال پیرامون آن نگردم علی فرمود دروغ مگو . آن شخص براین معنی همان کرد که دروغ نگوید بعدازآن که بکاردرآمد هرمعصیت که میکرد میدید که مستلزم دروغ گفتن است اقلادروغی که جهة اخفاء آن معصیت باید گفت . گفت دیدی ظاهراً تورا ازیك معصیت بازداشت اما باطناً ازهمهٔ معاصی بازداشت؛ هرچه سالکان دست ازآن برداشته اند ازاموری که درظاهر شرع حرام نیست ازاین قبیل است که اگرچه ظاهراً برشخص حرام نکرده اند امااورامضطر کرده اند بترك آنها برای آنکه بی ترك آنها دست ازآن قدر که حرام کرده اند بازنمیتوان داشت مثلا طعام لذیذ حلال کرده اند اماحسدحرام کرده اند ؛ تاشخص دست ازطعام لذیذ نمیدارد ترك حسد نمیتواند کرد برای آنکه طعام لذیذ مال میخواهد ومال درمحل اشتراك است که متاع دنیا امری است محصور ؛ بهر کس که متعلق شد ازدیگری بازمیشود پس تناول طعام لذیذ مستلزم حب مال است وحب مال مستلزم تحاسد وتنافس درآنکس که

مستلزم باشد وعلی هذا القیاس . پس آدمی یعنی چنان کس را(من حیث لایشعر)مضطر کرده‌اند که چنانچه طریقهٔ سالکان است سلوك کنند اکنون چون بر شما روشن شد باین بیان که سلوك امری لازم است باید که در آن تقصیر نکنید و اسباب عزلت و کناره گرفتن از خلق که بی آن سلوك میسر نیست بلکه اعظم ارکان سلوك خود آنست آماده کرده زود در این معنی زیند که این ضعیف در اینجانب بهمین مشغولم وانشاء الله زود برحمت و تیسیر خدای عزوجل میرسم باید که تا رسیدن این ضعیف هیچ مانع نمانده باشد تا رسیدن و باین کار مشغول شدن یکی باشد (والله مفتح الابواب و میسر الاسباب وهو حسبی ونعم الوکیل)

☆(٦٤)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی حضرة المخدوم الکریم ذی الخلق الجسیم عظیم البلاد قطب الملة والحق والدین ابی یزید !

آدمی در تابستان فکر زمستان میکند و معیشت آن ایام راست میدارد باوجود که زمستان چندروزی است معدود وزود سرمیآید ندانم که چون است که در ایام دنیا فکر ایام آخرت نمیکند حال آنکه آخرت هر گز سر نمی آید ، آیا گمان برده که آدمی همچون حیوان مهمل خواهد ماند و ویرا باز گشت بجائی نیست و نه از جائی آمده هم از اینجا پیدا میشود وهم در اینجا فرو میرود ؛ نی نی غلط کرده ، نه چنین است ، آدمی برتر از این جهان است و گوهر او نه از این کان است ؛ آدمی بر جهان محیط شده و یکایك چیزهای جهان را نام نهاده این را زمین گفته و آن را آسمان گفته؛ این را کوه گفته آنرا اشتر گفته ، آنرا اسب گفته که « وعلم آدم الاسماء کلها » ، اگر حقیقت او از این جهان بودی بر این جهان محیط نشدی که شیء برتر از خود نتواند بود ، آدمی نه از این جهان است بدین جهان بکاری آمده اگر آن شد زهی نیکبخت که اوست و اگر نشد زهی بدبخت که اوست و من برای شما شرح حال آدمی از اول تا آخر بکنم چنانکه یکسر موی بیش و کم نباشد ، اول که حق عزوجل آفرینش کرد عالمی آفرید از نور ارواح در آن عالم آفرید و آن عالم سایه انداخت از سایهٔ او دنیا آفرید و خطاب آمد با رواح که دنیا از سایهٔ این عالم آفریده شده و در

سایه‌نور و ظلمت بهم آمیخته باشد ، هیچ شمارا افتد که به آنجا روید وآن انوار که آنجاست فراهم آوریدواز آن باذن‌خدای عالمی‌سازید بر ای‌خود ، ارواح‌باین طمع بدنیا آمدند چندی راه‌به آن بردند وبمرادرسیدند وچندی بظلمات افتادند و راه گم کردند وآنجابماندند .

بتماشا گه زلفش‌دل حافظ‌روزی شد که‌باز آیدوجاوید گرفتار بماند

آنها که مرادیافتند باز گشتند ازایشان پرسیدند که برادران‌شما کجااند گفتنددر ظلمات بماندند گفتندبجوانمردی راستست که‌ایشان را گذاشتید وخود آمدید ؟ ! وهم‌اکنون‌باز گردیدوایشان‌رابهمان‌راه که خودبسوی‌انوار رفتید نشان دهیدتاایشان‌نیز بخش‌انواربرای خودبردارند ، ایشان‌باز گشتندوبسر گمگشتگان آمدند ایشان را سر گردان در ظلمات یافتند ایشان رابراه انوار دلالت کردند ، چندی قبول کردند وبانوار رسیدند وچندی‌فرمان نبردند وتکبر ایشان‌رامانع شد ازآنکه گوش کنند وبشنوند که چه میگویند درظلمات بماندندپس‌بنی آدم‌بحسب این سه گروه شدند گروه اول‌مقربان‌اندواهل‌دل ومرشدان . دوم‌اصحاب یمین‌اندو اهل گوش ومریدان . گروه‌سوم اصحاب‌شمال‌اند واهل تکبر وعناد . اکنون‌شما زینهارزینهار که‌از گروه سوم مباشید و گوش‌بسوی ناصح‌مهربان که‌جز خیرشما وراه‌نمودی شمابانوار نخواهد کنید وراه انوارپرسیدومستغنی مباشید که اگرچه راه‌پرسیدن ذلی‌است‌اما درظلمات ماندن از آن اذل است . استشهاد ضمیر این فقیر فرموده‌بودند برمحبت واعتقادایشان بااهل‌علم . این‌فقیر براین گواهم‌وشمارا‌ازاین جهة دعا گوی و خیر خواهم اما به محبت اهل علم قناعت نمیباید کرد ، خود را از اهل اعلم میباید ساخت و دانش حقیقی کسب‌میباید کرد . ومن‌الله‌التوفیق

☆ (٦٥) ☆

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) من‌عبدالله قطب بن‌محیی‌الی‌حضرة المخدوم الامیر مبشرالدین عیسی منصوبهٔ قباپوشی واسپاهیگری چه‌زیان دارد اگردل متقی باشد محل تقوی و محبت خدا دل‌است . «ان الله‌لاینظر الی‌صور کم» . نظرخدای عزوجل

دردل است خدارا بسیار دوستانست درزیر قبا و آن قبا قبـاب ایشان است که «اولیائی تحت قبابی لایعرفهم غیری» ، وبسیاردشمنانست درجبه .

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد　　ای بساخرقه که مستوجب آتش باشد

شماقباوجبه برطرف کنید واسپاهیگری وصوفیگری یکسونهید خدا پرستی ویک جهه ویکروی بودن درمحبت اوشعار ودثار خودسازید که ذات شماخدای را است ، این شهوات ولذات مقتضی ذات شما نیست وملایم اونیست ، معنی چندباشما همراهند که اینهارا مقتضی ایشان است وملایم ایشان وآن معانی شما را مسخرخود ساختهاند وبه کارخودداشته . شما روزوشب درکارایشانید و پندارید که درکار خودید «ولاتنس نصیبك من الدنیا» معنی دارد که نصیب خودرا ازدنیا فراموش مکن یعنی اینها که توداری نه نصیب تواست نصیب آن رفیقان است که باتودراین تن اند وازبرای قرب محل توخودرا ازایشان بازنمیشناسی ، زودخودرا بازشناس وباخود رس که خودی تو خدای رااست چنون بخودرسی وخود رابشناسی بخدارسی وخدای رابشناسی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» دریغا آدمی عمرخود صرف این رفیقان ومرادات ایشان میکنند و ایشان رابجای خود فرا گرفته زود است که همه این رفیقان ازآدمی گریزند دست میگریزد پای میگریزد ، چشم میگریزد ، گوش میگریزد ، عقل میگریزد هوش میگریزد .

تومانی وتوبه تنهائی عدم محبوس　　برفته سمع وبصر خواجه کورو کر گردد

خودرا نشناخته وباخودانس پیدا نکرده که چون اینهانماند باخودش خوش باشد «نسوالله فانساهم انفسهم» ذات اواورا فراموش است ووحشت وحدت میماند وظلمت وضیق ، در چنان مضیق میافتد که سوراخ سوزن پیش آن دریای عمان است بترسید ازآن روز که فرصت فوت شده باشد .

چون توانستم ندانستم چه سود　　چون بدانستم توانستم نبود

ای دریغا نیست ازکس یاریم　　عمر ضایع گشت در بیکاریم

اما جزئیات احوال که مشورت درآن باب فرموده بودند چون ازکتابت سیرة

فارغ شوند تذکرة الاولیاء بنویسند اگر ندارند و مطالعهٔ تفسیر در صحبت امیر عماد الدین جعفر اگر فرمایند مناسب است اگر نسخه استعاره توان کرد حاجت بنوشتن خود نیست مگر بعد از فراغ از کتابت تذکره و اگر نسخهٔ مستعار یافت نشود و درسی که خوانند نویسند یا بکسی دهند که بنویسد با جرت حاکمند اوراد که نزد امیر عماد الدین محمد هست نسخه کنند و با آن نوع اوراد نماز پنج وقت بخوانند و صلوات بسیار فرستند خصوصاً شب جمعه و تلاوت هر روز قدری فرمایند و زبان را بذکر صرف کردن اولی دانند که بهزل، و تفکر و اعتبار در عجایب حکمت آفرینش اولی دانند از ضحك ولهو و با اهل لهو و باطل صحبت ندارند و از صحبت اهل تقوی و طاعت ملول نشوند و اگر ناصح مهربان سخنی درشت گوید بتنگ نیایند.

گر بهر زخمی تو پر کینه شوی　　پس کجا بی صیقل آئینه شوی

والسلام.

✡ (۹۶) ✡

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبد الله الفقیر قطب بن محیی الی ولیی فی الله و عونی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد!

هر کس که قسط هستی در قالب او بیشتر ریخته اند و نصیب او از هستی زیاده داده اند عزیمت او عزیمت است و هر چه میداند و امارات آن قایمست میداند و بر آن ثابت و راسخ است و ضد آن را نزد او مجال نیست و زبان شیطان پیش او لال است تزلزل و سستی و وهن در اقوال و افعال و اعتقادات او نیست و نمیباشد و بلا لو ار شیطان از سایهٔ او میگریزد و اهل تزلزل که نه اعتقادشان اعتقاد است و نه بر فعل و قول ایشان اعتماد آنانند که نصیب ایشان از هستی قلیل است بچراغ نیم مرده مانند که مدد روغن فیض از ایشان منقطع است و فتیله تن ایشان از پنبه کهنهٔ قوه باز نمانده ساخته اند همچون چراغ دزدان؛ لحظهٔ میرد و لحظهٔ روشن است او کجا و آن چراغ ربانی کجا که در دلی که از کوکب دری تابانتر است افروخته و مدد او از زیت شجره مبارکه زیتونه نبوت

محمدیه متواصل و غیر منقطع است و امیدم برحمت خدای عزوجل آن است که شما از آنانید که نصیب شما از هستی وافر است و قسط شما از آن وافر ، هر آینه حکایتی که در باب ثبات دل واستقامت عزیمت خویش نوشته بودند بمحل تصدیق هست آنرا از شما باور داشتیم واگرچه اعتماد چنانچه حق آنست بود بتازه اعتماد بر اعتماد افزودیم و دعاء تثبیت کردیم و کار خود وشما بکرم خدای عزوجل ورحمت وفضل او باز گذاشتیم وازاو درخواستیم که این تألیف قلوب واتفاق کلمه که برحمت او شده هم برحمت او پاینده گردد و ثمرات نیکو در دین و دنیا بر آن مترتب گردد واز خلل و انحلال محفوظ ماند «والله ولی التوفیق» . قاعدهٔ کلیه درباب شبهات این است که اگر چیزی از آن روی نماید مجملا دانند که آنرا وجه حلی خواهد بود اگرچه بتفصیل معلوم نباشد واخوان را همه باین قاعده تمسك میباید جست که اگر التزام کنند که تا در هر شبهه وجه حل آن بخصوصها معلوم ایشان نباشد آنرا برخود آسان نکنند کار مشکل میشود برای آنکه شبهات بسیار است میسر نیست که بهٔ پی آن نشینند و یك یك حل کنند با آنکه بعضی شاید از آن قبیل باشد که ایشان رافهم وجه حل آن میسر نباشد هرچند زیرك اند برای آنکه حل آن موقوف بسیر مقامات باشد و گفته اند اگر چهل تنان بر دل هفت تنان مطلع شوند خون ایشان رامباح دانند واگر هفت تنان بر دل قطب مطلع شوند خون او رامباح دانند وازابن مسعود منقول است که جماعتی ایستاده بودند که همراه او باشند در حینی که در خانه بست که برون رود فرمود که اگر شما بدانستی که من این در برچه بستم دو کس از شما همراه من نشدی اگرچه او بر سبیل هضم نفس گفت اما حقیقتش چنانست که شنیدی ، غرض که نه هر کس رافهم هر حال میسر است ادب نگاه میباید داشت که فضولی نکنند ، حکایت خضر وموسی از آن جهت در قرآن آورده تا مردمان کسی را که فوق ایشان است بمیزان خود نسنجند و تأویل افعال او باز گذارند . « والله یهدی السبیل»

☆(٦٧)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من الفقیر عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی الامیر عماد الملة والدین جعفر تولاه الله بما یتولی به عباده الصالحین !.

ازخدای و آنچه نزداوست از کرامت دل سیری نتوان نمود و گرسنه آسوده نتوان نشست درجستجوی وتك وپوی باشد بهتر ازمقصد صدق مقامی بچشم کرده آید که چشم از آن فرو گیرید یا بهتر ازجوار خدای عزوجل جواری گمان برده اید که در آن آویزید برخیزید و ننشینید که بخدای که حاضر آنست که غایب است وغایب آنچه حاضر است اگرجهان زیر وزبر شود خشخاشی گو مباش واگر خشخاشی ازدل کم شود جهان زیروزبر شناس ، دل خودرا بادست آرید که حیف ازچنین گرانمایه گوهر که ضایع شود جهان قشر است ودل لب و آن لب شما دارید چرا خودرا گم کرده اید خودرا بازیابید (ان فی ذلك لعبرة لاولی الالباب) ای ولی من آنچه ازتو کم شده است او از سلیمان کم شدی - بر سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستی - . ای ولی من این گوهر زود بدست نتوان آورد روزگاری سر در سر این کار باید کرد . «من ثبت نبت» . وهیهات (قل فی الناس الثبات . جعلك الله حبیبی من اولئك القلیلین) ای ولی من مثل مثل طایر است تا به خفض جناح مشغول است بالا میگیرد چون دست ازخود رها کرد فی الحال میل سفل میکند وحکم ترابیت عود میکند ، پیوسته بال وپر میباید زد واگر سست شوند برزمین افتند کم از آنکه طپش کنند تا معلوم شود که بالی دارند سست مقصوص الجناح نیستند . ای ولی من کو ناله های دراز کو سوز و گداز کو اشك غماز کو غم دمساز .

نی نشان عاشقی شد هرخوشی . با بلا و آفت و محنت کشی
عاشق آتش در همه عالم زند اره بر فرقش نهند او تم زند
عاقبت اندیش نبود یکزمان ور کشد خوش خوش در آتش صد جهان

ای ولی وحبیب من بوی این حدیث نمیشنوی یا میشنوی ومست نمیشوی ، عجب لنگر که تو داری .

مستئی کانرا نباشد افت وخیز خالی از رعنائی و از سادگی

ای ولی وحبیب چه اندیشه ازجهان داری .

ماچو دادیم دل ودیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم وخانه زبنیاد ببر

کسی که بگرسنگی وبرهنگی تن درداد واز سر تعظیم و گیرودار دنیا گذشت

دیگر دنیا باوچه تواند کرد « اذا اکلت رغیف خبز شربت علیه کوز ماء فعلی الدنیا الدمار » . ای ولی وحبیب بخدا سوگند که طریقه ای درست تر از طریقهٔ ای درویشان نیست دست در دامن رندان زن واندیشه مکن ، طریقهٔ ای اغنیا و اهل دنیا چیزی نیست ودر آن خیری نیست . میپندارند که درکاری اند اما برهیچ اند بخدای که یکساعت با فقیری نشستن دوست تر دارم از یکسال حکومت اقلیمی کردن . ای ولی وحبیب ! باش تامزهٔ این کار بچشی آنگاه مرد میباید که تورا از آن براند .

آن کبوتر که سر آموخته است تومخوان میرانش کو پر دوخته است

ای ولی و حبیب ، در بعضی مکاتیب عذری خواسته بودی از جرمی که من از آن آگاه نیستم ، اگر از اطالهٔ نامه عذر خواسته جرم در تقصیر آنست . ای ولی وحبیب من . دستی برخود افشان ویکی برجهان .

(٦٨)

(بسم الله الرحمن الرحیم) من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله ونصیری الی الله وعونی علی امری وعدتی وذخری الامیر. محب الملة والدین الشیخ محمد کتبه الله فی زمرة الصالحین. «فقد قال الله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولاهم یحزنون » .

مراد از اولیاء الله دراین آیه جماعتی اند که یکدیگر رادوست دارند برای خدا، خدای عزوجل ایشان رامژده داده به آنکه ایشان راترس واندوه نباشد برای آنکه ترس واندوه از وحشت خیزد ووحشت ازوحدت پادید آید وبی کسی ، و ایشان تنها نیستند همه پشت ومدد یکدیگر اند واز یکدیگر پرند که محبت عقیقی یگانگی آورد عشق آمد وشد چوخونم اندر رگ و پوست .هریك از ایشان همه است ویك کس که چند کس باشد قوهٔ چند کس داشته باشد ودر وجود خود وحید و فرید نباشد بلکه کثیر و کبیر باشد . اما جماعتی که یکدیگر را برای هوی وغرض دوست دارند بحقیقت آن هوی وغرض خود دوست داشته اندنه یکدیگر را پس همه درذات خود تنها وبی کس اند وبوحدت و وحشت مبتلا، هر آینه ترس واندوه از جان ایشان منفك نگردد ؛ ودر حدیث قدسی درست شده که : «المتحابون بحلالی فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی » . و بحقیقت که

امیدوارترین عملی محبت فی الله است برای آنکه دیگر اعمال چون تعلق بجسم دارد ریادر آن درمیرود اما محبت تعلق بدل دارد وریا در آن درنرود ، اکنون بزرگترین شکری خدایرا عزوجل که اخوان مارا بدین عمل پسندیده وقربت گزیده که تحاب فی الله است راه نموده و شمارا باز از همه بزیادتی این معنی بر گزیده و آنرا بر شما آسان کرده این نیست جز رحمت خدای عزوجل ؛ مسئول از رحمت خدای عزوجل آنکه چنانچه ملك محبت فی الله بشما مسلم داشت ملك ذکر زیر تصرف شما درآورد تا از یاد خدای کردن وسخن از او گفتن یك ساعت نیاسائید ؛ چون آسایش شما نباشد جز در آن ، واز آن ملول نشوید .

ملالی نیست ماهی راز دریا که بی دریا خود او خرم نگردد

ودیگر در فکرت بر شما بگشاید و گشاد فهم آیات شمارا میسر گرداند ومحاسن ولطایف حکمت که در نظام عالم مدرج است بر شما آشکار اسازد، که «تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة» وچون این باب بر شما مفتوح شد شمارا راه دادند آنزمان از شما که راه روید ، والله ولی التوفیق .

❀ (٦٩) ❀

(بسم الله الرحمن الرحیم) من الفقیر عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر رکن الملة والدین حسن !

چون میسر نیست که فقرارا همچون خود زیانند برای قلت مال و کثرت فقرا خود همچون فقرا باید زیست که هیچ نزد خدای عزوجل احب نیست از مواساة بافقرا ، وسیرهٔ اویس (رض) آن بوده که شب هرچه داشتی صدقه کردی و گفتی خدایا اگر کسی از برهنگی یا گرسنگی هلاك شود باز خواست از من مکن که آنچه من در دست داشتم بذل کردم ، مبارك ماه که رمضان است ماه تشبه اغنیا است بفقرا . ای توانگران آنچه شما در این یکماه میکنید درویشان همیشه بآن مبتلایند بر فقرا رقت آورید و بدانید که مهر خدای عزوجل بافقرا است وضعفاءِ ؛ واگر خواهید که مثل خود و مثل فقرا نزد خدای عزوجل بدانید تامل کنید درحال فرزندان کوچك وفرزندان بزرك

مهرورحمت‌ورقت مادران بافرزندان کوچك است که ضعیف‌و ناتوانند مهرخدای عزوجل بر فقیر آنچنان جوشانست که مهرمادر برفرزندشیرخواره لطف‌خدای‌دایه ایشان است زینهار که برایشان ستم نکنید که چون فقیرویتیم وهرضعیف راآزار کنند عرش‌خدای بلرزد ، بدست‌خودطعام‌بفقیران‌دهیدوایشان‌را نوازش کنید‌خاصه درماه رمضان که شمادرآن ماه بمحلهٔ ایشان رفته‌اید دستاویزوتحفه‌همراه بایدبردو ایشان رانوازشها کردن امادریغ که فقیرحقیقی کم‌یافت میشود ، فقراء صورت‌را نیزببوی ایشان گرامی‌دارید ونوازش کنید ، ای‌توانگران، اگر فقرا نبودندی‌راه شمابخدای‌عزوجل بسته‌بود شمارا‌وسیله بخدای عزوجل واقبال اوبرشمانیست‌الااز طریق فقرا که چون شمافقیررا بنوازید وخوشدل کنید لطف‌خدای عزوجل‌درروی شماتبسم‌فرماید وبرشما اقبال‌آورد والا درحجاب کبریا باشید وبهیچ‌سبب‌استجلاب لطف واقبال‌اونتوان کرد پس‌وجود فقرا وضعفارحمت‌خدای‌است برشماوعجب آنکه نادانان ازایشان به‌تنگی باشند . « ارأیت‌الذی‌یکذب بالدین‌فذلك الذی یدع‌الیتیم ولایحض‌علی‌طعام‌المسکین» لقمهٔ نان بفقیری بدل‌خوش ندهندامانمازهای‌دراز گزارند اگردرآن‌نماز مخلص بودندی‌باطعام‌فقرامایل بودندی‌اما آن‌نماز ایشان‌ریائی‌است « فویل للمصلین‌الذین‌هم‌عن‌صلوتهم ساهون‌الذین‌هم یرآؤن‌و یمنعون‌الماعون » نماز بنده معلق‌است میان‌آسمان وزمین‌تادلجوئی فقرا نمیکند مرفوع نمیشود غنیمت شمارید وجود فقرارا که‌ایشان‌مبلغ‌شمااند ، بخدای عزوجل اگر فقیرحقیقی‌یابید جانش‌دهید واگرفقیرصوری یابند نانش‌دهند .والسلام

☆(۷۰)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من‌الفقیرعبدالله قطب‌بن‌محیی الی‌الاخوان الالهیین جزاهم‌الله عن‌انفسهم‌خیرا والسلام علی‌سید الاخوان حیث‌کان .

نامهٔ‌اخوان‌درزمانی‌رسید که‌ازمکایداضداد خاطرمشحون بکدورت‌بود ،ازخدای عزوجل خواست که مضمون نامه موجبی باشدزوال کدورت‌را ، لله‌الحمد که‌چنان بود وآثار موافقت سمع‌خاطررابنوید «نبیء عبادی‌انی اناالغفور الرحیم» مژده داد بعد از

آنکه لوایح مخالفت به‌تهدید «وان عذابی هو العذاب الالیم» دلرا نهیب داده بود ونامهٔ مولانا کریم الدین نیز رسیده بود با نامهٔ اخوان بهم خوانده شد والحمدلله علی جمع الشمل وله المنة والفضل، اخوان‌را معلوم باد که هرچه جز یاد خدای است عزوجل یاعملی که برای ابتغاءِ هیچ در تحت ندارد، هان وهان تادیدی گذشت ونه‌معلوم که چیست و چه بود، تمویه‌هستی‌است، مغزهستی‌باوی‌نیست وهرچه‌مغزی‌ندارد همچون کاهست، دلرا ازتغذی به‌آن قوتی حاصل نمیشود قوت‌دل مغزهستی‌است وهستی‌بی‌مغزجسم‌را شاید دلرا نشاید چنانچه مغز گندم آدمی‌را باشد وبرگ آن حیوان‌را، همچنین مغز هستی دلرا باشد وقشر آن جسم‌را، اولوالالباب آنانند که تغذی بمغزهستی کنند «و اولئك کالانعام» آنان که‌دست جز برقشرهستی‌ندارندواولئك الاکثرون. «قل انظروا ما فی السموات والارض» امراست بطلب لب هستی چه‌لب درقشرباشد، میفرماید بهمین‌ظاهر هستی که‌میبینید قناعت نکنید ببینید که‌در آن چه‌مضمراست از آنان نباشید که «یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا» وصف ایشان است وبرظاهر مأ یستید بباطن رسید که «باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب». ای اخوان، جانم میسوزد که‌چنین نعمت‌هنی‌ولذت گوارا و محل امن و اخوان‌ماهرسوی‌سر گردان، اماسر گردان مطلق آن کس راتوان گفت که‌ازقبول‌این‌مژده‌سر گران داردچون‌شمارا باوری‌هست‌باکی نیست «ومن یؤمن بالله یهد قلبه». لنگر نگاهدارید وپیشانی سخت کنیدوستیزه روی‌شوید هرچند چوب و تیر و سنگ آید روی مگردانید تااین‌قلعه‌را تسخیر کنید که اهل قلعه‌آرزومند شمااند اما مردی شما میآزمایند که شایستهٔ آن هستید که شمارا برخود سالار کنند وکلید قلعه بشماسپارند یانه؟.

☆(۷۱)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من الفقیر الی عفوالله قطب بن محیی الی ولیی وخلیلی الامیر مجدالملة والدین اسمعیل‌واصحابه‌ومن‌یتعلق به‌وفقهم الله اجمعین!).

التماس موعظتی فرموده بودند درباب ترك دنیا، دنیا خودپند و موعظه میدهد اما کس نمیشنود، میگوید آخرکار مرا ببینید وفریفتهٔ اول آن نشوید.

دو روزی چو گستاخ کردت بخود　　　　از آن پس ندارد زتو هیچ بد

اگر جوانی است پیری درپی دارد اگر زندگانی است مرگ درعقب ، اول دندان دهد تا نیش طمع فرو برد آخر به کلبتین پیری دندانش یك یك بر کند ، اگر خردمندستی دندان ازپیش بر کنده داشتی وباچرب وشیرین جهان کار نداشتی .

جهان آن به که دانا تلخ گیرد　　　　که شیرین زندگانی تلخ میرد

این چندروز که دراین جهان است به ادب بسر باید برد وحسن سیرت خود بجهان آفرین باید نمود تاچون جهان جور خود بعادت بنیاد کندو نهاد این کس را ویران سازد جهان آفرین پنهان اورا بسوی خویش خواند ودرجوار خوداورا جای دهد و عذر بیداد جهان ازوی بخواهد وغبارراه به آب مرحمت از روی اوفرو شوید ، ادب چیست دست درازی نکردن وازتناول اموال مردمان بغیر حق خود را نگاهداشتن و فرمان جهان آفرین که پیغمبران دانند که چیست وبمردمان برسانند بجای آوردن ، و اگر ادب نگاه ندارد ولاابالی وبی باك زید چون جهان نهاد اورا ویران سازد اورابدست مو کلان نهان جهان که ایشان رازبانیه گویند باز گذارند تاصداز این بیداد که جهان در ظاهر بااو کرد ایشان درباطن بااو کنند وجهان آفرین فریادرسی وی نکند و هرچندفغان و فریاد کند حجب کبریا نگذارد که فریاد اوبه پیشگاه رحمانیه رسد ، وای براووای بر او ؛ خدای عزوجل ولی مرا امیر مجدالدین اسمعیل واصحاب اوراازاین نکال محفوظ دارد . آمین . آمین . (فصل) : زجری که ازآن مقصود تأدیب باشد مادام که ظن باشد که مفیداست وبناءِ آن نه برغضب وجوشش طبع باشد مذموم نیست . (فصل) : وبا وجود عیال و اطفال دست ازاشتغال معیشت نبایدداشت و حسب المقدور ازمناقشه وجدال احتراز باید کردو چون واقع شود اعتدال درآن نگاه باید داشت وازعدل عدول نباید کرد و «الله الموفق »

فصل - پیران امت مشایخ اند واز اهل ارشاد و پیران سن نیز ظلال ایشانند که «الشیب وقارالله» ودراین بشارت داخل اند . والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته وعلی اخوانکم واصحابکم ومن یتعلق بکم اجمعین .

☆ (۷۲) ☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس

الملة والدین ابی سعید شیخ الاخوان والی سایرالاخوان واحد بعدواحد والسلام علی ولیی فی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمدسید الاخوان حیث کان .

مردگان تمنی میکنند که کاش زنده بودیمی ودر راه خدای کاری کردیمی . چون شما زنده اید زندگی راغنیمت شمرید و کاری کنید . خستگان تمنی میکنند که کاش تندرست بودیمی که بهمین ازخدای خشنود میبودیم وبرای فضولات وزوائدخودرا رنجه نمی داشتیم چون که شما تندرستید آن وعده که ایشان می کنند بجای آورید وازپی فضولات عیش وبودونابود آن غم مخورید دانم که بارها هریك ازشما خسته شده باشدوباخود گفته که اگرمرا تنی درست باشد ونان جو وسعتری خورم از من خوشحالتر در جهان که باشد ، اینك تندرست ونان گندم وسعتر ، ازشما خوشدلتر باید که نباشد . «اذا کلت فردخبز و شربت علیه شربة ماء فعلی الدینا الدماء » ای اخوان ؛ کار جهان یکسان نمیباشد و حال آدمی بیك نهج نمیماند . پنج چیزرا پیش از پنج چیز غنیمت میباید شمرد زندگانی پیش ازمرگ ، تندرستی پیش ازخستگی ، جوانی پیش ازپیری ، توانگری پیش ازدرویشی ، فراغ پیش از شغل . هرکس راکه این پنج نعمت دست دادودرآن کار خود نساخت وای براو ، چون دوربگردد وحال دیگر گون شود واین نعمت هاازوی سلب کنند .

چون توانستم ندانستم چه سود — چون بدانستم توانستم نبود

ای اخوان ، زندگانی امری عظیم است ،آسان بهم نیافتاده ؛ از آن روز که آسمان آفریده شده وبگردش درآمده میگردد وتخم حیوةهر شخص را که درنهادزمین نهاده اند آبیاری میکنند تادرخت هستی یکی نهال بر میکشد پس چنان دانید که چندین هزار سال درکار بوده اند تایکی ازشما راست شده وخلعت هستی یافته اما تااین کار تمام نشده دیدهٔ شمار آن نگشوده اند «ماشهدتهم خلق السموات والارض ولاخلق انفسهم» چون تمام شده دیده اید پنداشته اید که همین دم شدآنرا آسان گرفته اید لاجرم قدر آن نمیدانید وهرچند دشخوارتر میسازندشما آسانتر ازدست میدهید . «قتل الانسان ما اکفره .» ای اخوان ، خلیفه بوده که درج جواهر پیش او نهاده بوده برلب بحریك یك جواهر رادرآب میانداخته ومیگفته : اعجبنی القلب . بخوشی آن آوازجواهر رادربحر میریخت ، آن

خلیفه مگر آدمی است که «انی جاعل فی الارض خلیفة» . وجواهر ساعات عمر او است که دربحر عدم میاندازد برای جزئی حظی هر نفس را

هر نفس زانفاس عمرت گوهریست آن نفس سوی خدایت رهبریست

«الطرق الی الله بعدد انفاس الخلایق» خود مگر این معنی دارد که هر نفس بخیری از خدا راه مینماید که آن خیر جز در آن نفس نباشد وجز در آن دم نتوان یافت که «کل یوم هو فی شان» ، پس هر دم که ضایع شد استدراك آن محالست وسر خاص که در آن دم بود باز نمیتوان یافت هرچه دردمی دیگر بابند سر آن دم باشد ، زمان راقضا نیست ، دریغ از چنین نفیس چیز که چنین بهیچ ازدست آدمی میرود . ای اخوان ، دریابید خود را که حیف نازنین عمر که چنین ضایع از دست برود وگروی از او نگیرند . دریابید دریابید . و السلام علیکم .

☆(۷۳)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان ایدهم الله .

مسکین آدمی که بجهان میآید وازجهان میرود جهان نادیده ، ای دریغ دیگر بار رجوع بدنیا نخواهد بود ، گنج هستی اینجا نهاده اند از کنار فرات تشنه لب باز گشتن عجب حرمانی است، منازل عدم طی کرد تا خود را بسر حد هستی رسانید چون اینجا رسید هیچ براز هستی نخورد وچهرهٔ هستی نادیده باز گشت ای نارشید مسافر، ای نادان تاجر، جهان بر تو میگرید ، تو چه دانی ، درنگر در الوان هستی ؛ درهوام نگر که از احقر حیوانات اند وانواع آنرا بین از زنبور ونحل وذباب وپشه هریکی امتی جداگانه واورا کار وباری علیحده ، هریك بکار خود مهتدی ودر کار خود آفریده شده « الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی)ای اعطاه خلقته اللایقة به ثم هداه للاستعمال ما اعطاه من قوی الخاقة فیما اعطاها لاجله . ای اخوان ، هر صنف از اصناف حیوان در استغراق کار وبار خویش واندیشهٔ نظام امر خود چنان اند که جز خود را گوئی نمیدانند، گوئی نه آدم آفریده شده ونه آدمیان این همه طنطنهٔ آدمی چیست ؟ « ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء ثم الی ربهم یحشرون » . ای اخوان ، هریك از

خدای‌خویش آگاهند وخدای‌ایشان از ایشان آگاه ، نه آگاهی‌بشری آگاهئی چنانچه خدادانند ، آگاهی‌بشری‌بشررا باشد ، ترك‌زبان‌عرب ندانندوعرب‌زبان‌ترك اماخدای‌زبان هردوداند، ای‌اخوان ،درهرسرسری‌است‌سرسر حیوانات خدای‌ایشان داند. ای‌اخوان دیده‌بر گشائید برجمال هستی وببینید که‌این الوان هستی از کجا می‌آید وبکجا میرود ، هرچه ازهستی فرومیرود درودخودبدست وی‌بخدای‌رسانید که میرساند. ای‌اخوان ، گریبان‌صبرچاك کنم‌چه‌اندیشه کنم بی‌طاقتم ازشوق آنجا که این هستان‌ازآنجا میآیند وبازآنجا میروندامادانم که‌باکثافت جرم آنجا نتوان‌رفت جز بلطافت علم‌آنجا نتوانم رسید . رب‌زدنی علماومن واخانی‌فی سلوك سبیلك‌صدقاًچه میگویم اگر خدای‌خواهد جرمم راعلم‌سازدوجسم رازروح همگی زندگی کردم آنگاه بمحلهٔ زندگان گذارکنم‌یاخود همان‌است که گفتم‌باکثافت جرم آنجا نتوان رفت . چون جرم‌لطیف گردد این حکم‌ازوی‌برخیزد . ای اخوان ، خبرافسردگی‌شمامیرسد ندانم که‌چه چیز شمارا افسرده کرده ، کار خدای تازه است‌وکهنه نشده ، افسرده چرائید ؛ دانم که این نه گناه‌شمااست گناه آنست که از خاکید هرقدر که‌دست از آن باز داشتید‌ازهم باز رفت‌ومتعفنت شد . «ایطمع کل‌امریء منهم ان‌یدخل‌جنة نعیم کلاانا خلقناهم‌مما یعلمون» خاك راباعالم پاك‌چه‌نسبت مگرآنکه‌تبدیل یابد که «فلااقسم‌برب المشارق والمغارب انا لقادرون علی ان نبدل خیرامنهم و مانحن‌بمسبوقین » . تااین تبدیل شمارادرنیابد کجااز شماآمن توان‌بود ، «والتوفیق من العلی العزیز» .

☆ (۷٤) ☆

«بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» من‌عبدالله قطب بن‌محیی الی‌ولیی‌فی‌الله‌وحبیبی‌الامیر عمادالملة والدین جعفر محبت‌راملامت لازم است پای‌دارید و بطعن طاعنان از جای مروید چه‌جای طعن که :

بجای طعنه‌اگر تیغ میزند دشمن — زدوست دست نداریم‌هرچه‌باداباد

شنیده‌ام که‌بعضی‌میگویند‌این عمارت که کرده‌اید‌ضایع میماند وآبادان‌نمیشود خدای عز وجل چنین بکناد ، اگر کند فرمان اوبما ازتن‌وجان‌ما‌اولی‌است .

گفت با امرحقم اشراك نيست　　　گر بریزدخونم امرش باك نيست

راضیم من شاکرم من ای حریف　　　این طرف رسوا و پیش حق شریف

تفاوت حال سالکان با دیگران خود همین است که کار ایشان نه بر چیزی مبتنی است که زوال پذیر و قابل تغیر است چون آبادانی آن سر زمین امری است که در حدذات خود ممکن است که بشود و ممکن است که نشود ، کجادل سالك به آن باز بسته خواهد بود و سکون و آرام او به آن خواهد بود ، قرار گاه سالکان مقرصدق است ، و آرام ایشان بذکر حق است که : «الا بذکر الله تطمئن القلوب» ایشان را در زمین مستقری نیست و در عالم حدثان آرامگاهی نه ، اما امید چنان است که اگر آن سر زمین آبادان شود وجد اخوان در آبادانی آن فاتر نگردد و سعیی که کرده اند ضایع نشود اگرچه که بهیچ حال ضایع نیست «و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم» . هرچه برای خدای سازید جاوید گردد یا در این جهان یا در آن جهان دانم که توقفی و تعالمی که توجه به آنجا را افتاده که ناشی از توجه مخدوم برادرم است به آنجا موجب قبض خاطر اخوان و پژمردگی فی الجمله شده باشد . نی نی . از گل افروخته تر باشند و هیچ باید که ایشان را پژمرده نسازد و در کار خود سست نکند که این کار ما بدست داریم یکسر موی برای آن منت از جهان قبول نداریم هرچیز از جهان که میشود یا نمیشود اختیار دارد و نیز بدانید که کار حق موی بموی میشود و بتدریج افتان و خیزان و عجله در آن نیست و چنین اولی است .

دولت آن به که افت و خیز بود　　　دولت تیز رستخیز بود

ای اخوان ، مپندارید که اگر من اینجایم از شما جدایم . این کار که ما دست به آن گرفته ایم نه کار بازی است آن کار است که سموات و ارض برای آن ساخته اند چگونه آن را هین و سست گیریم و آسان دست از آن باز داریم اگرچه گمان اکثر مردمان نه آنست . کدو لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون » ای اخوان ، ما را تارمقی در تن است در این کار میکوشیم و هر کس از اخوان که با ما بماند مردمان برهرچه میخواهند گو باشید آنچه ما میجوئیم این یك عمر

که داریم نذرآن کرده‌ایم بنذرخود وفامیکنیم اگر آن بشود فبها واگر نشود ای بسا آرزو که خاك شده است . ای‌اخوان پیدا آنست که‌پنهان است وپنهان آنچه پیدا،دست بهرچه میگیرند خدای‌عزوجل‌از آن نزدیکتراست دست بلطف‌او گیرید وتوکل بر او کنید که خدای شماغایب‌نیست ، وباید که طفل‌در کنار مادرامن ترنباشد ازشما در حجرلطف او . ان‌الله‌رؤف بالعباد والسلام علیکم ورحمة‌الله وبرکاته .

☆(۷۵)☆

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) من‌عبدالله الفقیر قطب‌بن‌محیی الی‌الاخ العزیز الامیرغیاث‌الدین محمدطول‌الله‌عمره!

کار دنیا بی‌اینکس ساخته‌اند چنانچه اگر آدمی‌فی‌المثل بنشیند ودست‌بر‌روی هم‌نهد روزی اومیرسد و کار آخرة به‌اینکس بازبسته است‌جز آنچه خود کسب‌میکند ندارد«لیس‌للانسان‌الاماسعی» وباز گذاشتن کار آخرة باو نه‌برای صفت‌وخویشتن‌داری‌است تاهمه‌کار اوبخود بازنخربده باشند برای آنست که حقیقت آن کار منافات دارد باآنکه دیگری متکفل‌آن شودبرای آنکه کمال اخروی که کمال حقیقی است عبارت است ازتشبه‌عبدبرب وتخلق باخلاق او وخلق رب‌عزوجل‌اختیاراست وآنکه آنچه خواهد کند وآنچه نخواهد نکند و بلوغ عبد باین خلق طریقی ندارد جزآنکه پیش‌راه او باز کنند ودرمیدان مشیت‌واختیار عنان اومطلق دارند تاچنانچه خواهد کندمثل‌این مثل ولد صغیراست که پدراورا باز گذارد تاخودبراه رود تاراه رفتن بیاموزد ومردی گردد ازمردان ، اگرپیوسته‌اورا بدوش کشد مزمن بماند و بکمال مردان نرسد که خود براه تواند رفت ، همچنین اختیار عبدارسال حجابیست ازجانب رب عزوجل و در مرتبهٔ ازمراتب اورا بخود باز گذاشتن تادرفسحت آن دست‌اوازبند جبرخلاص گردد برای آنکه درمحضررب‌عزوجل هستی مطلقاً دنگ ولال‌است کجااورادرجنبش‌واختیار مجال است ارسال‌این حجاب ازرحمت خدای است تااو درآن تواری خودرا بازبیندو بال‌اختیار بر گشاید اگرچه من‌حیث لایشعرقوهٔ الهی بافعال اوقایلست اما چون من حیث لایشعراست نه‌روی بروی مزهٔ اختیار می چشید آنقدر که ممکن‌است فافهم .اما

مصالح دنیویه چون مقصود از آن مجرد بقاءِ بنیه است مدتی معدود که در آن اکتساب کمالات حقیقت کند و بقاءِ بنیه به آن مشروط نیست به آنکه آن باختیار عبد حاصل باشد خدای عزوجل آنرا تکفل فرموده که « ومامن دابة فی الارض الاعلی الله رزقها » اکنون وظیفهٔ خردمندیست که کاری که دیگری متکفل آنست وبی‌سعی اومکفی است برخود نهد تابه‌آن ازکاری که درعهدهٔ اواست واگر اونمیکند ضایع میماند باز ماند عارفان اشتغال بکسب معاش برای تعاون کرده‌اند چنانچه آن نیزداخل اعمال آخرة ایشان است ازقبیل صلوة وصیام نه‌آنکه روزی خودرا به‌آن موقوف میدانند و نشانهٔ این آنست که اگر ابواب کسب بر ایشان مسدود شد هیچ اضطراب ایشان را پیدا می‌نشود « کماقال بعض العارفین التوکل هوان لاتکون بمافی یدك اوثق منك بمافی یدالله » بخلاف عامهٔ ناس که‌اشتغال ایشان بکسب معاش نیست الابرای جهل به‌آنکه خدای عزوجل ضمان آن‌شده واعتقادآنکه‌اگرایشان آنرا کسب نکنند ضایع مانند« وهذاالجهلهم بالحقایق ثم عدم الایمان بمایخبر به‌اهل الحقایق لالهم قلب یعقلون ولاسمع یلقون اعاذك الله یا اخی ان تکون منهم و جعلك من اهل السمع ثم من اهل القلب و السلام علیك و رحمة‌الله وبرکاته » .

✿(۷۶)✿

چنین رسانیدند که بعضی گفته‌اند جهرم وقف حرمین است مناسب نیست که ایشان آنجا برای بودن گزیده‌اند زمینی پاکیزه‌ترازاین میبایست ، این ضعیف گفتم زمینی که ازاین جنس حکایات برسر آن نگویند پیدانمیشودمگر ترك زمین کنندودر آسمان خانه سازند برای آنکه‌زمین محل تغیرات و انقلابات است ؛ مسجد بتمادی روزگار منطمس میشودوبازار میگرددومقبره خانه‌میشود ، اوقاف ازوقفیت میافتد بتدریج وداخل املاك میشود ؛ جهان تابوده چنین بوده و چنین خواهد بود ، حکم خدای آنست که بر آنچه دانند بنا نهند وآنچه ندانند درتحت سر الهی باز گذارند واگراین وساوس بخود راه میدهند زمین بر اینکس تنگ میشود ؛ هرکاسه و کوزه که مردمان استعمال میکنند اگر باز بینی از گل مردگانست پس دست ازهمه باید داشت که نجس است

شنیده‌ام که شیخ علی کلاك قدس سره ابریقی داشت که شانزده سال آنرا نگاهداشته بود خادم آنرا بشکست شیخ جنگ بسیار با او کرد او بخشم رفت و ابریقی بچند فلس خرید و آورد که اینك عوض آن، گفت ای نادان هرروز ابریقی رامحرم خود میتوان کرد ؟. همانا تلویح باین کرده که از خاك آدمی ساخته اند « والله اعلم» . باوجود اینحال شیخ ترك وضوساختن از ابریق نمیکرد برای آنکه اینها اسرار حق است در پرده باز میباید گذاشت .

با صبا در چمن لاله سحر میگفتم	که شهیدان تو اند اینهمه خونین کفنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم	از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان

چون ما ندیدیم که آنرا از گل مرده ساختند نجس نیست « نحن نحکم بالظاهر والله یتولی السرایر » . خدای عزوجل مارا این تجسسها نفرموده بلکه نهی کرده «قوله تعالی: «لاتسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسؤکم» . ورسول الله صلی الله علیه وآله فرموده فی طی بعض الاحادیث «وسکت عن اشیاء رحمة لکم غیر نسیان فلاتبحثوا عنها» . ازاین جنس آوازها در بارهٔ همه املاك عالم هست بر مؤمن نیست که از آن باز گوید تاموجب تهمتی شود در حق متصرفان و وقوع و سوسه در خاطر ایشان بحسب امر « من الکذب ان یحدث بکل ماسمع» . ای مرد که مارا این نصیحت میکنی اگر میخواهی که ما آنجا ساکن نشویم برو بقاضی واثبات کن که جهرم وقف حرمین است بعد از آن که گوش ما از زبان قاضی بشنود اشهاد بر وقفیت آن ما آنجا ساکن نشویم . مگر آنکه ازمتولی زمین آنرا اجاره کنیم اما تا این حد نمیرسانی شنفت وناشنفت این حکایت پیش ما یکسان است وحکم خدای این است هرچه ما نمیدانیم برما نیست که تکلف دانستن آن کنیم ، باستقبال واجبات رفتن قوه بخدای فروختن است رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت بر تراویح ترك فرمود تا واجب نشود پس دانیم که چیزی که بارتکاب آن مارا مکلف نداشته‌اند و اگر ما ارتکاب آن میکنیم مظنه آنست که تکلیفی متوجه ماشود برمانیست که آن ارتکاب بنمائیم وخودرا درمعرض آن تکلیف اندازیم . گویند شیخی رامریدی بود جولاهه قدری زر برای شیخ آورده گفت ازوجهی حلالست آنرا بستان ودرنفقه راه حج صرف کن شیخ فرمود میگویند که جولاه

احمق میباشد صدق آن معلوم میشود ، فرض که خدای عزوجل از من اسقاط فرموده چه ضرورت است که این مال بستانم تا بر من فرض شود آنگاه به آن مال آنرا بگذارم ، حکم خدای عزوجل ثقیل است و آدمی ضعیف ؛ دلیر خودرا بمعرض آن بردن چه معنی دارد ، آنگاه چه آمن که از حمل آن عاجز نماید که در دوزخ افتد . « والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم ».

☆ (۷۷) ☆

« بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الفقیر قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد !

هر کار که شخص میکند واورا در آن نیتی الهی هست آن کار تمام با نور میشود و آن انوار برای او مدخر میگردد برای آن ساعت که جان از تن بر آید فی الحال که جان از تن بر آمد آن قوافل انوار پربار از یمین و یسار او درمیآید چگویم از آن روشنی دیده که اورا در آن دم حاصل شود « اللهم لا تحرمنا منه . » هرگز اورا رغبت باز آمدن بدنیا نیست بلکه از دنیا چنان رمان است که آدمی از آنکه باز شکم مادر رود ، تلخی و سختی او همین قدر است که در نزع است فی الحال که متوفی شده تلخی و سختی رفت وچه گویم که چه خوشی وناز ونعمت اورا پیش می آید ، چون چنین است از کار خیر کردن نمیباید آسود که هر خیر که کردند ذخیره شد هرچه پیش میآید گوئیا که شخص گرو خود ازمیان گرفت . ای جهان باماچه توانی کرد ، ماخیر کردیم اکنون توهرچه میخواهی بکن که کردهٔ مارا نا کرده نمیتوانی ساخت ، از ما که پیوسته در کمین باشیم وچون خیری دست دهد بر آن چسبیم وتادیدی کرده‌ایم بعد از آن توهر لگد کوب که خواهی مارا میکن وحقا که دیگر باره اگر خیری روی نماید همچنان بدان جهیم که بار اول ، واز لگد کوب تو نترسیم وتازنده ایم کار ماهمین است ، مادر کمین خیرات وتو در کمین آزار مابران ، از تو که کوشی واز ما که کوشیم ؛ تویقین بدان که مادست ازخوشی جهان شسته‌ایم وبخود نهاده که این یك عمر بتلخی گذرانیم و امید خوشی بعمر دوم بسته‌ایم که در آخرت یابیم چون مابخود نهاده‌ایم که خوشی نبینیم

اگر خوشی روی مینماید آن چیزی است که براه بازیافته‌ایم اما ناخوشی آن خود بر اصل خود است ای جهان . ماچو دادیم دل و دیده بطوفان بلا . کافران که جز خوشی این جهان خوشئی گمان ندارند برسر خوشی این جهان لرزان و از ناخوشی آن ترسانند ما جز این خوشی خوشی دانسته‌ایم و هوس آن مارا برخاسته ، بود و نابود این خوشی برخود یکسان کرده‌ایم تو بسیار زحمت مکش ای جهان ، سرمایهٔ ما نا کامی است .

ابو یزید بسطامی شیخ ما را روزی که بلائی نرسیدی گفتی خدایا نان یافتم نانخورش میخواهم . تا اینهمه مارا از بلای خود مترسان «والمسؤل من الله عافیتك رغما لانفك والرب جواد کریم . »ولی و حبیبم دل قوی دارد و پشت استوار که این راه اینهمه نیست . میدان عمر پیدا است که چه مقدار است بیشتر آنرا بازپس انداخته‌ایم این چند سال دیگر که مانده هرچون که باشد بگذرانیم یا به آسانی یا بسختی ، کلی کار آنست که دارالقرار خودرا که جاوید آنجا خواهیم بود معمور سازیم ، ده سال یا بیست سال دیگر یا بیشتر یا کمتر که ما زنده باشیم بهمان نوع که سالهای گذشته گذرانیده‌ایم خواهد گذشت تا آسمان از گردش باز نمی‌ایستد راه آدمی بسته نمیشود ، آسمان پیش افتاده ودر مضیق عدم راه میگشاید و گشاد زمان پیدا میکند و ما بر هنجار او میرویم تا کشتی فلك در بحر عدم غرقه نشده هیچ غم نیست زمام اختیار بدست ناب خدای داده‌ایم . ای ولی و حبیب من ، حیف است که انتقال جهان شخص را از صفاءِ حال بازدارد ، بهر حال بیائید تا قسمی کنیم که شرکت ابدان درمذهب ابی حنیفه روا است ، کار خیر ازشما و صفای وقت ازما و ماحصل منها یکون بیننا والله ولی التوفیق » .

☆(۷۸)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر افضل الملة والدین محمد ! نامهٔ شریف که مشتمل بود برشکایت ازو قوف رسید و بر مضمون او وقوف افتاد سالکان را وقفات میباشد میان جلستین فواتی ضرورت است که در آن ماده شیر و دم گرد آید و استحاله یابد - مهلتی بایست تا خون شیر شد - گوسپند چون پاره‌ای شیرداد زمانی پستانش خالی ماند تا دیگر باره پرشیر شود ، چنین انقطاع را

وقفات سلوك گویند از آن نگرانی نیست برای آنکه اگر فعل شیر منقطع شد ، قوهٔ آن منقطع نشده اما اگر « العیاذبالله » قوهٔ آن منقطع شود بحدوث مرضی آنگاه بدباشد ومیان این دومرتبه مرتبهٔ دیگر است که گوسپند صحیح باشد وقوهٔ شیردر او باقی اما چون از خارج مدد غذا نرسد یا کم رسد ناچار شیر ندهد یا کم دهد این زیاده مخوف نیست برای آنکه تحصیل مادهٔ غذا از خارج توان کرد ، «الحکم جنودالله یقوی بها ابدان المریدین» . به استماع سخنان حکمت ومطالعهٔ تذکرهٔ سالکان آن حال باز توان آورد . ای ولی من ؛ کار خدای حق است وحق متین باشد موی بموی شود دیر آید اما درست آید مثل آن مثل شجرهٔ طیبه نخل است دیر رسد اما چون رسید باینده است «اصلها ثابت وفرعها فی السماءِ » ومثل باطل مثل درخت کدوی است زود بلند شود اما سست باشد وزود ساقط گردد ؛ «مالها من قرار» . ای ولی من کیمیا گر صبور باید ، مس وجود را چون خواهند که زرسازند بتدریج توان ، ثابت میباید بود که دل بدنکنند ودست ازطلب باز ندارند .

گر زطلب دست ندارد مرید عاقبة الامر بیابد مراد

ازجستجوی دل گمشدهٔ خویش که نخست درچاه تن افتاده واز آنجا بدست قوای نفسانیه باسیری رفته بازنمیباید ایستاد . «اذهبوافتحسسوا من یوسف واخیه ولاتیأسوا من روح الله انه لاییأس من روح الله الاالقوم الکافرون» ای ولی من ، هر کس که رخسار دل خود بازبیند جمالی بیند که تمام حسنات جهان عکسی از آن یابد ؛ بکوش تا بازبینی که حیف است بسایه از شخص باز ماندن خصوصاً که آن سایه هم نمیماند . ای ولی من ، چون چوب برزمین زنی واز آن آوازی برآید عارف مستبصر از آن ذوقی یابد که اهل عیش هر گز از چنگ ورباب چنان ذوق نیابد ، حیوه طیبه عارفان راالست ، اهل دنیا رامعیشت فنگ ودل تنگ حواله است امااز جهل برایشان عکس این مینماید . عارفان زرسیه تابند ازبیرون سیاه ودرخود زر ، واهل دنیا مس مموه اند ازبیرون زرودر خود مس سیاه ، واهل چشم بندی سحر آفرین است ، گورجهود بدنیازیبا پوشیده چه سود که درونش همه آتش است ودود ؛ و گور مؤمن فرو رفته وخراب چه باك که درونش روضه است و نورپاك ؛ دلهای اهل دنیا درقبورتن درغصه واضطراب است وچنانش میفشارند که اضلاعش درهم

میرود ؛ اسب و اسباب و غاشیه و رکاب اوراچه سود ، دلهای عارفان در قبور صدور آسوده و فارغ همچون ماه بازغ است اگر تن برهنه و شکم گرسنه باشد چه زیان ، به دل عارفان به سینهٔ مشتاقان به سوز طالبان به آه مهجوران کا چنین است که گفتم و در این سخن هیچ دروغ نیست بکوشید و خود را داخل زمرهٔ عارفان سازید که اهل دنیا بر چیزی نیستند و چیزی بدست ندارند ، «وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» . باز گشت ایشان باز گشتی بد است ، باز گشت نیک باز گشت متقیان است « والعاقبة للتقوی» . والسلام علی ولیی و رحمة الله و برکاته .

☆ (۷۹) ☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) لا اله الا الله الاهو الحی القیوم ، من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی علی امری الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ! .

جهان بداشته‌ای است و داشته را از دارنده گزیر نیست که هر چیز از آن را بجای خود او داشته باشد ، جهان سر بسر کن است ؛ کار کن بی کار فرما نمیباشد ، پاك آن خداوندی که آتش بفرمان اوروی ببالا کرده و خاك بفرمان اوروی بشیب آورده ؛ آسمان باذن او پیرامون زمین گردان گشته و روز وشب باذن او برجهان به تعاقب در آمده ، لطف او سیب را خندان ساخته و هیبت او به را گریان کرده ، پاك خداوندی که فرمان او بهمه جا رسیده و نور فعل او ازهمه چیز تابان گشته ، نیك بخت بنده‌ای که یاد این خداوند ورد زبان و مهر او سکهٔ جان خویش ساخته ، نیم شب که همه مست خوابند مستی مهر او اورا در کله افتاده و خواب از دیدگان او بربوده لحظه‌ای چون شمع بپای ایستاده سوزان و اشك از دیده ریزان . لحظه‌ای زبان چرب گشاده باخداوند خویش به تملق وزاری وطلب حاجت گزاری مشغول ، تاریکی شب نوردیدهٔ او است ، چون مناجات و مداناة و تضرع و راز گزاری او باخداوند او آن دم بهتر میسر است آری :

به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند
من و خیال تو و ناله های درد آلود

ای ولی من ، هیچ شب چنین بار وز کرده ، هیچ سحر برخاسته و هیچ حاجات خویش بخداوند خویش برده‌ای . ای ولی من ، خداوند تو ترا در انتظار است و ترا برای این کار آفریده

بردراین پرده‌را ، چنداز خداوند خود بیگانه بودن ، زهی صابر که توئی . ای ولی من ، آیدروزی که خداوند بندگان‌را همه‌پیش خویش خواند وحجاب ازمیانه‌بردارد ، اما هربنده که‌امروز مهراو نورزیده وباذکراوانس نگرفته وشناخت‌او حاصل‌نکرده‌آنروز ازلطف‌او برخورداری نیابد وزبان حالش‌این گوید :

ای نوش لبان‌تو زهرنابی بر من   وی راحت دیگران عذابی بر من

واورا ازاشراق نورالله آن‌رسد که‌خفاش رارسدازاشراق آفتاب ، ای‌ولی من ، تو دانی که توئی تودادهٔ خدای است بدادهٔ او با او مضایقه نشاید کرد خودی خود را مراو مبذول باید داشت . ای‌ولی من ، هر کس که چیزی بعینه خیال بسته که البته باید که چنان شود گوئی دست خدای را سبحانه میخواهد که در بند کند که‌نکندجز آن،ووای‌بر آنکس که‌این گستاخی کند ، وای براو ، خدای دست اورا در بند کند تابه‌آتش‌حرمان ونامرادی سوزد . ای ولی‌من ، خدای ازبنده آن خواهد که ماازبندگان خود میخواهیم ، ماازبندگان خودآن خواهیم که هرچونکه ایشان را داریم باشند وفضولی نکنند . خدای‌عزوجل مارا ازآن‌بندهٔ خود خواند تاچنان عمل که‌ماچشمداشت‌ازبندگان‌خودداریم که‌باما کنندماباخدای‌عزوجل کنیم، آخر‌بندگی ایشان مرمارا زیاده ازبندگی مامرخدای عزوجل‌را نیست . ای ولی من ، هرچه تورا پیش‌آید اگرملایم باشد شکر کن واگر ناملایم باشد صبر کن وبهیچ حال خشم‌آلود مشو وصفاء مهرخودرا باخداوند خود به کدورت بدل‌مکن که بازگشت بسوی‌خداوند است وعوارض جهان چیزی ناپایدار و گذران است ، پیوند میان‌خود وخداوندمگذار که‌بگسلد دیگرهیچ‌غم‌نیست « والله‌الموفق وبه‌المستعان » عیدی‌آن‌ولیم‌وسایراخوان ازمرحمت خداوندمرجواست که برساد « وماکان‌الله‌لیضیع ایمانکم ان‌الله‌بالناس‌لرؤف رحیم » . و السلام علیکم و علی الاخوان اجمعین اخوان بدانند که تمسک بکار حق کالقبض‌علی‌الجمر است هرچند دست سوزد پای‌باید فشرد که‌دست‌ازآن ندارندوناصر کم علی‌امرکم ربکم ان‌شاءالله وحسبناالله ونعم‌الوکیل » .

☆(۸۰)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین والاحبة السالکین سلام علیهم اجمعین .

چنین معلوم شد که عمارت اخوان آباد تمام یاقریب بتمام است ، چون دارالعبادة خدای عزوجل راست آورد و تمام شد اکنون وقت عبادت است ؛ وظیفهٔ اخوان آنکه احوال واوقات خودرا مضبوط سازند وساعات شبانروزرا توزیعی کنند بعضی را جهة کسب ضرورت قوام تعیین کنند هر کس بطوری که تحصیل معیشت اواز آنطورباشدو بعضی‌را جهة اداءِ حقوق بنی نوع از عیادت مرضی یازیارت صدیقی یامثل آن وبعضی‌را جهة قرائت درسی علمی وبعضی را جهة مطالعهٔ آن و بعضی‌را جهة نسخه که ضرورت باشد ، هر کس‌را که اینها میسر باشد ، وباقی اوقات جهة اداءِ وظایف طاعات ازصلوة وتلاوت و تسبیح و تفکر و غیرذلك ، چنانچه تمام اوقات شبانروز مستغرق آن باشد وهیچ وقت بازنماند که درآن بیکار باشند واگرنوعی کار که همه‌وقت توان کرد برای خود تعیین کنند برای‌همینکه اگربیکاری روی‌نمایددرآن حین این‌کار کنند چنانچه آن کارزمان بیکاری باشد پسندیده است، شنیده‌ام که حسین‌بن منصور رحمه‌الله در کشتی بود پیوسته عرقچینی که داشت میدرید وبازمیدوخت تابیکار نباشد وازسخنان اواست « هی النفس ان لم تشغلها شغلتك » در صحبت امیرغیاث الدین محمد که باز گردد انشاءالله اشارتی بضوابط این باب واورادواوقات کرده خواهد شدامابیشتر ایشان بگرد آوردن حال خود مشغول شوند تاچون آن برسد تمام مستعدآن‌شده باشند والله المستعان علی اتمام هذا الشان .

ای اخوان ایدکم‌الله ، جزءِ را اقتداءِ بکل باید کرد کل شماکه جهان است پیوسته درکاراست وبك نفس آرام ندارد شمانیزاقتداءِ باو کنید ، آسمان پیوسته‌درجنبش است وهرچه زیرآسمان دراست پیوسته‌درتغیر ، هواپیوسته درمراتب حرارت‌وبرودت حرکت کند ، هیچ دوساعت هوایکسان نباشد ازابتداءِ حلول آفتاب درجدی هرساعت گرمتر گردد تاحلول اودر وسط اسد وازآنجا پیوسته سردتر گردد تاابتدای جدی ،

همچنین است حال سایر اجسام سفلیه و آنچه مرکب است پیوسته درمراتب کون وفساد واستعدادات آن متحرك باشد یا روی بەشدن داشته باشد یا پوسیدن ، پنبه را چون کاشتند درمراتب نموافتد تا آن زمان که خشك شود بعداز آن روی به کهنگی آورد تا آن زمان که جامه از برافکنند « ومابعد ذلك » میوه‌ها ازخامی حرکت کند به پختگی وبازاز پختگی بپوسیدگی ساعت وقوف نداشته باشد مگر بحسب حس همچون استواء آفتاب . وازاینجااست که گفته‌اند که قماش همینکه از کارگاه فروگرفتند بنیاد کهنگی کرد. طبیعت حیوان پیوسته در حرکت باشد از طفولیت بشباب واز شباب به کهولت و از کهولت بمراتب شیخوخة واگرنه این حرکت بودی عمر پیدا نشدی که یکی رابیست سال بودی ؛ ومرکبات چون پوسید نه آنست که ازاین حرکت دست بداشت اورانیز در آن پوسیدگی حضیضی نوعی است وبتمادی مدت آنجا نیز اکوان وفسادات پیدامیکند اگرچه اسماء معتبره ندارد تا آن زمان که باز ماده نوعی از انواع معتبره گشت مثل آنکه میوه بپوسد وبازخاك شود آنگاه ازآن خاك درختی بروید واگر نیك تأمل کنند جسم مفرد درزیر فلك نتوان یافت الی ماشاءالله همه مرکبات است فی الحقیقه و دائماً در مراتب ترکیب ومزاجهای گوناگون متحرك است وآنچه آنرا مفرد گویند مفرد بالنسبه باشد که مادهٔ دیگر مرکبات گردد اگرچه درحد ذات خود مرکبی باشد « والله اعلم بحقایق خلقه » باری چنین دانید که جهان تمام درحرکت است وهیچ ذره نیست ازفراز فلك تاتحت الثری الا که ازآن ساعت که هست شده تا آن ساعت که نیست شود پیوسته در جنبش است وآرام ندارد .

وزمان عبارت است ازمقداراین جنبش چون میبینید که امتداد زمان رابریدن نیست باید که بدانید که این جنبش راباز استادن نیست نه باین معنی که آخر ندارد باین معنی که آنچه هست برسبیل اتصال است نیست که متحلل بەسکون گردد که اگر سکون در میان درآمدی زمانه بگسستی «ان فی ذلك لعبرة لاولی الابصار » . آیااین جنبش بردوام واین حرکت بی آرام راهیچ غایتی نباشد وضایع وعبث باشد لاوالله آنراغایتی خواهدبودو عبث وباطل نخواهد بود . «قال الله تعالی ماخلقنا السموات والارض و مابینهما لاعبین ما

خلقناهما الا بالحق ولکن اکثرهم لایعلمون ». لحظه‌ دل را صافی دارید و تأمل کنید تا باز وقت افتید که چه درد است که در جان جهان افتاده که چنین بسر پویان است آیا چه چیز را جویان است یا خود گمان ندارید که جهان را جانی است با آنکه میخوانید « تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ». عذر شما خواسته که این گمان دارید از این گمان باز آئید و جهان را از خود کمتر شناسید شما تا غایتی نیاندیشید و حرکتی نکنید چرا این گمان بجهان برده اید تا شما را جانی در تن نباشد آمد و شد میسر نگردد چرا آمد و شد کل را بی جانی میسر شناسید، گیرم که آمد و شد بی جان میسر است چگونه گفت و شنید بی جان میسر باشد، اگر این نیز ممکن است پس در بارهٔ یکدیگر نیز شك پیدا کنید که جان دارید یا نه، برای آنکه شما جان یکدیگر را بچشم خود نمیبینید از آمد و شد و گفت و شنید بر آن استدلال میکنید و ما بدین جان که جهان را اثبات کنیم جان عام خواهیم که مساوق هستی است نه آن جان که حکیمان آنرا اثبات کرده اند و آسمان را جانوری پنداشته اند، آمدیم باسر سخن چون جهان که کل است پیوسته در کار است شما نیز که جزئید پیوسته باید که در کار باشید که اگر کار نه خیری کردنی بودی کل شما آنرا نگرفتی.

ای اخوان، هر کاری را پاداشی است پاداش کار جهان شمائید تا پاداش کار شما همه خیر باشد، چنان دانم که جهان پوئید تا شما یافت اگر شما پوئید خدا را یابید که خلقت الاکوان لاجل الانسان وخلقت الانسان لاجلی. و مرادم از این شما کاملان شما است که ثمرهٔ شجرهٔ هستی را شایند بود. ای اخوان، به آن مقدار که غایت شما اشرف است از غایت جهان باید که جد شما افزون باشد از جد جهان لاجرم شیخ ابوالحسن خرقانی که حرقان ما را نیز از حرقان او نصیبی باد فرموده بر عرش طواف کردم تا فریشتگان یك نوبت طواف کردندی من چهل نوبت طواف کردمی از گرمی عشق. مرحبا ای شیر مرد راه حق و چابك سوار میدان ارادت « رضی الله عنك ». تو راز بید این راه رفتن نه ما افسردگان پژمرده و ناتوانان بازمانده را، اما در هر قافله که پشته سواران بر اسبان تازی پیش پیش روند بازماندگان نیز خرهای لنگ بچوب و سنگ از پی ایشان رانند.

لنگ و لوك و خفته شکل و بی ادب   سوی او میغژ و اورامی طلب
سایهٔ حق برسر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود

ای اخوان ؛ هان هان دست از این سلوك مدارید که فلك هزار دیده گشوده و بشما ناظر است که چه کار از پیش خواهید برد ، این بار را تا بسر حد انسانیت رسانید پیش از ین پیش نمیتوانند آمد اکنون نوبت شما است که این بار را از این جا بدرگاه برید . «انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان» ای اخوان . شنیده اید که ماهیان دردریا برای مردم دانا استغفار کنند قرة العین جهان شمائید جهان چگونه برای شما استغفار نکند ، ازآن شمارا انسان گفتند که مردمك دیدهٔ جهانید امانه هر کس شایستهٔ این اسم باشد .

اینکه میبینی همه نه مردم اند   اکثر آن گاو وخر بی دم اند

ای اخوان ، قدر خود بشناسید واحسن تقویم خودرا مبدل باسفل سافلین مسازید : آدمی راسر به آسمان آفریدند سر برزمین فرود میاورید که آنگاه داخل حیوان باشید یأکلون کما تأکل الانعام . ای اخوان ؛ شما دانید که خداوند سبحانه ابلیس را اذن داده که به نهیب هر چه تمامتر باسوار و پیادهٔ خود برشماراند و شما را ازجای بر کند اگر تواند . « قوله تعالی واستفزز من استطعت منهم بصوتك واجلب علیهم بخیلك ورجلك » . یقین دانید که چون این اذن یافته ازجانب او تقصیری نخواهد بود پس جزم دانید که اسبان راز ین کرده وعزم اجلاء شما دارد مردانه باشید و پای دارید و از جای مروید که الصبر عند الصدمة الاولی . خدای شما رایاری کناد وبر مقاومت شیاطین قوه بخشاد . «و حسبنا الله ونعم الوکیل .

☆(۸۱)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی اولیائی و اخوانی فی الله جمع الله لهم حسنات الدارین .

رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود (ان الفقر الی من یحبنی منکم اسرع من السیل من اعلی الوادی او الجبل الی اسفله) مردی بارسول الله صلی الله علیه وآله گفت یارسول الله من تورا دوست

میدارم فرمود « ان كنت تحبني فاعد للفقر تجفافا » اکنون چون شما محبت رسول الله صلى الله عليه وسلم واقتداءِ بسنت او پیش گرفته‌اید باید که تجفاف برای فقر آماده کنید و اگر موجبات زوال مال پیدا شود دل بد نکنید بلکه قوه و یقین شما باید که افزاید که نشانهٔ آنست که مگر محبت شما به محل قبول افتاده که آثار و خواص آن نمودن گرفته ، مردمان چون کسی را دوست دارند اموال واسباب اورا دهند و مرادات او حاصل کنند خدای عزوجل چون کسی را دوست دارد اموال واسباب ازوی باز گیرد ودر مرادات بر روی وی ببندد برای آنکه مردمان ظاهر بینند وخدای عزوجل ظاهر و باطن ، ایشان رعایت اول کنند و او رعایت اول و آخر ، مردمان چون فانی‌اند فکر ایام فانیه کنند وخدای عزوجل چون باقی است باقی گزینند «والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير املا » ای اخوان اعزکم الله واعان ، این جهان دار امتحان است یکی نگذشته که دیگری رسیده تا امتحان آخر که اشد امتحانات است دررسد و آن مرگ است ویقین دانید که هر کس که در این امتحان که اهون است پای ندارد و متزلزل گردد امتحان اعظم را تاب نتواند آورد ودردم مرگ صفاء مهر او باخدای عزوجل برجای نماند ، مقصود از این امتحانات آنست تارسوخ بنده درمحبت خدای عزوجل معلوم گردد و آنکه محبت او بهیچ سبب مبدل به کدورت نمیشود ، اکنون مردانه باشید وسخن آن عارف را پیشوای خود سازید که «والله لوقطعتني اربا اربا لما ازددت له الاحبا» .

ای اخوان ، سروران ما که روح وروان ما فدای ایشان باد مگر نشنیده‌اید که درجهان چگونه بسر برده‌اند ، سيدة نساءِ العالمين از بسکه آسیا بدست گردانیده بود دستش افگار شده بود وتمام خدمات خانه‌را بدست مبارك خود میبایست کرد از این معنی درتنگ بود خبر شنید که کنیزی چند نزد رسول الله (ص) آورده‌اند رفت که یکی را از ایشان درخواهد تا بوی بخشد مگر بعضی ازمشقت از او کم شود رسول الله (ص) اجابت نکرد و کنیز بوی نداد . ابوهریره گوید از گرسنگی درراه افتادمی چنانچه هر کس که برمن گذشت گفتی مجنون است ، سروران ما چنین گذرانیده‌اند ما را چه افتاده که چنین ناز و نازکی درسر داریم ، اذیت‌ها که ایشان ازدست کفار کشیده‌اند یاد آورید و

اگر ازظلمه برشما ظلمی رود ناشکیبائی نکنید ، امم سابقه چون گناه کردندی خدای عزوجل فریشتگان را بر ایشان گماشتی تا عذاب ایشان کردندی ازبرای حرمت رسول الله (ص) دراین امت چنان نفرمایدهم بعضی را ازایشان بر بعضی مسلط کند که «او نلبسکم شیعا ونذیق بعضکم بأس بعض» . اگر بیگانگانند آن تعذیب باشد و اگر آشنایانند تأدیب وتثبت وامید که شما آن آشنایان باشید که هرچه بشما رسد تأدیب وتثبت باشدو نشانهٔ این آنست که مصائب درشما موجب رقت دل شود نه موجب زیادتی قساوت، وموجب زیادتی اقبال برحق عزوجل شود نه موجب ادبار .

خلق را باتو از آن بدخو کنند تاتورا ناچار روآن سو کنند

ای اخوان اید کم الله واعان ، ابن مسعود (رض) فرموده «الفقر والغنی مطیتان لاابالی ایهما رکبت» اگر فقر روی نماید گویند مرحبا بلطف الله به شکر آن قیام نمایند و دیگران را در آن هدیه باخود شریك سازید که الهدایا مشترکة ، اما اکثر مردمان بر خلاف این اند چون نباشد جزع کنند وچون باشد بخیلی کنند « قال الله تعالی ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا » ای اخوان ، تنافس مردان بر سرچنین اخلاق حسان است ، فقروغنی برایشان یکسان است ، سابق پیش ایشان آن کس است که دراین اخلاق سابق است چون مردمان برسرمتاع دنیا مسابقه کنند شما بر سر کسب این اخلاق و ملکات مسابقه کنید « قال ربکم و لکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات » آری :

هرکس وکاری دگرهرخروباری دگر هردل ویاری دگر بنده وسودای او

والسلام علی الاخوان ورحمة الله وبرکاته .

☆(۸۲)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد ! اینکه بعضی مردمان بر کسی گماشته میشوند که زیادتی وظلم کنند خیریست که عمداً واقع میشود ازجانب خداوند عزوجل برای امتحان آنکس تامقدار صبراومشاهده شود « قال الله تعالی و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربك

بصیرا » یعنی گردانیدیم بعضی ازشمارا مر بعضی آزمایش آیا صبر میکنید و خداوند تو بینااست یعنی میبیند که ظالم است و که مظلوم ؛ ومیبیند که مظلوم چگونه صبر میکند لاجرم زودا که جزاء صبر مظلوم بمظلوم دهد وجزاء ظلم بظالم . ای ولی من ، چون کسی ظلم کند اگر این کس درمقابل ایستاد خدای عزوجل کاراورا باوبازمیگذارد وچون او درمقابل نایستاد خدای عزوجل کینه خواه او است .

گر بدانی قدر روز نیستی هرچه آید در برابر نایستی

ای ولی من ، خدای عزوجل عفواست وعفورا دوست میدارد ، کسی که باتو بدی کند چه باشد اگر تو اورا عفو کنی وخدای خودرا ازخود خشنود سازی ؛ بنده را سر و کارجز باخدای خود نباید باشد وجز بجستن رضای او مشغول نگردد ؛ چون عفو موجب خشنودی خداوند است پس آنکس که تقصیر میکند حقی براین کس دارد برای آنکه بی تقصیر عفو صورت نبندد وعفو وسیلهٔ رضای خدا است عزوجل : پس اگر او تقصیر نکردی مارا آن وسیله بدست نیامدی ای ولی من ؛ اینکه جماعتی گویند ما حیف نمیتوانیم کشیدن سخنی شیطانی است حیف میباید کشید تامهر خدای عزوجل براین کس جوشیدن گیرد که مهر خدای ورحم او بر آن کسان است که ازمردمان برایشان حیف میرود ، ای ولی من ؛ دقیقهٔ میگویم از اسرار عارفان آنرا بفهم ونگاهدار ، هر کس که بر کسی غالب میشود بقوتی الهی که باوی همراه میکند غالب میشود برای آنکه خلق را قوهٔ غلبه نیست ومغلوب قوهٔ الهی شدن هیچ عار نیست ؛ درباب این را که از کنوز حکمت است که خدای عزوجل بعارفان داده . ای ولی من ، اما سنة الله براین جاری است که چون از طرفی نظر قهر فرماید ازطرفی دیگر بلطف آنرا جبر کند اگر بیند که او از مقهور شدن عار نداشت وبمسکنت که وصف خاص عبد است آنرا تلقی کرد نه بکبریا و جبروت که وصف خاص الهیه است . ای ولی من ، خلق را درمیان مبین حکمت خدای را بین که از وراء حجب درجلوه است .

این سببها برنظرها پرده هااست که نه هر دیدار صنعش را رواست
دیده ای باید سبب سوراخ کن تاسبب را بر کند از بیخ وبن

ای ولی من ؛ وصیت خدا را بشنو « والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس » خشم را فروخور واز مردمان عفو کن . ای ولی من ، رسول الله (ص) فرموده « المؤمن الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم خیر من الذی لایخالط الناس ولایصبر علی اذاهم » . یعنی مؤمنی که با مردمان آمیزد و بر اذیت ایشان صبر کند بهتر است از مؤمنی که با ایشان نیامیزد و بر اذیت ایشان صبر نکند « وفق الله حبیبی لصلاح الدارین » .

☆(۸۳)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) قال الله تعالی نسوا الله فانساهم انفسهم . من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین زادهم الله اخاءً ووفاءً وصفاءً

دوش نامه نوشتم بعزم آنکه بر همان اقتصار کنم برای عذری که در آن نامه مذکور گشته باز امروز این نامه دیگر، خدای عزوجل آسان کرد وبنوشتن آمد با دیگر نامه‌ها ، گوش بآن دارید و متوجه شوید که ان الله یلقن الحکمة علی السنة الواعظین بقدر همم المستمعین . باخوان پوشیده نیست که هرچه آدمی به‌آن ملتذاست آنرا خواهان نیست الا برای آنکه آن چیز ملایم اواست وملایم شیء چیزی است که مناسب اواست پس روشن میشود که هرچه آدمی جویای آنست برای مناسبتی استکه آن چیز باذات اودارد وچیزیکه اشیاء برای مناسبت با او محبوب و مرغوب گردد آن چیز خود بطریق اولی محبوب ومرغوب باشد بلکه محبوب و مرغوب بالذات نباشد جزآن خیر وچیزی که مناسبت با آن داشته باشد بالعرض محبوب گردد و محب در حین غیبت محبوب بالذات با این چیز تسلی جوید همچون تسلی محب بخط محبوب وثوب او یاصورت او که بر جائی نقش کرده باشند ، و چون محبوب حاضر گردد از آن استغناء افتد چنانچه بعین ازاثر مستغنی شوند وبعیان از خبر ؛ پس روشن شد که محبوب ومرغوب آدمی نیست جزذات او وسعادت ولذت او نیست جز ادراك ذات خود والتذاذ بهرچه به‌آن ملتذاست برای آنست که ذات اواز او پوشیده گشته و مشتاق ذات خویش است وبرآن لوایح ذات خویش میبابد وبوی خود ازآن میشنود ساعتی سردر پای آنها مینهد ببوی خویش چنانچه مجنون روی در پای سگ کوی لیلی

مالیدی و بردر ودیوار او بوسه دادی ،آدمیان راهمه این قصه واقع است اما نمیدانند. همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت کشف سر انسان کردم برای کسی که بداند ودریابد. ای اخوان، اگرچه آدمی باشیاء تسلیتی فی الجمله مییابد اما آتش شوق او تمام فرو نمی‌میرد، هیهات اگرچه بهوس ماست مهتاب لیسندا ماسیری نیاورد با آنکه این مهتاب نیز تا دیدی فرورفت چون بساط هستی طی کنند و زمین و آسمان درنوردند و «من مات فقد قامت قیامته» آنگاه چه تسلی جوید نه خود رایابد و نه چیز که بوی خود از آن شنود، آه از آن وحشت که اوراروی نماید، وای از آن آتش که در درون او افروخته گردد.

عشق ار بشدی چو میشدی جان کاری نبدی چو عشق آسان
اینست بلا که عشق جان نیست ویندرد که عشق جاودانیست
دردیست هوا که رفتنی نیست سریکه بخویش گفتنی نیست
درخاك ببین که تاچه غمهااست درپردهٔ او چه جان شیدا است
این عشق که درجهان فانی است نو باوهٔ ورد آن جهانی است
در مقدحه است آبش اکنون تا گاه آرد همه شبیخون
بر تربت عاشقان ز بس تاب از دود گشایدت ز چشم آب
هر سنك که آتشی در آن است آنسنك ز خاك عاشقان است
هر گل که بخون عذارتر کرد آن آب زچشم عاشقان خورد
خاك از دم آتشین گذارد دود از سر آسمان برآرد
مگشای سرش که دود آن سوز ترسم که جهان کند سیه روز

جانم فدای آنکس باد که معنی این ابیات دریابد که هریك کنجی است از کنوز عرفان. ای اخوان، حقیقت حال را برای شما باز نمودم و برهان روشن آنرا مبین ساختم تا درکار خویش مستبصر باشید، اکنون بر خیزید و تدبیر کارخود کنید پیش از آنکه آتش سوزناك ازمقدحه وجود شما بیرون جهد و ناگاه شبیخون آورد هل ینظرون الاالساعة ان تأتیهم بغتة. وتدبیر کار آنست که خود را از آنجاکه خودید دریابید بی

پردهٔ اکوان والوان تاچون این حجب از پیش برخیزد نابینانمانید.

خوی کن بی‌شیشه دیدن نوررا تاچوشیشه بشکند نبود عمی

هرکس که اینجا باخود رسید رسید و هرکس که اینجا با خود نرسید محروم جاویدشده من کان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی واضل سبیلا». حقیقت حال باشما گفتم وشما راآگاه گردانیدم وچون مرا بر شمامنتی نباشددر آن آگاهانیدن شمارا خودبر من منتی نیست در این کار کردن، اگر بکنید خود رااز عذاب جاوید رهانیده باشید و اگر نکنید عذاب خود ازروی کسی شرم نمیکند وآدمی راچنانچه شرط است فرو میگیرد. چه غم آتش راکه تو هیزم شدی. «و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون». و السلام علی الاخوان و رحمة الله.

☆(۸٤)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید اعانه الله وایده وهداه وسدده.

مقصود از نفی خواطر نه آنست که خواطر باسرها منتفی گردد تاحالتی روی نماید شبیه بیهوشی، مقصود آنست که آنچه رفتنی است برود وآنچه ماندنی است بماند وشرح این آنست که خواطردوقسم است بعضی رسل غیب است که از معادن فعل الهی انبعاث مییابد وروی بغایتی دارد وبعضی احادیث نفس است که دل به آن مشغول میدارد چنانچه دایه طفل رابافسانه مشغول کند واین هردو نوع بهم ممزوج است اماقسم اول رزین است ومتین وقسم دوم خفیف است وواهی، همه رادرهم بباد میباید داد آنچه دانه است ورزین بتك می نشیند وقرارمیگیرد وآنچه کاه است وسبك بباد میرود وناچیز میگردد، وقسم اول بازدوقسم است برای آنکه یاازمعادن لطف منبعث شده وداعی است بخیر یاازمعادن قهر منبعث شده وداعی است بشر، اگراول است آنرا بصبروطاقت استقبال میباید کردو بمقتضی آن مسارعت کردن. واگردوم است بخوف وتضرع پیش میباید رفت مگرهم او که فرستاده آنرا بازخواند. قرهٔ بشرطاقت مقاومت باآن ندارد «فلولا اذ جائهم بأسنا تضرعوا» اعوذ بك منك اینجاباشدواینجامحل ظهورتوفیق و خذلان است. اگر توفیق

درکار آید خاطری معارض آن ازمعادن لطف انبعاث یابد که دافع آن گردد و اگر فرو گذاشت شود آن خاطرقهری حکم خویش براو براند و هیچکس دست پیش آن نتواند آورد ومن یضلل الله فماله من هاد. ودرحین ذکرملاحظهٔ معنی لااله الاالله که نفی شرك است باید کرد وهیچ دیگربآن ضم نباید کرد، اما سالك باید که شرك عام نفی کند که شامل جلی وخفی هردوباشد چنانچه محصل معنی لااله الاالله این باشد که هیچکس و هیچ چیزسزاوار آن نیست که رکون دل بسوی اوباشد جزخدای عزوجل. سلام برسید اخوان باد هرجا که باشد وبرسایراخوان. بنا بر بعض اعذار که مانع سهولت کتابت است ازمکاتیب بهمین یك قناعت رفت آنرا برقلت شوق محمول ندارند ونه ازاین باب شمرند که جوش نطق ازدل دلیل دوستی است وبستگی نطق از بی الفتی است که الفت بغایت مستدام باد. والسلام علی الاخوان اجمعین

☆(۸۵)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله ونصیری الی الله حبیب قلبی الامیرمحب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله واید.

جدجدید که در فرمانبرداری خدای عزوجل وسلوك سبیل او از جانب خدای عزوجل کرامت شده و تنبه و بینه که بخاطرافتاده خدای را عزوجل برآن عطا شکر گذارد وطلب تثبیت وازدیاد کرد، مثال که بخاطرمبارك آمده که بعضی در امور دنیا نادان ودخیل اند وبعضی ماهروحاذق وطایفهٔ اول راراهی باستقامت وانتظام امر دنیا نیست جزمتابعت طایفهٔ دوم مثالی مطابق است، کار آخرت نیز بعینه همچنین است حکمت خدای چنین اقتضا کرده که بیواسطه بینائی درکار آخرت بعضی راباشد ازبنی آدم ودیگران هرکس که باو بپیوندد بواسطهٔ او بینا گردد والانابینا وبیراه بماند چنانچه درتن آدمی همهٔ اعضاء بینانباشد همین چشم بیناباشد امادیگراعضاء چون باچشم پیوند دارند همه به بینائی اوبیناباشند اگردست بینانبودی بسوی آتش رفتی واگر پای بینانبودی بچاه رفتی اماچون ازدست تمیز یابیم که آب گیرد و آتش نگیرد واز پای تمیز یابیم که بزمین رود وبچاه نرود دانیم که دست وپای بینایند اما ببینائی چشم نه ببینائی خویش، همچنین

بنی آدم بعضی بمثابهٔ دیده‌اند بینائی کار آخرت بایشان قایم باشد و بعضی دیگر که بایشان پیوندند وبا ایشان متحد شوند تامجموع همچون شخصی واحد باشند اوبجای دیده و دیگران بجای دست وپای ببینائی او بیناباشند این دوطایفه رستگاران واهل بصیرت و تمیزاند . «ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب» . اشاره بطایفهٔ اولی است . «اوالقی السمع وهو شهید» اشاره بطایفهٔ دوم وطایفهٔ سوم باشد که نه دیده باشند و نه بادیده پیوند کنند ایشانرا در کار آخرت هیچ تمیز نباشد و آتش و آب آنجارا ازهم جدا نتوانند کرد و نشیب وفراز آنجا ازهم نشناسند لاجرم کورانه درچاه هاویه افتند . «هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون انما یتذکر اولوا الالباب» و کنتم ازواجاً ثلثة که درقرآن مجید مذکور است اشاره باین سه گروه است ، گروه اول که بمثابهٔ دیده‌اند ایشانرا سابقین گویند و مقربین وعبادالله ، وطایفهٔ دوم که بمثابهٔ دست وپای ایشان‌اند وبفرمان ایشان درکار ، ایشانرا اصحاب یمین واصحاب میمنه وابرار گویند وطایفهٔ سوم که نه دیده‌اند و نه بادیده پیوسته ایشانرا اصحاب شمال واصحاب مشأمه وضالین گویند . وخدای عزوجل در بهشت سه چشمه آفریده برای طایفهٔ اولی یکی چشمهٔ زنجبیل وآن ایشانرا از آن جهت باشد که سابقین‌اند ویکی چشمهٔ کافور وآن ایشانرا از آن جهت باشد که عبادالله‌اند ویکی چشمهٔ تسنیم وآن اشرف چشمه‌هاست وآن ایشانرا از آنجهت باشد که مقربین‌اند ، وطایفهٔ دوم را ازصرف آن چشمه‌ها آشامیدن نباشد اما نصیبی از آن بایشان رسد بحسب پیوندی که باطایفهٔ اولی دارند چنانچه فرموده «ان الابرار یشربون من کأس کان مزاجها کافوراً عیناً یشرب بها عبادالله» . یعنی ابرار می آشامند ازکاسهٔ که آمیخته باشد بکافور که چشمه ایست که عبادالله از آن آشامند وهمچنین فرموده ویسقون فیها کأساً کان مزاجها زنجبیلا . ونفرمود که زنجبیل چشمه‌ای است که عبادالله از آن آشامند برای آنکه بقیاس باسابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم چون درسورهٔ دیگراست در آن باین معنی هم تصریح فرمود که «مزاجه من تسنیم عیناً یشرب بها المقربون» والسلام علی ولیی .

☆(٨٦)☆

«بسم الله الرحمن الرحیم» من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی و حبیبی حقا

الامیر رکن الدین حسن. لنگ ولوك راه خدای رفتن بهتر است که چست وچابك واهی دیگر ازبی نشاطی نرسند که بی نشاط این راه رفتن اعتماد را به میشاید از بانشاط رفتن برای آنکه نشاط موافقت نفس است بادل پس کسی که به نشاط میرود بمدد نفس سلوك میکند ونفس سریع الملال است آمن نمیتوان بود که تقاعد کند وشخص چون بقوهٔ او میرفته از سیر باز ایستد اماچون بی نشاط سیر میکند واستغناء ازمدد نفس واین نشانه نیك است برای آنکه اگر نفس مدد میکندفبها واگر مدد نمیکند دل او بمجرد قوهٔ خویش متمکن است ازسیر ؛ پس ثبات چنین کس مرجواست . ای ولی من . «من قرع باباً ولج ولج » .

گفت پیغمبر که چون کوبی دری — آخر از آن در برون آید سری

سایهٔ حق برسر بنده بود — عاقبت جوینده یابنده بود

ای ولی من !

گرز طلب دست ندارد مرید — عاقبة الامر بیابد مراد

ای ولی من ! بی صفاو صفائی برطرف میباید کرد ، ثبات قدم شیوهٔ مردان است ، صفا متنشط طبع سالك است ونزد بالغان راه ازرعونات معدود است . ای ولی من؛ محب تاجویای وصل است هنوز درمحبت خام است ؛ سروکار محب بامحبت است ، لسان حال محب این باشد که :

خواهی بوصال کوش خواهی بفراق — من فارغم ازهردو مراعشق توبس

ای ولی من ، مرید بوده که سی سال سلوك کرده ویك ذره صفا درخود نیافته اما چنان دان که صفاها همه برای او ذخیره شده به یکبار پیش اوخواهد آمد ، صفارا مان وفارا گیر ؛ صفاحظ تواست ازمحبوب ووفاحظ محبوب است ازتو ؛ امروز تواورا باش که فردا اوتورا خواهد بود « من کان لله کان الله له » .

کان لله بودمی در ماضی — تا که کان الله پیش آمد جزا

ای ولی من ؛ خدای توشکور است «وماکان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم » ای ولی من ؛ کس درمعامله باخدای زیان نکرده مترس ودل قوی دار وازجای مرو ای ولی من ، بخدای تو که اگر تمام لذات جهان مرا دهند باعمری جاوید که یك ذره

درداوازمن بخرند نفروشم ، درد اوبهتر است ازدوای دیگران و مردهٔ او بودن به که زندهٔ جهان .

درعشق اگربی‌جان‌شوی‌حال وجهانت من بسم
گر دزد دستارت برد من رسم دستاری کنم

ای‌ولی‌من ما‌اساس‌کارانه برمرادنهاده‌ایم برنامرادی‌نهاده‌ایم اگرمرادپیش آیدچیزی است که‌براه‌بازیافته‌ایم‌واگرنامرادی‌باشدآن‌خودبراصل‌واقع‌است، ای‌ولی‌من‌ما‌باین‌راه باعتماد خدای میرویم وبقوهٔ اومستظهریم نه بقوهٔ ، خود ، چشم داریم تامرحمت‌اوچه میکند ، انتظار الفرج عبادة گفته‌اند ، انتظاری میکشیم تاچه پیش آید . ای‌ولی‌من، دری دیگر نداریم که اگراین‌درنگشایندآن دربکوبیم ، بهمه‌حال دری‌میکوبیم .

ای ولی‌من ، حقی پیش کسی نداریم که بناز آنرا بجوئیم ، «یاایها‌الناس انتم الفقراء الی‌الله والله هوالغنی الحمید » نیازمند ومحتاج ودردمند وبی‌علاج افتاده‌ایم . ای ولی من ، مابنده ایم بنده‌را بندگی باید کرد کار خدای خدا داند«وافوض امری الی‌الله ان‌الله بصیر‌بالعباد » والسلام .

(۸۷)

(بسم‌الله الرحمن‌الرحیم) من عبدالله قطب‌بن محیی الی ولیی وحبیب قلبی الامیررکن الدین حسن جعله‌الله من‌الصالحین .

بخدای که چون درآسمان نگرم ابروباران بینم مرا ازآن آن روی نماید که ملوك درلذات خودچنان‌چیزهرگز نیابند . ای‌ولی‌من ، قدرشناسی نعمت‌پیدا می باید کردنه‌بسیاری‌نعمت که‌برهر کس‌چندان نعمت‌خدای هست که اگرقدر شناس آن باشد اوراکافی‌است « وان‌تعدوانعمة‌الله‌لاتحصوها » درشأن‌همهٔ‌افرادناس‌است‌حتی گدایان که برلب جویها گدائی کنند .

ای‌ولی‌من ، چون‌نعمت فوق‌احصاءِ است کسی که نعمت برخود شناسد مستغرق آن میشود چنانچه نعمت‌بالای اواست و چون نعمت براوافزود چه تفاوت که اندك افزاید یابسیار ، چون‌آب بالای سردرآمد خواهی یك نیزه بالاباشد خواهی‌هزارنیزه

پس دراین مقام کثرت وقلت نعمت یکسان میشود برای آنکه اگر کثیر است و اگر قلیل که بالای پایهٔ ادراك واحصاء است ؛ درباب این دقیقه‌را که ازمواهب حکمت است.

ای ولی من ، اگر مرد صحیح است یك جرعه آب اورا سیراب کند و اگر مستسقی است هزار مشك اورا کفایت نکند ، پس وظیفهٔ مستسقی آنست که علاج کند تا صحیح شودنه کوشش کند که آب بسیار بدست آرد ، اماچه گوئید اگر با آنکه مستسقی است مجنون نیزباشد کجا مهتدی باین تدبیر خواهد شد ؛ ابناءِ دنیا آن مستسقی‌اند که بااستسقا جنون نیز دارند جزاستکثار نعمت طریقی پیش نمیگیرند ؛«هیهات لایملاءِ جوف ابن آدم الاالتراب» ،

کاسهٔ چشم حریصان پرنشد تاصدف قانع نشد پردر نشد

ای‌ولی من ؛ در نامه نوشته بودی که مدتی است تاصفا در خود نمییابم ، چون ازخدای روی باخود آورند ازصفا باکدورت آیند ، پشت برخود کن‌وروی باخدای آر که درآن جانب غیرصفا نیست ، کدورت پیکرنفس است وصفا پیکرلطف‌خدا ، چون روی بخدا کنی صفا بینی ، وچون روی‌بخود کنی کدورت یابی.

ای‌ولی من ، خدای تورا هیچ در بایست هست ؛ پس‌شادزی که کسی‌راکه چنان خدای باشد نشاید که غم‌خورد ؛ والسلام ورحمة‌الله

☆(۸۸)☆

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) من عبدالله قطب‌بن محیی الی‌ولیی‌وحبیبی وخلیلی الامیرشمس الملة والدین ابی‌سعید.

این‌عمربهروجه که‌هست سرخواهدآمد ، اگربنوعی باشد که مثمرخوشی باشد درعمردوم اولی‌باشد ، تجربهٔ حال‌این زندگانی مارا افتاده ودانسته ایم که برکس گوارا نمیشود کوشش کردن کدآنرا بصلاح دارند آهن‌سرد کوفتن است از پی آن باز میبایدشد که بصلاح وفساد آن زیاده مبالات ندارند ـ کاری که کران ندارد آغازمکن ـ دست باصلاح دوم میباید گرفت که صلاح پذیراست مگرازآنجا گشادی بشود ، کار جهان آزموده‌ایم ودانسته که ؛

وجود اینجای بی‌خوف عدم نیست　　　　و گر لذت بود بی‌صد الم نیست

چون چنین است جز آنکه دست از او بداریم و پی کاری دیگر گیریم ، از خرد دور است لا یلدغ المؤمن من حجر مرتین .

چندان کت آزمودم از تو نبود سودم　　　　من جرب المجرب حلت به الندامة

هر کس که با اینهمه جفا که از جهان میبیند از پی آن باز نشود و فکر کاری بهتر از آن نکند به‌دون همتی و دنائت بر او حکم باید کرد و رذالت و فرومایگی .

هر که را یك ذره همت داد دست　　　　کرد عالم را از آن یك ذره پست

اهل دنیا بی‌همتان و پستانند ، دنیا صد مشت بر دهنشان میزند آنگاه یك لقمه حلواشان میدهد از حرص آن یك لقمه حلوا آنهمه خواری قبول میکنند و با این رذالت و فرومایگی خودرا بزرگان جهان میدانند ؛ تف بر این بزرگی .

بین که برعکس اسیر این جهان　　　　نام خود کرده امیر این جهان

صدر پنداری و بر در مانده ای　　　　تخته‌بند است آنکه تختش خوانده‌ای

بزرگ جهان آنکس است که از غم جهان آزاد است ، غم و شادی جهان را بپولی نمیخرد و یك جو منت پذیر جهان نیست « اللهم اجعلنا منهم » .

ای ولی من . جهان آدمی را همه از این میترساند که اگر طلب کار من نکنی زخم بر تنت زنم برای آنکه دست او جز بر تن آدمی نیست ، جان آدمی نه از این جهانست ، «و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی » تن را بدست جهان باز میباید داد تا هرچه خواهد باوی کند که آدمی جز این تن است جان از آن بتن آمد تا بوسیلهٔ تن آیات خدا بیند و از آیات باسوی او رود که اول در شهود نور ذات غرق بوده و حظ از آن نمی‌یافته اما چون دوم بار از آیات باسوی ذات رود حظ از آن بیابد اکنون بدولت هدایت محمد (ص) بنور ایمان رسیدیم و از آیات باذات آمدیم تن اگر خواهد باش و اگر نخواهد مباش ، عطیهٔ جهان درحق ما جز این تن نیست اینهمه تطاول او بر ما برای این است ؛ عطای خودرا گو باز ستان و برو که احتیاج به آن نداریم تا آن زمان که خداوند ما این تن را آن جهان سازد و با ما دهد. والسلام .

☆(۸۹)☆

(بسم الله الرحمن الرحيم) من عبدالله قطب بن محيى الى حبيبى الامير شمس الملة والدين ابى سعيد ايده الله عمر بغايت عزيز و گرانبها است ومال نيز بمشقت تمام بدست می‌آيد ؛ ندانم كه مردمان را چه افتاده كه عمر و مال خويش صرف ميكنند در چيزيكه با ايشان باقى نميماند عجب بيحرفه و نادان اند ، آنچه با مردمان باقی نميماند چيست حظوظ عاجل است هرچه در آن صرف كنند اگر چه اندكی باشد اسراف است «انه لا يحب المسرفين» وهرچه براى خدا صرف كنند ودر آن نيتی الهی داشته باشند غبطه است اگرچه بسيار باشد «ان الله لايضيع اجر المحسنين» .

ای حبيب من ؛ هرچه برای خدا كنی بكن ومترس اگرچه بذل نفس باشد «به سكون فاء» وهرچه نه برای خدای كنی مكن اگرچه بذل نفسی باشد «بفتح فاء» وبدان كه اكثر مردمان عكس اين افتاده اند بسيارى كه درراه هوا صرف كنند اندك شمارند واندكی كه درراه خدای صرف كنند بسيار دانند كه اكثر خلق در ضلال اند .

ای حبيب من ؛ اميدوارم كه تو وجماعت اخوان مگر از آن قليل باشيد اما خواست ماچه سود مگر شما خود خواهيد وخواست من و شما چه سود مگر خدای خواهد . ای اخوان ؛ اگر دل اينراه رفتن داريد بتنها روی دل بنهيد كه اينراهی است كه سالكان آن قليل اند و كمياب .

روی در روی خود آرای عشق كيش　　نيست ای مفتون تورا جز خويش خويش

ای اخوان ، بوعده‌های خدا دل شاد داريد و بنشاط آن اين راه ميرويد «ان الله لا يخلف الميعاد» . بخدای شما سوگند كه تا پيغمبران صفت عالم الهی كرده اند نان وآب جهان بر كام من تلخ شده وعيش ولذت اين عالم بر من منغص شده دلم درسينه تپان است برای آن همچون مرغ در قفس نان وآب وخورد وخواب جهان بر من حرام تا خود را بآن جا رسانم ، وشما برادران الهی نيز همين عزيمت مصمم داريد چنانچه هيچ شما را از آن باز نتواند داشت ويار و ياور و رفيق وهمدرد باشيد تا اين راه بپايان رسانيم بتوفيق خدای سبحانه و السلام عليكم .

☆(۹۰)☆

(بسم الله الرحمن الرحيم) من عبدالله قطب بن محيى الى وليى فى الله وحبيب قلبى الامير محب الملة والحق والدين الشيخ محمد نصره الله وايد وقوم وسدد .

نزد فسادزمانه دفع ظلم ازخود ممکن نیست جز بارتکاب ظلم برای آنکه دفع ظلم بتشبث بحکام میشود وازاعوان ایشان شدن وحکام دراین روزگار ظالمانده کس که ازاعوان و کسان ایشان شد لازم است که وسیلهٔ ظهور بعضی ظلمهای ایشان گردد. پس اگرشخص خواهد که مظلوم نباشد طریقی به از آن نیست جز آنکه ظالم باشد و چون امردایرشود میان آنکه مظلوم باید بود یا ظالم ، اولی آنکه اختیار مظلومیت کنند برای آنکه مضرت مظلومیت دردنیااست ومضرت ظالمیت در عقبی ، و مضرت عقبی اشد وادوم است از مضرت دنیا؛ این است که مؤمنان رادست بسته وبکنج نشانده واگرنه این رشد که ظالمان دارند وبه آن خود رامتمکن ساخته‌اند ازظلم بر مردمان کردن وکارخود آزمودن وساختن مؤمنان نیزدارند اماخدای وعذاب آخرت نمیگذارد که ایشان آن رشد بکار آورند و کوتاه دست ومحروم بکنج نشسته‌اند .

خود نشان مؤمنی مغلوبی است   ایک در اشکست مؤمن خوبی است

ای ولی من ، ای حبیب من ، اگرروزهمین امروزبودی بد میبود اماروزی جز ازاین روزدرعقب است که ظالمان آنجاظلم نتوانند کرد ودست بسته وخوار ونگونسار باشند ومؤمنان اگر امروز دست بسته وعاجزند غم نیست چون آنروز دست گشاده وسرافراز باشند برحمت خدای واگرظالمان امروزدست خود یافته‌اند وهرچه میخواهند بامؤمنان میکنند هم نه باسودی‌اند چون آنروزدست بسته درسلاسل واغلال و خزی و نکال خواهندبود « ولاتحسبن الله غافلا عمایعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار » .

ای ولی من ، چه مضایقه است ما راکه خدای عزوجل ایشانرا بر ما مسلط سازد تا برما ستم کنند وبدان سبب ایشان سزاوارجهنم شوند ومابعوض آن ستمهای ایشان سزاوار بهشت ورحمت شویم بیک کارهم دوزخ آبادان شود وهم بهشت معمور

«ان الله عزیز حکیم» .

ای ولی من ! هرستم که از ایشان برما میرود بعین خدای ماست یعنی خدای ما می بیند پس غم نیست . «ان الله عزیز ذوانتقام»

ای ولی من ؛ ابن مسعود رضی الله عنه گفته «الدنیا کلها هموم فما کان منها من سرور فهو ربح» . یعنی دنیا همه غم و اندوه است اگر چیزی از آن شادمانی است آن سودی است زاید بر مایه، مؤمن بر خود نهاده که این یك زندگانی بتلخی بگذراند «ولیس وراء عبادان قریة» ، بالا تر از سیاهی رنگی دگر نباشد

ماچو دادیم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر

کار بر کافران سخت است که جز این زندگانی زندگانی گمان نمیبرند و هر امید که دارند باین زندگانی دارند لاجرم نا امید و پژمرده باشند و در لگد کوب حوادث ذلیل و درمانده اما مؤمن اینهارا وزنی ننهد اگرچه اورا بمقاریض پاره پاره کنند ؛ زهی داغ که مؤمن بردل دنیا مینهد که هرچند باوی بیداد میکند رام او نمیشود و سر پیش او فرود نمی آورد و آن بیداد او را وزنی نمینهد . ای دنیاء دنیه برو پیش کافران که بندگان تواند از لطف تو برافروزند و از قهر تو فرو میرند ، مظهر لطف و قهر تو ایشان باشند ، مؤمن تو را وزنی ننهد نه بلطف تو بر افروزد و نه از قهر تو فرو میرد او بندهٔ خدای است سروکار بالطف وقهر خدای دارد و هیهات که خدای او جز لطف بفرماید «ان الله رؤف بالعباد» والسلام .

☆(۹۱)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوین الاعزین الغیاثین الکریمین المحمدین کان الله لهما .

آنچه عمداً شخص کند جز خدمت رب العالمین نباید که باشد که دیگر چیزها که ضرورت قوام است بی تعمدی واقع میشود . واز آنجهت فوتی لازم نمیآید و اگر در جهان مشقتی میرسد آن نه بر اصل است برای آنکه بناء جهان بر تعب و نامرادی است اگر شادی روی نماید چنان دانید که بر اه باز یافته اید .

ای برادران من ، شرم دارید که با وجود خدای عزوجل شما بچیزی دیگر ملتفت باشید وچیزی دیگرجوئید ، ملاز. آستانهٔ محبت وعبادت او باشید واگر چه جان شما برسراین رود .

ای برادران من ، جانی که ازخدای یافته‌اید اگر برای خدای برود چه غصه است خدای به‌آن احق است همان بهتر که درکارخدای رود شماچه میخواهید که‌میان ازطرفی برمندید .

ای برادران من ، جان وجهان برای آنست که برای خدای عزوجل صرف شود اگر نشودضایعی باشد وچیزی ابتر که غایت آن بر آن مترتب نشده همچون قلمیکه هرگز بآن چیزی ننویسند وکاردیکه هرگز به‌آن چیزی نبرند ، بپناه خدای روید ازآنکه شمادروجود ازضایعان نباشید والسلام علیکما ورحمة‌الله وبرکاته .

☆(۹۲)☆

(بسم‌الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی‌الی الاخوان الالهیین کثرهم‌الله وبارك علیهم‌اجمعین .

بامساکین متواضع باشید که من تواضع لله رفعه‌الله ، و با متکبران تکبر که التکبرمع‌المتکبرصدقة« وبامنافقان بسر برید که «یخادعون‌الله هوخادعهم»وباصادقان صادق باشید که«من‌غشنافلیس‌منا » واخوان بایکدیگرمحبت ورزند تاازوحشت‌جهان آمن باشند وترس واندوه بشماراه نیابد که‌الاان اولیاءالله لاخوف‌علیهم‌ولاهم‌یحزنون وچون مردمان بعداوت شمابرخیزند دل قوی دارید وپناه بخدا برید که «الذین قال لهم‌الناس ان‌الناس قد جمعوالکم فاخشوهم فزادهم‌ایماناًوقالواحسبناالله ونعم‌الوکیل» چرا‌ایمان ایشان افزود برای‌آنکه مثل مؤمن مثل نعامه‌است که چون باد از پیش روی‌آید تیزرود ،آری ، خاصه محبت صادقه آنست که هر چه برای اطفاءِآن کنند سبب زیادتی‌اشتعال‌آن شود همچون آتشی که در گرفت هر چه درآن ریزند که‌آنرا فرونشاندآتش در آن‌افتد وآنرانیزباآتش سازدلاجرم‌سبب زیادتی‌مادهٔ او باشد ومزید قوه و اشتعال او گردد ، محبت صادقه در این باب خاصیت‌آتش دارد اکنون اگر

محبت شما صادق شد نشانش آنست که ملامت لایم وعداوت عدو نیافزاید آنرا الا قوه و ازدیاد وحدت واشتعال کما قال :

سخت تر شد بند من از بند تو عشق رانشناخت دانشمند تو

و یك سبب دیگر مر افزودن ایمان ایشان این بود که هر کس که بحق راه خدای میرود البته جماعتی بعداوت او برمیخیزند «سنة الله التی قدخلت من قبل ولن تجد لسنة الله تبدیلا» چون قیام مردمان بعداوت خود مشاهده کردند اینمعنی دلیل شد برصدق طریقهٔ ایشان وآنکه بحق راه خدای میروند هر آینه ایمان ایشان افزود و اعتقاد ایشان بسداد طریقه خود مؤکد گشت ودر امر خود ایشان را زیادتی یقین و استبصار ووثوق واعتماد حاصل شد همچون کسی که اورانشان راهی بدهند وبنشانهٔ چند که در آن راه است دلالت کنند چون در آنراه خوض کند هر یك نشانه از آنها که یابد دلیرتر گردد بر سلوك آن راه و اعتقادش مؤکد گردد به آنکه این همان راه است که نشان داده اند نه راهی دیگراست ؛ همچنین نشان داده اند که هر کس که براه خدای میرود مردمان بعداوت او برمیخیزند ومصائب وشدائد اورا پیش می آید چون سالك را درسلوك خود اینها پیش می آید میداند که این همانست که نشان داده اند ویقین او بطورخود میافزاید وثبات وجد اوزیاده میشود . سبحان الله همین که سبب قوهٔ صادقان میشود سبب ضعف وسستی نامردان که نه براستی قدم دراین طریق نهاده اند میشود «یضل به کثیراً و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهدالله من بعد میثاقه» اعاذکم الله جماعة الاخوان ان یکونوا من الناقضین عهد الله من بعد میثاقه و جعلکم من اهل الاستقامة والثبات برحمة الله حمید مجید والسلام علیکم و رحمة الله.

☆(۹۳)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله واید .

دربعضی ازاین شبها بخواب میدیدم که شما ابتداء عمارتی کرده اید و پیشگاهی ازآن ساخته اید واسع وعالی ، جماعتی میگویند که این راه بهمین نوع تمام کردن میسر

نیست پارهٔ ازاین کرچکنر میباید کرد ، این ضعیف هرچند تأمل میکنم درآن پیشاه حیفم می آید که آنرا تغییر کنند ازبسکه خوش آینده است ، این است صورت خواب سخن بیداری نیز همین است .

ای ولی من ، ای حبیب من ، عمر آدمی پیدا است که چه مقدار است واز آن بیشتر نیز گذشته این اندك مانده بدست ودندان خود را میباید گرفت که هرچون که باشد آنرا درراه خدای صرف کنند وازهیچ باك وترس ندارند وعوض آن عمرجاوید درجوار خدای عزوجل وسعادت ابدی بیابند .

ای ولی من ، اگرمردمان موافق نباشند و گویند این بقیه نیز بهمان نوع صرف میباید کرد که گذشته عجب نیست برای آنکه اکثرناس گمان هستی بغیر این جهان نبرده اند واگر چه بزبان نام آخرت برند دل ایشان ازآن خبردار نباشد « قال الله تعالی ولکن اکثر الناس لایعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون»

ای ولی من ، مردمان دانند وجهل ، خود ما که برحمت خدای دانسته ایم که امرنه چنین است وجزاین هستی هست ودانسته ایم که چون ازطبیعت مردیم بحکمت زنده میشویم وجهان حکمت اوسع واعلی است ازجهان طبیعت ونسبت جهان طبیعت بجهان حکمت نسبت شکم مادر است باین جهان ونسبت موت است به حی « ان الدار الاخرة لهی الحیوان » چگونه تابع آن نادان شویم وچگونه دنیارا وطن سازیم « ورضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها » صفت ما باشد «واخلد الی الارض واتبع هواه» طریقهٔ ما ، معاذالله که ما دانسته خودرا نادانسته سازیم ؛ عهد ما باخدای عزوجل که تاجان درتن داریم جز راه خدای نسپریم واگرچه تمام عالم بخلاف این گویند وبخلاف ما برخیزند .

بشرطی دل بکوی او فروشد که تا جان بر نیاید بر نیاید

ای ولی من ، ضالین بسیار اند ومضلین بسیار وشبهات ایشان بسیار پای میباید فشرد که ازجای نروند که کار سخت است وخدای عزوجل ابلیس وابلیسیان رانیافریده الابرای امتحان تاقدرقوه وثبات ایشان معلوم شود « ربنا افرغ علینا صبراً وثبت اقدامنا » .

ای ولی من . سحره فرعون چون بحقیقت ایمان رسیدند تهدید فرعون ایشان را

بقطع ید و رجل و رسوا کردن به آویختن بردار در ایشان هیچ اثر نکرد و زندگانی این جهان بر ایشان چنان خوار بود که بود و نابود آنرا هیچ وزن ننهادند و گفتند « اقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا » .

ای ولی من ، امرأة فرعون چون بکشف حقیقت رسید از عذاب فرعون هیچ باك نداشت و رفتن از این سرای فانی بر او هیچ گران نبود و دلش جز به مجاورت خدای عزوجل و سکون در دار مقدس متعلق نبود و گفت « رب ابن لی عندك بیتا » .

ای ولی من ، مؤمنان که پیش از شما بوده‌اند چنین فتنه‌ها ایشان را از خدای باز نبریده امروز هیچ از اینها واقع نیست ، ما مؤمنان را چه افتاده که بادنی چیزی افسرده و پژمرده شویم آخر ما نیز مؤمنانیم .

ای ولی من ، بخدای که وعدهٔ خدای حق است « ان الله لایخلف المیعاد » ما دل در آن وعده‌ها بسته‌ایم و شیرین جهان بر ما تلخ شده در آرزوی حسنات آن جهان ؛ نه صبر داریم نه آرام تا بدان حسنات رسیم برحمت خدای .

ای ولی من ، ما چنین و مردمان چنان که دانی که ایشان را جز از لذات این جهان نه افتاده ما و ایشان باهم چون بسر بریم ، این معامله‌ای است که بهم نمیرسد نی ما وطن بور ایشان بهم نمیگیرد « ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین اقول قولی هذا و استغفر الله لی ولکم » الحق جهان طبقه جهانی باشد که درك و نطق بهمگی او نرسد همچون این جهان که جز آدمی در آن دانا و گویا نباشد و همه آدمی نیز دانا و گویا نباشد دل او چنان باشد ، و جهان حکمت جهانی باشد که درك و نطق بهمگی او رسد همچون آن جهان که « انطقنا الله الذی انطق کل شیء » در آن آمده « و یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم » ، چه طبیعت قوه ایست که تأثیر نه بدانش کند و حکمت قوه ایست که تأثیر بدانش کند .

☆(٩٤)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه الله تعالی فی جسمه و نفسه وطهر قلبه و سره .

محبت ورزمیبایدبود که آن لذت وحظ که مردمان ازطعام وشراب وسایر تمتعات میبابند ازمحبت یابند وهیهات حلوا بکسی ده که محبت نچشیده است . لذت محبت لذت حیاست وآن لذات لذت میت .

ای ولی من ، بعضی ازمشایخ گفته‌اندهرچه در بهشت هست نموداری دردنیاهست نمودار لقاءالله لقاء اخوان است پس چنانچه لقاءالله درآخرت لذات مطلوب‌است‌واجل حظوظ است هرآینه باید که لقاء اخوان درجهان لذاته مقصود باشد واجل حظوظ جهان باشد اما چنین دیدار جزبنظرمحبت حقیقیه نتوان یافت ، عامهٔ ناس که ازمحبت حقیقیه اعنی محبت خالی از غرض که برابطهٔ الهی باشد خالی‌اند ایشان را در دیدار یکدیگرلذاته حظی نباشدحظ ایشان لذات ازشهوات حیوانیه باشد ازاکل وشرب ونکاح وتغلب وامثال ذلك وهر کس‌را که دوست دارند برای آن دوست‌دارند که‌وسیلهٔ بلوغ بیکی ازاین حظوظ باشدوهیچکس نباشد که لذاته دیدار اوحظ ایشان باشدوهیهات ایشان کجا شایستهٔ محبت انسان باشند که مخلوق علی‌صورةالرحمن است جزمردمان الهی‌را شایستگی این‌نباشد که آدمی حظ‌ایشان باشد .

ای ولی‌من ؛ چنانچه‌هرجانور قوتی علیحده دارد مرغ گوشت نخورد وسباع‌دانه نچینند همچنین مرجنس آدمی‌راقوتی وحظی باشد ، عارفان واهل‌الله آدمی‌قوت ایشان باشد حظ‌ازدیدار آدمی یابند یعنی آن آدمی که بحقیقت آدمی باشد « والنظرالی‌العالم عبادة »درشأن‌وی راست آید وعامهٔ ناس‌را تقوت باین‌قوت ممکن نباشد ؛ اکنون‌صلاء محبت درمیدهیم‌درمیان‌جماعت‌اخوان، هان‌مهربایکدیگرتازه کنید ومحبت‌یکدیگر‌را بجان‌خریدارآئید وبورزش‌محبت‌مشغول شویدتاشمارا بدیداریکدیگرسرورحاصل‌باشد که هرچند حوادث ومصائب روی‌نماید شما بروی یکدیگر تلخی‌آنرا بشیرینی بدل کنید و هر چند دشمنان بکینهٔ شما بر خیزند شدت عداوت ایشان در نرمی محبت شما ننماید .

هزار دشمنم ارمیکنند قصد هلاك گرم تودوستی ازدشمنان ندارم باك

« الاان‌اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم‌یحزنون » ورزش محبت سیرهٔ سلف است

واتحاد اخوان ازسنن اسلام است امادراین‌روزگار این‌معنی مندرس شده هان‌شمااین سنت‌را مجدد سازید تاداخل آنان باشید که مصداق «من احیاسنتی‌عندفساد امتی‌کان له اجر» پایه نهید ، مردمان‌دوستان خواهند امابرای آنکه درکاری بوصلت‌ایشان‌نشینند نفس‌دوست ایشان‌را مطلوب نیست ، شما دوستان گیرید برای نفس دوستی ، همه‌چیز درراه محبت باید نهاد محبت‌را وسیلهٔ چیزی حاجت نیست که سازند « والله‌الموفق »

(۹۵)

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) من‌عبدالله قطب‌بن محیی الی ولیی فی‌الله و حبیبی حقاالامیرر کن‌الملة والدین حسن احسن‌الله الیه والی والدیه .

ازادب وقدرشناسی نعمت پرسیده بودند ادب آنست که وجودالهی‌را قائم‌دانند وحاضرشناسند «افمن هوقائم‌علی کل نفس‌بما کسبت» هر آینه خاشع ومطرق باشند و چون نشینند اطراف فراهم گیرند وچون تکیه کنند وپای‌فرو گذارند نه‌بروی‌تنعم و فراغت کنند بروی اظهار عجز وناتوانی کنند ، ودرخنده ازتبسم‌نگذرانند وبی‌ضرورت آواز بلند نکنند وچون به‌زیردستی‌خشم گیرندزیردستی‌خود وجبارپادآورندوعقوبت جزبقدر حکمت نفرمایند بروجهی خالی ازهوا ، وچون طعام خورند چندان‌دل‌فراهم آورندکه درنماز میآورند ونعمت خدای‌را عزوجل درآن برخود شناخته هیچ لقمه بی حضور تام وتعظیم جلال خدای فرونبرند برای آنکه این لقمه‌ها است که باندام آدمی میشود هرلقمه که به‌غفلت خورند بدن‌خبیث ازوی متولد گردد وهرچه‌باحضور وتیقظ خورند بدن طیب‌ازآن متکون گردد ، وچون سخن باینجا کشید به بیان قدر شناسی نعمت‌آئیم ؛ قدرشناسی نعمت‌آنست که خودرا بحسب ذات‌جزعدم‌مطلق‌حالتی نشمرند پس هرچه برخود یابند عطاء خدای عزوجل شناسند که بمحض خود بایشان بخشیده وآنچه‌بیابند آن حالت‌اصلی‌ذات‌خود دانند پس‌براول زبان‌شکروثنابگشایند وازدوم زبان شکایت وگله دربندند چون این را بدانند وخودرا براین ملاحظه ثابت دارندومراقبت‌دل کنند تاازاین‌غافل‌نشود ازشاکران‌اند ، «رزقك‌الله‌حبیبی آداب‌الحضرة وکتبك‌فی‌عباده الشاکرین » والسلام .

☆(۹۶)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی اخی فی الله الشیخ الکریم الدین محمد . تورا مژده باد که روز بروز رحمت خدای عزوجل درافزونی است ووثوق بکرم او درازدیار وبندگان را جز آستان لطف اوپناهی نه وجز درظهور آثار قیومیة او نگاهی نه « له الحمد فی الاولی والاخرة وهوالعزیزالحکیم » مردانه درکار باش ودرکار دار ونصرت وتوفیق ازخداوندخود عزاسمه چشم دار ونگران روح الهی باش که چگونه درقوالب ابدان صادقان دمیده میشود واثرهای گوناگون میکند اخوان ما که سابق شده اند بر مادرایمان مارامنتظر اند که خودرا بایشان رسانیم وتوداتی که بوضع ورفع اقدام بایشان نتوان رسید بقطع مقامات وطی عقبات بایشان توان رسید ؛ مقام بمقام بسر بایدباز کرد تابمقام ایشان رسند آنگاه که بمقام واحدجمع فریقین گردد دیداریکدیگرتوان دیددر پیکرهای انوار، اکنون بشتابان تاخودرا بآن اخوان رسانیم و زینهار که اینجا باز مایست بشتاب که محل لصوص وسباع است و مأمن نیست هر یك گام یك گام است ، زودخود راازاین بیابان مهلك بحصارامن رسان که آنجاخواب بحضور کنیم . والله ولی التوفیق .

☆(۹۷)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من اقل عباد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وعونی الی الله حبیب قلبی حقاً الامیر محب الملة و الدین الحق الشیخ محمد نصره الله و اید و قومه وسدده .

آنچه ابلیس لعنه الله امر به آن میکند چیزی است که ثمرهٔ آن درحال ظاهر میشود وآنچه انبیاعلیهم الصلوات به آن میفرمایندچیزی است که ثمرهٔ آن بعد الموت ظاهر خواهدشد وخردی بغایت قوی میباید که شخص کاری کند که بعد از عمری بفایدهٔ آن رسد وهمت وحوصلهٔ بزرگ این کاردرخور هر کس نیست ، خدای عزوجل هر کس را که برای این کار آفریده از ابتدا که آفرینش میفرمود عالی همت و خردمند وواسع الحوصله ودوراندیش وصبور ووقور آفریده تابدین صفات مناسبت باانبیاء علیهم الصلوة

داشته تاچون ایشان بسخن در آمده‌اند وهدایت آغاز کرده گوش استماع سخنان ایشان واتساع قبول آن وعمل بمقتضی آن اورا بوده اما جماعتی که تنگ حوصله ودون همت وفرومایه آفریده شده‌اند چنین کسان راسالاری چون ابلیس درخوراست که جز بر واقع حال ناظر نتواند بود واندیشهٔ مآل بیش ازظرف او باشد خصوصاً مآل بعید که بعد از عمری بآن توان رسید علت انضمام مناسبت است.

کی پرد مرغی مگر باجنس خود　　　صحبت نا جنس گوراست ولحد

آنها که جنس انبیا بوده‌اند بانبیا پیوسته‌اند وآنها که جنس ابالسه بوده اند به ابالسه پیوسته‌اند. درجهان آهن هست وکاه هست. وآهن رباست وکاه رباست چون آهن ربا بمیان آید هرجا آهنی است بسوی او بشتابد اما کاه هیچ از جا نجنبد، و چون کاه ربا بمیان آید هرجا کاهی است بوی گراید اما آهن هیچ ازجای نرود، آهن ربا انبیااند وآهن دلهای رزین مؤمنان؛ وکاه ربا ابالسه‌اند وکاه دلهای خفیف جاهلان؛ «الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات» همچنانکه اقبال مؤمنان برانبیا دلیل صدق انبیا میشود ادبار جاهلان بر ایشان هم دلیل صدق ایشان میشود برای آنکه جاهل بجاهل میل میکند پس میل جاهل بشخص دلیل جهالت او میشود و نفور جاهل ازشخص دلیل دانش او، اکنون چون شما جماعت اخوان اید کم الله میل به جانب انبیا کردید و براحیاءِ سنت و اقتفاءِ سیرة ایشان از سر بصیرت پیمان بستید بعداز پیمانی تقلیدی که ازاول سن تمیز بلکه در گهواره بسته بودید مژده باد شما را که همانا جان شما از پرتو جان انبیا آفریده شده تا بحکم کل شیء یرجع الی اصله به ایشان باز گشتید پای دارید وازجای نروید وباید که طریقهٔ جماعتی که بنا بر آنکه جان ایشان ازجان ابالسه آفریده شده میل ابالسه میکند وسیرة اینها مستصوب ایشان نیست شما راازکار خود بازندارند که اصل ایشان جز اصل شماست هرکس میل باصل خود میکند طریقهٔ خود ازدست نباید داد وسیرة خود رابسیر دیگران غلط نباید کرد قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هواهدی سبیلا والسلام علیکم.

☆(۹۸)☆

«بسم الله الرحمن الرحیم» من عبدالله قطب بن محیی الی الولیین الوحیدین الامیر شمس الملة والحق و الدین ابی سعید و الامیر رکن الملة و الدین حسن ایدهما الله وآنسهما .

از تنهائی بتنك نیائید که مشایخ گفته‌اند «العبادة حرفة وحانوتها الخلوة» وهمنشینی از ذکر خدای عزوجل بهتر ندانند قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی . زینهار که از آن فریق نباشند که «اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات» در شأن ایشان آمده . «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود «جعلت قرة عینی فی الصلوة» روشنی چشم و آسایش دل شما باید که در نماز و تلاوة ذکر باشد ومادام که باینها مشغول باشند چنان باشند که ماهی در آب که المؤمن فی المسجد کالحوت فی الماءِ . دل را باینها آرام انند و آسایش از اینها جویند نه از صحبت بنی جنس ونباید که از تکرر وظایف عبادت ملال وسآمت یابند متبعان شهوات هرچند شهوات متکرر میشود از آن ملول نمیشوند همه روزه طعام میخورند و بازهمچنان در آن تازه‌اند ورغبت ایشان فترت نمییابد مقیمان صلوة نیز باید که اگرچه همه روزه بنماز وتلاوت و ذکر ایستادگی نمایند همچنان در آن تازه باشند . «فالذین عند ربك یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون» ای جماعت اخوان ، حجابی فرو گذاشته‌اند و مردمان در وراءِ حجاب آسوده و فارغ نشسته‌اند اما زود است که این حجاب بر دارند و بجزئی و کلی حسابی شدید کنند ، خود را دریابید پیش از آنکه شما رادریابند ، با جزئیات چند در ساخته‌اید وخود را جزئی میسازید ، آخر باز گشت شما باجبار جلیل است ، کلیت بورزید تا کلی الوجود شوید مگر تاب تجلی جبار جلیل آورید والا لال ودنك گردید . «هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون ویل یومئذ للمکذبین» . ازشما تا این حکایت اینهمه نیست . من مات فقد قامت قیامته . حجاب حیوة دنیا است چون این حجاب برداشتند فی الحال دیدهٔ شما بر جهان کلی گشوده واشخاص کلیه را بدیدید . اما «یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین» . زینهار زینهار که فکر آن روز کنید که دنیا هرچون که هست خواه

بسختی وخواه بآسانی سرخواهد آمد و بالکلیه که اشخاص آن جهان را بدان صفت کنیم جلالة و احاطه خواهیم نه آن معنی که منطقیان خواهند . و السلام علیکم اجمعین .

☆(۹۹)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) از بندهٔ ضعیف قطب بن محیی بسوی سید برادران ویاریگر سالکان الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد ایده الله .

دنیا اگرچه نزدیك است چون رفتنی است دوراست وآخرت اگرچه دوراست چون آمدنی است نزدیك است ؛ هر کار که بعد از مرك سودی بشخص رساند آن کار شخص است وهر چه جز آنست سبب پشیمانی و ندامت و حسرت است ودست بدندان گزیدن دردم مرك . آدمی افتاده ومیمیرد وآن حرارت وآشوب که او را گرم کار جهان کرده بود بسردی مرك فسرده شده تمام عمرخود راچنان می یابد که دربیکاری و بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی ای دریغ ای حسرت گفتی اما دریغ که کار بر او از آن بسته تراست که گشاد سخن داشته باشد و بگفتار پارهٔ دل خود را سبك تواند کرد ، «هذا یوم لا ینطقون» ؛ ای سید برادران ، دراین ویرانهٔ جهان دلم بتنك است اگرمردمان بر آنند که جهان آبادانی است باری بدیدهٔ من خرابه‌ای مینماید بس خراب یابیابانی بی‌نان وآب پرسوز وتاب .

ای سید برادران ؛ همدمی میبایدم وهمدردی که آینه‌ای باشد که خویش را در آن توان دید یا کوهی که صدائی از آن باز توان شنید مگر باووحشت جهان پارهٔ کم شود که نورجهان سالکان ارض اند دیگر ظلمات بعضها فوق بعض اند ؛ ای سید برادران . چنان همدرد که جز خدای رانشناسد ونخواهد که شناسد وچنان سر گرم این محبت باشد که هرچه نام آفرینش بر آن افتد سراو بآن فرو نیاید مگر از محل نسبتی که با آفرید گار داشته باشد ، ای سید برادران ، چنان همدرد که اگر تن اورا آتش زنند و خاکستراو بباددهند براو ببرك کاهی نباشد .

زمانه گر بزند آتشم بخرمن عمر
بگو بسوز که برمن ببرك کاهی نیست

رحمت خدای ورضوان او برسالکان گذشته باد جنید وابو یزید وشبلی وعین القضاة همدانی ارواح پاك ایشان درجهان وچشم انتظار درراه سالکان آینده دارد ، ای برادران الهی ، اگرراه ایشان روید وازحزب ایشان باشید بهتر که درحشر باعتبه وشیبه وابوجهل وابولهب قرین گردید که اینها امامان اند که بنارخوانند وآنان اماماننند که بگلزارخوانند تابع داعی گلزاربودن به یا تابع داعی نار، ای سید اخوان گلزار چه گلزاری پرانوار؛ روشن بنورجبار؛ نعم الدار ونعم الجار.

ای سید اخوان ، دلم در سینه تپان است از آرزوی آن مکان ، یا لیث شعری هل للوصول امکان وبالله المستعان وعلیه التکلان وحسبنا الله ونعم الوکیل

☆(۱۰۰)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی اولیائی واخوانی واحبتی سلام علیکم ورحمة الله » .

ندانم که شمارا چه پیش آمده که درجستن راه خدای شمارا افسرده شکل نشان میدهند . بخدای که جزخدای باطل است وروز حق خواهد آمد ومعرضان اهل طبع در آن روز نادم وپشیمان خواهند بود ؛ هر کس که امروز گرمی آتش طلب؛ دل اورا نمیسوزاند وتن اورا نمیگدازاند گرمی آتش دوزخ ، اوی این کار خواهد کرد « فاختاروا ای النارین شئتم » اما بعد محمد صلی الله علیه وآله بحق بخلق آمد وجز گفتار و کردار او باطل است وجز رفتار او باطل . پس پی او گیرید تارستگار شوید ودل از محبت او مملو دارید تا بوی رسید . بر خیزید ومنشینید که عذاب خدای براین ارض نازل خواهد شد « یوم ینفخ فی الصور » وهر کس که اخلاد باین ارض کرده از آن عذاب بیرون نخواهد بود . سماوی شوید ، کلی شوید ، نورانی شوید ، فعال شوید ، ارضی نباشید ، جزئی نباشید ، ظلمانی نباشید ، مهمل نباشید . بشنوید پیش از آنکه شنودن سود ندهد ، امابعد دربناء بیوت عبادت ندانم که چه هوی دارید . تن آسانی را برآن گزیده اید وحالیا دراین جهان لنگر انداخته اید و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها صفت شما آمده ، وای بر آنکس که باین حیات راضی شود ، وای براو ، واین بندهٔ ضعیف برهمان عهدوپیمانم که کرده ام ودراین جانب که هستم

شغلم آنست که بعضی امور مردمان این جانب مگر برحمت وفضل وتیسیر خدای عزوجل نوعی راست شود که من در آن جانب که آیم بفراغت کمر خدمت معبود خویش تعالی و تقدس توانم بست. اگر شما در آن جانب در مثل این کارید وبنظم بیوت عبادت مشغولید وبرهمان همت وصفتید که بودید اعلام کنید تا خدای را عزوجل شکر کنم، واگر غیر از این است هم اعلام کنید تا یك تنه در این راه افتم که مرا روی بر گشتن و باز گشتن از این راه نیست وهر ساعت آتشی تازه در من میافتد وبی آرامترم میدارد وساعت بساعت آتشی در نهادم میگیرد که بیم است تا اوصال ومفاصلم ازهم فرو ریزد؛ وخرم آن روز که این معنی روی نماید تا ازدار هجران رخت بربندم وازاین کربت غربت خلاصی یابم؛ هر کس ازشما که برهمان صفتید سلام من براو باد وهر کس که نه بر آنید هم سلام براو که روز دیر است وراه دور وانتظار نمیتوان برد اگر آمدنی اید در راه افتید و اگر ایستادنی اید.

من چنان باد دخود درمانده ام کز همه آفاق دست افشانده ام

دیده پر آب، جگر کباب، دل در اضطراب دارم، اگر دلی سوخته دارید بیارید تا از آن خشك داروی ریش دل خویش سازم وساعتی آرام یابم؛ واگر چون آب خنکید ازمن بدور که جراحت را آب زیان میدارد؛ اگرچه باجماعت رفتن موجب امن واطمینان است اما تنها رفتن نیز لذتی دارد، اگر همراهی کنید همراهیم « قل ان کان آبائکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله » پس اینکان ماتنها میرویم شمارا خواب خوش ای جماعت، جز محمد صلی الله علیه وآله واخوان او از پیغمبران بحقیقت حال نرسیده اند و راست محض نگفته؛ دیگران همه در اغطیه وحجب گرفتارند مگر آنکس که ایمان به پیغمبران آورد ازعالم حیات، وحقیقت غیر قرآن در این جهان نیست دست در قرآن زنید وازاهل قرآن باشید وازاهل دنیا نباشید که دنیا ملعون است و اهل آن ملعون اند « الا من آمن بالله وعمل صالحا » جعلکم الله وایای من المؤمنین العالمین انه بعباده لطیف خبیر والسلام علی الاخوان الالهیین اجمعین ورحمة الله وبرکاته.

☆(۱۰۱)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر جعله الله مقتدیا لسمیه .

سالکان راه به سر حقیقت حیوة برده اند از میان اهل عالم دیگران در غمرات موت اند بکوشید وسست نشوید که عاقبت با اهل ذکر است نه با اهل غفلت اگر بعضی از اهل غفلت را عافیتی حاصلست که بعضی از اهل ذکر را حاصل نیست بد گمان نشوید که آن عافیت بر تن ایشان جاری میشود جان ایشان از آن عافیت خبری ندارد ؛ واهل ذکر را بی عافیتی بر تن است جان ایشان در عین عافیت است ، اهل غفلت بیرون ایشان گلشن است ودرونشان گلخن اگر بظاهر ایشان نگری در بهشتشان یابی اما جانشان در آتش باشد ، واهل ذکر اگر بظاهر در تنغیص وسختی باشند چنانکه گوئی در دوزخند اما سر جان ایشان در آسایش ونعیم مقیم است « حفت الجنة بالمکاره وحفت النیران بالشهوات» کاشف حقیقت حال فریقین است ودر یوم تبلی السرایر که لبس یکبارگی رفع شود این شبهه نماند وهر چیز از حقیقت خود آشکارا گردد چشم سالکان به آن روز روشن است « ولله الحمد» که چنان روز خواهد بود وچگونه نباشد وتمیز حق از باطل چیزی است لازم .

وبعد شکایت از نفس کرده بودند که مایل به تن آسانی است واز مشقات وطاعات گریزان باوی گوئید ای نفس اگر از بهشت وجوار خدای ونعیم مقیم بی نیازی واز دوزخ وعذاب الیم پروائی نداری تن آسانی گزین والا خواب با گور افکن . واز عجب شکایت کرده بود ، سبحان الله چون آدمی نه خود است عجب چه معنی . کفی خاکست باقی قدرت او است . القصه این آفات وغیر آن در طریق بسیار هست اگر دست از سلوک ندارند وپای بفشارند عاقبت گشادی حاصل شود .

سایهٔ حق بر سر بنده بود　　عاقبت جوینده یابنده بود

☆(۱۰۲)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) «ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب» .

« من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله و بارك علیهم اجمعین »

رسول الله ﷺ فرموده خدای نمیمیرد ، یعنی بعدازما بهمان قوة وشدت که ما باین راه میرویم بروید که آن کس که قوت وصولت مابه اواست ونصرت و اعانت مااز او است باقی است لاجرم صدیق در یوم واقعهٔ رسول الله ﷺ فرموده « الا من کان یعبد محمداً فان محمداً قدمات الا من کان یعبد رب محمد فان رب محمد حی لایموت او کما قال » اکنون شما تأمل کنید که کسانی که بمضادة شما ایستادگی مینمایند مضادت ایشان صد یك آن مضادة که اضداد باصحابه میکرده اند هست ؟ لا والله نیست ؛ برای آنکه ایشان ساعی درقتل صحابه بوده اندو کسی گمان نمی برم که با شما تا اینجا همراه است ، پس ضعف و استکانت بخود راه ندهید و طریق جبن و بددلی نسپرید وهرچه ازقبل ایشان شما را پیش آید مانع سلوك نسازید و از رجوع قهقری بپرهیزید ؛ باید که هرچند از ایشان آثار عداوة و مضادة زیاده بظهور آید شمارا در طریق خود ونظم اسباب اجتماع وانفراد جدافزاید ، مقصود ازشدت وقوة نه آنست که بااضداد غیرطریق حلم واعراض چیزی سلوك کنند مقصود شدت وقوت استدرطریق خود واجتماع برذکروعبادت واتمام بیوت عبادت ونظم اسباب جمعیت ؛ وبدانید که هریك ازشما که آغاز سستی کرد دیگران نیز که نگاه در او میکنند روی به سستی میآورند ازآنان نباشید که « یحملون اوزارهم واوزاراً مع اوزارهم » چون بمجرد همین که بسیار به اخوان آباد حاضر شوید و اجتماع دست دهد تقوی قلوب حاصل میشود وامیدوار میگردند ، درآن تقصیر کردن بسیار بعید میافتدآن چیزها که صحابه برای اعلاءکلمةالله وابانة طریق اوالتزام میکردهاند یادآورید تااین مقدار سعی برشما هین گرددچه عظم دارد نیم فرسخ راه رفتن وآمدن ، اطباء برای حفظ صحت تن ترغیب در دوام حرکت کردهاند اگرحرکتی باشد که حفظ صحت تن وروح هردو درآن باشدبه کردن اولی است ، چنین میشنوم که اعدا آغاز شماتت کرده اند واحباء آغاز ملال که اخوان درکار خود فسرده شدهاند « اعاذکم الله من تفرق الجمع وتشتت الشمل انه ولی النعمة والفضل » .

☆(١٠٣)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد .

درامم سابقه چون گناه کردندی حق عزوجل ازفوق یاتحت بر ایشان عذاب فرستادی مثل صاعقهٔ ثمود وخسف قوم لوط ، در این امت ببرکت نبی ایشان صلی الله علیه وآله چنان عذاب نازل نگردد امابعضی رابربعضی مسلط سازند تابریکدیگر ستم کنند چنانچه در قرآن مجید فرموده « او یلبسکم شیعاو یذیق بعضکم بأس بعض » وبامراض ومحن وآفات مبتلی سازند چنانچه فرموده « لنبلونکم بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال و الانفس والثمرات » . پس این بلاومحنت کشیدنی است واز آن گزیری نیست و گریزی میسر نه وجزصبر چاره نه تاآنزمانکه زمان محنت سر آید اعنی موت که تحفهٔ مؤمن است در رسد چگونه از این محنت توان رهید و موجب آن گناه عامه است که چون جمهور مردمان بفساد مشغول شوند عذاب عام دررسد وصالح وطالح همه را شامل شود اگر موجب آنگناه خاصه بودی گیرم که شخص سعی کردی وخود راازگناه نگاهداشتی و آن نیزهیهات اماچون موجب گناه عامه است چارهٔ آن اصلاح خلق است واین مرجوو مقدور نیست جمهوراز آن مغرورتراند که این از ایشان طمع توان داشت پس ماند که صبر کنند وتن دردهند تاقضاحکم خود آشکارا کند اگر آفت ملخ رسد اگر آفت آب کاست واگرظلم حکام ، واگر ابتلاء قروض ، واگرغیراینها هرچه باشد صبر میباید کرد و جزع نمیباید نمود ، اماچنین صبر بخدای نتوان کرد چنانچه با رسول خود فرمود : واصبرو ماصبرك الابالله ، بشرضعیف است اگر بااوافتد وای براو .

خدایا چون ضعف مشتی ناتوان میبینی ازقوهٔ خویش ایشانرا قوتی بخش ، خدایا اینانکه عزیمت سلوك سبیل تو کرده‌اند ایشانرا ثبات دل کرامت فرمای وشیطانرابر ایشان تسلط نبخش که ازراه توبازدارد و دشمن کام سازد ، خدایا بندهٔ تو امیر شیخ محمد چون ازهمه سو براوباراست تواورا یارباش که چون تو یارباشی آنبارزیان ندهد خدایا اسباب ذکرواجتماع برخیر برما آسان گردان ؛ خدایاشنیده‌ایم که چون شخصی

رابببهشت برند وياران اورابدوزخ اودرتنگ کند ، گويند ايشانرا کرداربهشتيان نبود گويد من برای‌خود و ايشان عمل ميکردم ، فرمان آيد که همه را ببهشت بريد ، ما امت محمديم ﷺ و کرم‌اوتقاضای آن کند که عمل فرموده برای خود وماهمه کرده باشد ، اگرمابدکرداريم‌بنيك کرداری محمد ﷺ برما رحم کن .

جمله درکار او کنی تومگر ورنه روی خلاص نيست دگر

وبذکرمحمد ﷺ نختم‌الکلام وعلی ولی‌السلام .

☆(١٠٤)☆

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحيم) من‌عبدالله‌قطب‌بن‌محيی‌الی وليی‌فی‌الله الاميرركن الدين حسن .

مادام که شخص رابادوکس علاقه باشد ويك علاقه از آن اقوی باشد از علاقهٔ ديگرچون ترجيح علاقه‌اضعف برعلاقهٔ اقوی ظلم باشد مثل آنکه او راپدری باشد و عمی‌شکی‌نيست که علاقه بايدراقوی است ازعلاقهٔ باعم‌چون ايثار عم بر پدر کند ظالم باشد وقاطع . وبعدازتقربراين مقدمه معلوم باد که علاقهٔ آدمی باخداعزوجل‌اقوی‌است ازعلاقهٔ اوباخود برای آنکه اين‌خودی خدای باوداده وبواسطهٔ خدای عزوجل او را حاصل‌شده وواسطه اقرب باشد ازذی الواسطه وباآنکه علاقهٔ اوباخدای عزوجل‌اقوی است ازعلاقهٔ اوباخود ايثارجانب خود ميکند وهميشه درکارخود ونصرت خوداست و بکارخدای ونصرت خدای مشغول نميشود هرآينه‌آدمی‌ظلوم وجهول باشد واين نام‌از اوبرنخيزد مگر گاهی که تمام نظرازخود کوتاه کند وبالکليه بکار خدای و نصرت خدای مشغول شود واصلا درکارخود ونصرت‌خودنباشد « ان‌هذالهوحق اليقين فسبح‌باسم ربك‌العظيم » وبعددائمادل بياد خدای عزوجل مشغول دارند وچون برذ کرظفر يافتند ازناملايمهای جهان دل فارغ دارند مانند کسی که بوصال محبوب مظفرشود نقداً به تمتع به‌آن مشغول‌است واگريمين ويسارهزارتفرقه واقع‌است اشتغال اوبه‌آن‌لذت‌مانع اواست ازادراك‌آن تفرقه‌ها وچون‌خدای عزوجل فقربمهمانی‌فرستد درروی اوترش‌روی نباشند وبامهمان خدای بدخوئی نکنند بلکه گويند مرحبا بشعار الصالحين و باهر

ضیف ضیفنی باشد و ضیین ابتاع ضیفرا گویند و کرم مقتضی آنست که از ضیفن ضیف خدای هم بتنگ بیایند ضیفن فقرذاتست و ترشروئی مردمان جاهل با این کس و بدخوئی عیال ، با اینها نیز درسازند وصبر کنند «ان مع العسر یسرا» ، وبعد اگر نه اهتمام باتمام بیوت عبادت ودیگر آنکه شیخ الاخوان تنها میماند بودی خاطر بسیار بآن میکشید که در این رمضان ملاقات جسمانی باولیم دست دادی لیکن بنابراین مدافع بملاقات روحانی قناعت رفت وآن نیز ملاقاتی است لذیذ ومناجاة سری کم ازمشافهۀ جسمی نیست بلکه ارق واصفی است وازخدای عزوجل مسئول است که اسباب سلوك سبیل اوانتظام یابدو این کار برسالکان آسان شود وازحور بعدالکدرهمه رانگاهدارد .

ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم . و السلام علیکم و علی الاخوان الالهیین اجمعین و علی شیخهم خاصة و الله المسئول لان یتم لهشفاء و یهب له قوة فی جسمه و نفسه .

☆(۱۰۵)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله وبارك علیهم اجمعین .

چون خدای عزوجل مطلقاً جریان وجود در مجاری اسباب مقرر فرموده وفعل خاص آشکارا نمیفرماید این معنی سبب استیلاء غفلت شده برخلایق تابحدی که کثیری بانکارونفی تصریح کنند وباقیان عملشان عمل منکران باشد الامن شاءالله و قلیلی که نور یقظه دردلشان افتد چون پیوسته اهل غفلت وقساوت بینند بیم است که آن نوردر ایشان منطفی گردد واگرافرادی ازایشان دوری جویند خوف است که برای وحشت وحدت رجوع قهقری دست دهد پس طریق منحصر است درانفراد ازاهل غفلت بشرط اجتماع بااهل یقظت ؛ وخدای عزوجل کثیری ازمقدمات این طریق برشما جماعت اخوان راست آورده وبزمینی مبارك شمارا راه نموده که درآن خانه‌ها سازید وآنجا بعبادت و ذکر مشغول شوید وبعروة وثقی تمسك جوئید وتعاون بر بر وتقوی شعار خویش سازید ومرجعی باشد هرسالك منقطع را که از بی رفیقی در غرقاب حیرت مانده باشد اکنون زینهار

ای قافلهٔ راه خدای که از یکدیگر متفرق نشوید که این راه پر آفت است و اعداء و لصوص بسیارند وبی آنکه جماعتی انبوه بهم شوند رفتن مشکل است ، دون همتی نکنید وحظوظ جسمانیهٔ سریع الزوال را زیر پای در آرید وبچنین امر جزئی از چنان امر کلی باز نمانید وسیرهٔ صحابه در تجرید وتفرید یاد آورید سیروا سبق المفردون .

در این چند شب جماعت صحابه را بخواب میدیدم همه کلاهها برسر وجامه‌های دریدهٔ وصله زده پوشیده اما از تمام اهل عالم چنان ممتاز که کواکب از دیگر اجزاء آسمان ، شرح آن نور و بها که ایشان را بود بزبان میسر نیست ، باری این ضعیف را از مشاهدهٔ آن حال ایشان اندیشه وتأسف روی نمود که چه باشد حال عالم روزی که این قرن منقضی گردد وصحابه درجهان نباشند ، واز این حزن در گریه افتادم وروی بر خاك نهادم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله حاضر شدند و دست مبارك بسوی این ضعیف دراز کردند که این ضعیف را ازخاك بردارند ودر کنار مبارك خویش جای دهند و تسلیت وتسکین فرمایند ، در این حال بیدار شدم ، وخدای داند که دلم ازشوق ایشان وآن سیما وسیرت ایشان چگونه بی قرار است ، بکوشید جماعت اخوان تا خود را بایشان رسانیم که جز با ایشان حشر شدن غبنی عظیم است وچون تصور این درضمیرم در آید که نه با ایشان حشر شویم دلم بیم است که ازهم برشکافد، خدایا آنجا که خاك پای ایشانست دیدگان ما را به آنجا رسان که تا ابدآباد بهمین خرسندیم . «انك بالجود العمیم علی العالمین منان» .

☆(۱۰۶)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله وحبیبی الامیر محب الملة والحق و الدین الشیخ محمد .

آدمی بفطرت ازجهان الهی است وبخلقت ازاین جهان ، اگر خلقت اورنك فطرت گرفت چون بجهان فطرت باز گشت در آسایش ونعمت است واگر خلقت اورنك فطرت نگرفت چون بآنجا باز گشت سراسیمه ومضطرب است ، و رنگ فطرت آن سیرت و سیما است که پیغمبران داشته‌اند پیروی ایشان میباید کرد واصحاب ایشان تا برهند

والا رهائی نیست و اگرچه مصالح جهان مهم است اما نزد این مهم بزرگ که اندیشهٔ نجات است درجهان ابد آنرا بمهمی نمیتوان نهاد ، مهمات جزئیه گاهی مهم است که مهمات کلیه روی ننموده اما بعد از آنکه مهم کلی روی نمود وجود و عدم مهمات جزئیه یکسان می شود چنانچه شپش از جامه گرفتن مهمی باشد اما اگر از جوانب مارها آهنگ این کس کنند درآن حین شپش گرفتن را به مهمی نتوان گرفت و مهم منحصر باشد در اندیشهٔ نجات ازشر ماران ؛ حقیقت که آنچه آدمی را درپیش است از اهوال واحوال بعد الموت نسبت آن بامضار جهان زیاده از نسبت ماران است باشپش ، پس مؤمن را مهمی نمانده جز اندیشهٔ نجات آخرت .

ای ولی من : درآن ساعت که آدمی فرورفت چنان دان که دردریای فرو میرود اگر ماهی آن دریا شده اورا آن پیش آید ازراحت که ماهی را ازدریا و اگر ماهی آن دریا نشده اورا آن پیش می آید از اضطراب که حیوان بری را پیش می آید ازغرق . درباب دریاب واز دم مرگ یادآر که دمی عجب است .

ای ولی من ؛ مردمان همه حیوانات بری اند بطبع اما به پیروی شرع منقلب گردند وماهی الهی شوند ، وای برآنکس که پیروی طبع کرده نه پیروی شرع . آنروز که دریا اورا بدم در کشد « انالله وانا الیه راجعون » خردمند آدمئی که اندیشهٔ این کار کرد پیش از آنکه به آن رسد که آن زمان مهلت وامان نیست .

ای ولی من ؛ آدمی بجهان تهیدست آمد وتهیدست ازجهان میرود ، بتوانگری که درین میان یافته اگر دل ننهد اولی باشد ، ای ولی من ، آدمی بجهان دست بسته آمد ودست بسته میرود دراین میان دست وی نه ازآن گشوده اند تادر کامرانی دستی برآورد ازآن گشودند تادرمقام ادب باختیار دست دربندد . ای ولی من ؛ دنیا کشته وهشته گیر حرث حرث آخرت است . ای ولی من ، اگر کسی حرث دنیا خواهد که ازتو باز گیرد « قل لن تصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا وعلی الله فلیتوکل المؤمنون » ای ولی من ؛ آنچه ستمکاران بامؤمنان کرده اند درعهدهای پیشین یادآور تاچنین گزندها را عظیم نشمری ای ولی من ، مؤمن دراین ورزش است که چون بمرگ جان ازوی باز گیرند

درهم نشود مال خودچه باشد . ای ولی من ؛ مال وملك مؤمن ایمان اوست وقوه واستظهاری
که بکرم خداوند سبحانه دارد ، اگرایمان اوازوی باز نمی گیرند بهیچ دیگر غم
نیست . ای ولی من ؛ بخدای نیکو گمان باش واندیشه‌را مقصور برکار آخرت خویش ساز
که کار دنیای توخدای ساخته‌است ، « ان الله بعباده لرؤف رحیم » .

☆(۱۰۷)☆

« بسم الله الرحمن الرحیم » من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید .

اگر برحال سلف الاخوان امیر محب الدین خلیل الله غبطه بریم نزدیکتر مینماید از آنکه اندوه خوریم برای آنکه آنچه اخوان میجویند اول او به آن رسید ؛ موت مؤمن وموت دیگران یکسان نباشد ، الموت تحفة المؤمن ، مؤمن را بالذات ارتیاح وابتهاج نیست جز بلقاء الله واین کلام اورا اکنون حاصل است وان شاء الله میل مؤمن بشهوات جسمانیه میلی است مشروط بتعلق روح او ببدن همچون میل شخص بمرهم بشرط آنکه مجروح باشد چنانچه مجروح چون به‌شد اورا اصلا مرهم نمیباید ونمیخواهد همچنین روح مجروح مؤمن چون ازجراحت بدن خلاص شد اورا هیچ آرزوی رغبت و التفات وانبعاث بسوی چیزی ازاین جهان قلیلا و کثیراً نیست وویرا ازجهان آن تنفر روی مینماید که جنین را ازمعاودت باطن ام بعدازآنکه بفضای این عالم آمد ، جماعت اخوان باید که اضطرابها که اهل عادت راروی مینمایدنزد موت احباب اصلا بخود راه ندهند نه ظاهراً ونه باطناً وچگونه اضطراب نمایند نزدوصول یکی از ایشان به آنچه همه خواهان آنند ، جهل اهل عادت تابحدی است که نام مرگ دوست خود نتوانند برد واگرمیرد شرم کنند که اورا تلقین کلمه کنند که دراین اعتراف است بموت اوداف وتف علی هذه العقول السخیفة » ، چه نادان که ایشانند اگر موت نبودی بیم آنست که مؤمن ازاین غصه بمردی ، لعنت براین زندگانی اگرنه موت که متضمن زندگی حقیقی است درعقب داشتی . ای وای اگرمرگ نبودی که مؤمن چه کردی، اگرخدای عذاب جاوید بمؤمن خواستی مرگ‌را برانداختی وکجا مؤمن عذاب جاوید خواهد .

باك مدارید. ای دوستان من وغم مخورید که مرگ خواهد بود. «من بشرنی بخروج صفر بشرته بالجنة». بر تقدیر صحت حدیث تفسیرش به‌ضعف وحب موت کرده‌اند که آن حضرت‌را معلوم بوده که موت او درربیع الاول خواهد بود.

ای دوستان من، ای برادران الهی، موت مؤمن‌را قیاس برموت دیگران نکنید که موت قرة العین مؤمن است؛ مبارك باد بر ولی ماامیر خلیل الله لقاء آنکس که او خلیل اوست. ای خوشا حال او که ازمحنت آباد جهان خلاص شد «ونحن ان شاء الله لاحقون غدا مؤجلون، سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمدلله رب العالمین».

☆(۱۰۸)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) حضرت مخدوم حقیقی صفی الاسلام والمسلمین محمد الاسم والرسم بین العالمین ازآفات نفس ومکاید شیطان محمی نظر عنایت وهدایت حق عزوجل باد بالنبی وآله علیه وعلیهم الصلوة والسلام.

نفس معدن هرشراست واعدی عدوك، رسول درشأن وی فرموده بقول کلی هر چه مقتضای ویست باطلست وهمهٔ صفات اوواجب الازالة اوالتبدیل آنچه ازصفات او بنظرشرح درآمد پنج است یکی بسیار گفتن، وبسیار گفتن دواست یکی بزبان، ومن کثر کلامه کثرسقطه، خاموش باید بود که اورا اتفاقست بر آنکه ابدال بچهار چیز ابدال شدند جوع وسهر وعزلت وصمتی بدوام، واین خاموشی اگرچه مشکل است چه کلام‌را شهوتی است چون شهوت طعام وغیره بل اشد اما آسانتراست ازخاموشی دوم وآن خاموشی نفس است ازحدیث باقلب نفس هرگاه که دل‌را فارغ یافت چون محبی که مجال سخن بامحبوب بیابد بادل درسخن میآید وازهرگونه حکایات گذشته وآینده واسباب مساءة ومسرت معروض دل میدارد ودل چون باستماع سخنان او مشغول است ازاستماع سخنان غیب وقبول الهامات محروم میماند چنانچه نور آفتاب پیوسته میتابد اگر زمینی روشن نمیشود برای آن حجابی است؛ همچنین خطاب ازغیب پیوسته منزلست اما غوغای نفس نمیگذارد که آن سخنان بگوش رسد وپیش راه گرفته.

گر تو دل زین فکرها خالی کنی　　　پرز گوهر های اجلالی کنی

وحافظ شیرازی درین معنی گفته :

خاطرت کی رقم فیض بذیرد هیهات　　　مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

ونفی خواطر که صوفیه اعتبار کرده اند عبارت ازاین است واین عقبه‌ای است دشخوار قطع آن بپای هرهمت نیست وهر آفت که درحدیث لسان هست ازغیبت وشتم وغیره درحدیث نفس هست بازباید جست تا ببینند وچون دیدند نفس را ازآن خاموش کنند ، صفت دوم ریااست وریا دواست ریاباخلق وریا بانفس ، ریاباخلق آنست که عمل بخلق نماید ، وریا بانفس آنست که عمل بخود نماید وبرخود شمرد که چنین نماز گزاردم وچنین روزه گرفتم وصدقه دادم ، اگر کسی سؤال کند که فعل اختیاری بی تصور وملاحظه آن فعل محالست پس چگونه تواند بود که او مطالعهٔ اعمال خویش ننماید جواب آنست که فعل اختیاری موقوف است برملاحظهٔ اثر که مفعول است نه برملاحظهٔ تأثیر که فعل است و باید که اوچنان مستغرق ملاحظهٔ اثر باشد که با ملاحظهٔ تأثیر که صفت خودش است نپردازد «العجز عن درك الادراك ادراك» شاید که اشاره بمثل این باشد ، ادراك كامل آنست که شخص چنان مستغرق مدرك باشد که نتواند با وقت ادراك خود افتاد وملاحظهٔ عمل سدی است درسلوك ومانع ترقی است وپدید آرندهٔ عجب وخود بینی است .

صفت سوم تکبراست وتکبر نه آنست که شخص خود را از دیگری زیاده داند و زیاده نباشد این مرکب ازسه صفت است تکبر وجهل مرکب وظلم ، تکبر هیئتی است که در نفس حادث میشود از دوام ملاحظه نسبتی که اوراست بادنی ازخود وغفول از نسبتی که اورا است بااعلی وشرح این آنست که کسی رامثلا بنده‌ای است اکنون آن شخص را با آن بنده نسبتی است وآن آنست که غالب است براو وحاکم اوست وآن بنده را ازارادهٔ او بیرون شدن میسر نیست ومسخر اواست واین شخص را باخداوند عزوجل نسبتی است و آن آنست که مغلوب ومقهور ومحکوم ومسخر اوست ، اکنون اگر ملاحظهٔ نسبت اولی براو غالب است وهمیشه آن نصب العینش است هیئتی دراو متولد میشود که آن تکبر است واگر نسبت ثانیه غالباً ملاحظه اوست واز ملاحظهٔ عجز ومغلوبی ومقهوری خود

نسبت باحق عزوجل باملاحظهٔ آن غالبی وقادری جزوی عارضی نمیپردازد انکساری وخضوعی وخشوعی ونیازمندی وافتقاری دراو پیدامیشود واگرچه اولا این اوصاف ازاو نسبت باخداوند است عزوجل اما چون از آن ممتلی شداز آن حد متجاوز میشود وبسایر حدود وجود میرسد مثل تجاوز غضب از شخص مجرم بدیگران ، شخص درزمان غضب با مجرم فقط درغضب نیست بلکه بادر ودیوار بجنگ است وازاین بیان واضح گشت که حق عزوجل متکبر است بحق چه اورا نسبت مغلوبی ومقهوری باکسی نیست پس درنمی بایدش یافت جز نسبت غالبی وقاهری وآنکه غیر حق عزوجل هیچکس مستحق تکبر نیست چه هرکس است ولو اسرافیل وحملة العرش وجبرئیل شدیدالقوی نسبت مغلوبی اوباحق اشداست ازنسبت غالبی اوبادیگری «فکیف یلیق به ان یفعل عن تلك النسبة و یشغل بمطالعة النسبة الاخری حتی یتکبر» .

صفت چهارم دعوی الوهیت است واین درنفس کامنست وبرای عدم مساعدت قوه بالتمام ظاهر نمیشود . سهل بن عبدالله رحمه الله فرمود نفس راسری است وبرهیچکس ظاهر نشد مگر برفرعون نفس به بندگی از آن سرفرود آورده که اورا استطاعت خداوندی نیست وتسلیم خداوند از آن شده که اوراقوهٔ منازعه نیست که اگر علی الفرض اوراچیزی ازاین میسر بودی به بندگی تن درنمیداد کسی که مثلا نوکر پادشاهی میشوداین برای آنست که اورا استعلاء براو یامقابلهٔ باامو ممکن نیست وبنوکری اومرتبه‌ای از عظمت مییابد که اگراورا میسر بودی استعلاء براو یامنازعهٔ بااو یاآنکه بی نوکری اوهمان مرتبه ازعظمت وامن وراحت ولذت حاصلش باشد قطعاً نوکر نشدی عبودیت نفس مرخداوندعزوجل را نیزبراین وجه است که اگر باخود فرض کند که اوراخدائی میسر است «تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا سبحانه» فی الفور مایل آن شود وترك عبودیت کند وآنچه حالی درنفس هست ازتوقع مدح وثنای خلق از آنکه دراوامر و نواهی اورا طاعت دارند ومحبت اورا برهمه اختیار کنند وازوی خائف وترسان باشند ودرجمیع احوال متمسك باذیال رحمت وامداد وعنایت او گردند وغیراین ازاحکامی که حق عزوجل بندگان را به آن مطالبه نموده و برمفتش نفس ومستخرج احوال وصفات اوپوشیده نیست ترشح آن صفت است وچون او

طالب اینها است شکی نیست که هرچند بیشتر یابد خوشترش می آید و اینها بغایت که رسید عین الوهیت است واین دعوی از نفس برنخیزد مگر به استیلاءِ محبت حق عز وجل براو چه عاشق بالطبع بامعشوق راه بندگی و عبودیت میسپرد و اگر چه استعلاءِ براو میسرش باشد وهر عظمت وعزت وکمال که هست بمعشوق به میخواهد که بخود چنانچه حکایت کنند که سلطان محمود ایاز را بر تخت نشاندی وخود پائین تخت نشستی و گفتی سلطنت تورا و من تورا چاکر.

محمود غزنوی که هزارش غلام بود　　عشقش عنان گرفت غلام غلام شد

ودراین معنی این فقیر گفته‌ام درغزلی :

هر بندگی که نیست بعشق آن نه بندگیست　　جز عهد عشق چیست که بستی دلم الست

اگرچه از استعمال لفظ عشق نهی کرده‌اند درباب حق عزاسمه امابنابر حدیثی که بگوش رسیده که « اذا کان العبد کذا عشقنی وعشقته» مسامحه رفت باستعمال این لفظ «والله هو الغفور الرحیم».

صفت پنجم ـ سرعت ملالست وسرعت ملال آنست که از چیزها زود بتنگ میآید و شکیبای آن ندارد واو راچنان مینماید که انتقال ازاین حال بحالی دیگر موجب قرار و جمعیت وطمأنینه وفراغ خواهد بود وچنین نیست هر گاه که حال براین کس تنگ شود بقوهٔ معرفت درنفس همان حال گشادگی پدید میباید آورد نه اینکه متوجه عدول و انتقال از آن حال بحالی دیگر شوند.

همچنانکه زاهد اندر سال قحط　　بود او خندان و گریان جمله رهط
پس بگفتندش چه جای خنده است　　قحط بیخ مردمادن بر کنده است
گفت پیش چشمتان قحط است این　　پیش چشمم چون بهشت است این زمین

☆(۱۰۹)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) السلام علی الحضرة المخدومیة الملاذیة الصفویة المحمدیة . واماحدیث الشوق فیها لها قصة فی شرحها طول ».

غایب از دید گر شدی لیکن　　غایب از دل نمیشوی قطعا

قصهٔ شوق را چه شرح دهم دل بر تست او کندانها

بدعا گوئی مشغول است والتماس دعا از باطن شریف هم دارد ماحضر وقت اینست که حجب وعوایق میان بنده وخدا بسیار است وقطع آن به مجاهده واکتساب ممکن نیست بغیر جذبه قاطع آن نیست هر کس که بخدا رسیده بدان جذبه رسیده « ومن لا فلا » باکتساب ومجاهده شخص مرد نیك میتواند شد وازابرار معدود میتواند آمد اما درجات قرب بغیر جذبه میسر نیست ، البته : این کاردولتست کنون تا کرا رسد وچگونه باکتساب رفع حجب توان کرد و نفس اکتساب از حجب است هر حجاب را که باکتساب گیریم رفع کرد حجاب اکتسابرا را بهچه رفع خواهد کرد میان بندهو خدا حجب بسیار است ازنوروظلمت ، ارتفاع حجب ظلمانی به انتفاءِ آنست و ارتفاع حجب نورانی به انتفاءِ التفات به آنست ، انتفاء التفات گفتم نه نفی التفات که نفی التفات التفاتیست به آن وچگونه التفات به التفات منتفی گردد . خون بخون شستن محال آمد محال . ذکر حجابست ومعرفت حجابست ومحبت حجابست وچنین حجاب را رفع میسر نیست مگر که چنان دست دهد که انوار الهی بردیدهٔ سالك غالب آید واورا ازاو باز ستاند آن هنگام اورا التفات بخود واوصاف خود وابتهاج ومسرت بکمالات خود نماند بندهٔ خدا گردد که تاغایت بندهٔ ذکر بودنه بندهٔ مذکور وبندهٔ محبت بودنه بندهٔ محبوب وبندهٔ معرفت بودنه بندهٔ معروف ؛ هرچه دربند آنی بندهٔ آنی .

عزیزی باکمینه گفت مدتی است که طریق درویشان سلوك میکنم وبرمن هیچ نمیگشاید وناامید شده ام رجوع باطریق سابق خواهم کرد ، بنده را درخاطر گذشت که توهر گز طریق درویشان سلوك نکرده ای ، درویشان خودرا بندهٔ خدا دانسته اندپس بند گی میکنند ؛ ایشان رادرآن غرضی نیست گشودونگشود چه دخل دارد ، توتاغایت بندهٔ گشاد بوده ای نه بندهٔ خدا و گشاد بند گان خدارا میباشد نه بند گان گشادرا ،

همچنین روزی عزیزی نزد کمینه حکایت کرد که باجماعتی بپای کوه بابای کوهی رسیدیم و گشنه بودیم وهیچ همراه نداشتیم ؛ بزرگ ما گفت که به بالای کوه رویم متوکلا علی الله که چون ماتوکل کرده باشیم مارا چیزی حاصل خواهد آمد رفتیم و

هیچ نیافتیم و گشته باز گشتیم ، کمینه را در خاطر گذشت که شما تو کل بر تو کل داشته اید نه بر خدا . همچنین روزی احیاءِ علوم مطالعه میکردم دیدم که بسی فضایل محبت میگوید و ترغیب در آن میکند بنده را درخاطر گذشت که کاش امام بجای این پاره شرح جمال خداوند سبحانه کرده بودی تا مردم چون از آن آگاه شدندی محبت با خداوند سبحانه پیدا کردندی اما چون او شرح جمال محبت میفرماید مردم را عاشق محبت میگرداند، چون خواهند که کسی عاشق صاحب جمالی گردد طریق آنست که جمال او را به وی نمایند یا شرح جمال او کنند که او خود عاشق میشود بی آنکه ما او را بعشق فرمائیم ، اما اگر سخن در مدحت عشق بروی و فضایل آن گوئیم ثمرهٔ این آن باشد که او بسی خواهان عشق بروی گردد و به نابود عشق متألم باشد و این نزد محققان بت پرستی است، خواهان خدا میباید بود و به نایافت خدا متألم میباید بود مال جویان عاشق مال اند و این کس عاشق عشق هردو محجوب اند چه مال و چه عشق هردو غیر خدا است .

بهرچ از دوست وامانی چه زشت آن نقش وچه زیبا

بهرچ از یار دور افتی چه جا بلقا چه جا برسا

اکثر سالکان محبان کرامات اند یا محبان مقامات و به اینها مبتهج اند مگر اهل جذبه که جذبهٔ الهی ایشان را ازهمهٔ اینها بازستده و ازغیر خدا بی خبر گردانیده و التفات ایشان ازماسوای ذات خدا منقطع گشته بموصول الیه از وصول فانی شده اند و بمعروف از معرفت و به محبوب از محبت « اولئك اولیاءِ الله حقا ومن عداهم من اهل المقامات محجوبون بمقاماتهم عن الله » مقصود ما از مجذوب نه مسلوب التمیز است بلکه آنکس که منفرد گشته بخدا از «من عدا وماعدا فهو من الله والی الله ومع الله وفی الله هذا» و آنچه استفسار فرموده اند که اصرار تکرار است یا استخفاف ، اصرار تکرار است ورجوع در تحدید آن بامتعارف است و باختلاف معاصی و قرب و بعد آن از کبائر مختلف میشود بعضی به سه بار کثیر است و بعضی به بیشتر ، مثلا اگر کسی ده گوهر دارد توان گفت که گوهر بسیار دارد اما اگر ده گردکان داشته باشد نتوان گفت که گردکان بسیار دارد غرض که تعیین قلت و کثرت بحسب مواد مختلف میشود واعاظم صغایر آنست که به

سه بار کثیراست وازاین اقل ازحد کثرت قطعاً خارج است وهمچنانکه باصرارصغیره کبیره است باستخفاف وقلت مبالات به‌آن نیز کبیره میگردد « کما قال علیه‌السلام کل امتی معافی الاالمجاهدین »

واگرشخص درمحل قدوه باشد وآن‌معصیت متبع خواهد گشت‌هم کبیره‌است و آنرا برخودنعمتی شمردن‌وهمچنین امهال خداوبرادرآن‌عنایتی دربارهٔ خویش‌شناختن این دواگر ازحیثیت آن باشد که‌آن معصیت است کفر است واگر از حیثیت ذات‌آن معصیت باشد از آنرو که مشتهاء طبیعت است مع قطع النظرعن انه‌معصیة اولا کبیره است‌اینست اسبابی که صغیره‌را کبیره میگردانده‌وههنا تفاصیل اخرلایفی به‌المقام‌والله المستعان ولاحول ولاقوة الابالله العلی‌العظیم » .

☆(۱۱۰)☆

(بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم) اگرمقبلان بدنیا چیزها دارند که معرضان ازآن ندارند مثل مال و عیش و لذت حرمت و دوستان و آشنایان وسایر حظوظ وتمتعات معرضان‌از آنرانیز چیزی هست که ایشان ندارند و آن خودی‌است که خودی‌ایشان باایشان یکسان شده وموافق گشته وخلاف میان ایشان وذواتشان برخاسته یار و همدرد خوداند نه همچون طایفهٔ اول‌اند که اعدی عدو ایشان نفس ایشان است و هرچه‌ذات ایشان برآن میگردد ایشان از آن خشنود نیستند و همیشه با خویش در محاربه‌اند وازوجود خود ناراضی اگر ذات ایشان بدرویشی میگردد در خشم‌اند که چرا توانگرنیست نمیدانند که ذات ایشان گوش بفرمان خدا دارد چه فرمان‌خداباو اولی است ازاوباو هرآینه‌چنانچه مقتضای فرمانست‌میباشد نه چنانچه‌مقتضای‌خودش است « انماامره‌اذا اراد شیئاان یقول‌له کن‌فیکون » چون نداء حق ازبطنان‌غیب‌میشنود که کن فقیراً کجا گوش بفرمان توخواهد کردکه کن غنیا . ای‌دوست ؛ ذات‌توازامر آونگان است زینهار که‌باا‌ویکی‌شو تاچون‌اوباجهان‌خویش رودتورا باخودببرد آنگاه ببینی « مالاعین رأت ولااذن سمعت‌ولاخطرعلی‌قلب‌بشر » ای‌دوست مال‌وعیش‌ولذت‌و حرمت ودوستان وآشنایان نه‌راه جهان حقیقت اند وبوسیلهٔ ایشان آنجا نتوان رسید

راه تو به‌آن جهان ذات تواست لاغیر. من گفتم باقی‌تو دانی ، این غزل که من بعضی اوقات گفته‌ام گوشدار :

ندارد هیچ درد عشق بهبود — نه‌افسون پیش‌این‌سنگین‌دلان‌سود
رخش در زلف پنهانست دایم — نصیب ما ز آتش نیست‌جزدود
مسلمانان مرا افتاده دردی — که بیرونست آن ازرسم معهود
زعشق روی خود افتاده ام مست — که نتوانم دمی بی خویش‌آسود
ندارم طاقت انفاس مردم — که‌در خود نغمه ای دارم‌چوداود
مرا گر نیك میگویند اگربد — نه‌زان‌شادی‌نه‌زین‌غم خواهدافزود
بهر کس داده ای چیزی خدایا — مرا من ده که هستم شادوخشنود
مرا این بس که هستم بندهٔ تو — ندارم کار من بابود و نابود

ای دوست هر گز ساعتی خودرا تنگ درآغوش گرفته وازمهربانی باخودنفسی زده ای ، نی‌نی تواز کجا واین از کجا. ای‌دوست ، تو دوست نادانی و دیر است که گفته‌اند‌دشمن‌دانا به‌ازنادان دوست .

ای‌دوست ؛ دردوستی‌خامی‌لاجرم‌ازدوستی دشمنی‌دیده‌باشی که پسرچون‌تقصیری کند پدر چنان بخشم رود که خواهد ویرا بکشد . این دشمنی برای دوستی است که بدی وی‌نمیتواند دید ؛ اماتاچنین است دردوستی خام است محبرا باتحکم‌چکاریااورا ادراك قبح درمحبوب کی ممکن حسن‌او باوحسن است هرچه وصف‌اواست‌آنراخوب گوید وهرچه غیرآنست زشت « حبك‌الشی یعمی‌ویصم وعین‌الرضا عن کل عیب کلیلة» چه معنی دارد شاید که کسی‌را گمان افتد که مگرمردمان ازین‌عشقبازی‌محظوظاند آنجا که عیب خود نمی‌بینند وچیزها که ندارند درخود اعتقاد میکنند نی‌نی‌این کجا است وآنچه مامیگوئیم کجااین‌تکلیف است اگرخودرا ذلیل ندیدندی عزیزی‌برخود نبستندی واگرخودرا قبیح نیافتندی جمال برخود اعتقاد نکردندی . آن حکیم از اینجا گفته « ماتکبراحد الالذل‌وجد فی‌نفسه ویحشرالمتکبرون‌کامثال الذر»همین‌خبر میدهد ؛ سخن درجهان حقیقت میرود نه‌درتکلف ومجاز وآنجااعتقاد نیست‌انعقاداست

وتواجد نیست وجود است وتصدق نیست صدق است اینها اسرار است که امناءِ خدا دانند اگر توامین خدائی میدانی که چه میگویم واگرنه سخنی چند بی سروبن میشنوی. حالیا کوتاه کنیم، «کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا» والسلام.

☆(۱۱۱)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) من العبد الفقیر قطب بن محیی الی الاخ الاعز علیه جعله الله من الاعزین عنده غیاثاً محمدا.

تعجب دارم از کار آدمی که چگونه میخندد ومرگ در پی اوست وچگونه بفراغت زیست میکند واورا حساب باز میباید داد وچگونه خود سر میگردد و او بنده است عجب نادان آدمیست دنیارا حقیقتی میداند وآن حکایتی است وآخرت را حکایتی گمان میبرد وآن همه حقیقت است، اگر دیو بر وجود او غالب نبودی چنین وارون نمیبود چون دنیارا حقیقتی پنداشته کار وبار آنرا سخت گرفته وبهمگی وجود خود به آن مشغول است وچون آخرت را حکایتی انگاشته آنرا آسان گرفته ودر امر آن بگفتار زبان قناعت کرده دریغا از بی نیازی خدااست که اینهمه خلق را باخود گذاشته تادر اودیهٔ ضلال سرگردان میگردند. آری:

بی نیازیش را چه کفر وچه دین　　　بی زیانیش را چه شک چه یقین

«سبحان ربی الاعلی» خداوندا در بی نیازی خویش منگر در نیازمندی ما نگر، بی زیانی خودرا مبین زیانکاری مامشتی بینوارا بین. خداوندا لطف تو بی پایان است از پای افتادگانیم مارا دست گیر، کرم تو بی علت است ماناچیزان را در پذیر.

یارب اگر نه لطف تو فریاد مارسد　　　پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد

خداوندا مارا که اجازت است باتو سخن گفتن، بدبخت ما اگر با جز تو سخن گوئیم، مارا که رخصت است یاد تو کردن زیانکار ما اگر جز آن کاری کنیم، خداوندا اگر زنده ایم جمال تورا زنده ایم اگر میمیریم آشکارا کردن جلال تورا میمیریم. خداوندا بحق خداوندی تو که بربندگی ما رحم فرمای، چنانچه بندگی ما خداوندی تورا تن درداده خداوندی تو بندگی مارا برحمانیت خویش درپذیرد ودست رد بر سینهٔ ما مشتی گدای بینوا باز ننهد.

خداوندا میدانی که‌دل ما جز به‌یاد توشاد نیست یادخویش از ما دریغ مدار . خداوندا میدانی که نفس‌خویش رابرای تودشمن میداریم شراین دشمن‌ازما بدوردار خداوندا چه زمانی باشد که‌از ماجان‌خواهی وبه اخلاص‌جان رانثارفرمان توکنیم بحرمت آن‌زمان که‌زمان مارااز آنکه صرف‌خلاف فرمان توشود نگاهدار . خداوندا اگر مارانفس‌بر نیاید شایداما این‌یك‌نفس بی‌رضای توبر آید نشاید مارا ازاین‌خذلان محمی‌دار ، خداوندا بنده‌ایم بنده‌ایم ، بنده‌چه میباید کرد تاچنان کنیم ؛ خداوندا تورائیم نه خودرا اگر میدانی که چنین‌است مارابخودمگذار ، خداوندا تورا ازخودضعیفتر بنده‌نمیدانیم این ضعیف‌رادست گیر ، ازخودفقیر تر کسی نمی‌بینم‌مرابطاعت خویش توانگر گردان ، خداوندا هر کس‌راحول وقوتی داده‌ئی‌توحول وقوۀمن باش ، «سبحانك رب العزةعما یصفون وسلام علی‌المرسلین والحمدلله رب‌العالمین » .

شاید که‌امیر غیاث الدین گوید این‌چه‌مکتوبی‌است که‌بمن نوشته که‌هیچ‌حکایت من‌در آن نیست ، چکنم‌چون‌حدیث دیگری‌مراشیفته میدارد حدیث باتوچگونه کنم . حالیا گوش کن وپاره‌ای‌سخن خویش هم بشنو ، هیچ‌توانی که‌شبی ازخواب‌بشریت بر خیزی‌واز حدث‌حدوث طهارتی کنی وقامت هستی خویش‌پیش خداوند یکتا دوتاکنی وسر برزمین نهاده‌باعدم‌اصلی‌خویش که منها خلقنا کم وفیها نعید کم‌رجوع کنی ، واگریك شب کردی‌هیچ توانی که‌آنرا بادوشب وسه‌شب کنی تا به‌آن معتاد شوی آنگاه داخل « والمستغفرین بالاسحار»باشی . آیا توانی که‌چاشتگاهی که جهان بنور آفتاب تابنده است‌توخود رابنوروضوتازه وفرخنده سازی‌وچنانچه بازار معاملات‌مردم گرم است تو بازارعمل صالح‌خودرا گرم سازی وچندر کعتی نمازبگذاری که ذخیره باشد توراه«یوم تجدکل نفس ما عملت‌من خیرمحضرا »واگریك روز کردی‌توانی که‌بادوسه روز کنی‌و خودرابه‌آن خوکاره‌سازی که «کان‌احب الاعمال الی رسول‌الله ادومها » . شنیده‌ای که لایزال عبدی‌یتقرب علی‌بالنوافل ، دررواتب وسنن‌نباید که‌مساهله کنی . شنیده‌ای که الوضوعلی‌الوضوءنورعلی نورچون‌وضو نوراست نورا گردائم‌باشد بهتر دهان‌محل کلام‌است تطهیر آن‌لازم‌است . اگرچه‌مراد تطهیر ازنجاست‌است‌اما تطهیراز درون نیزطهارتی‌است

« ان الله نظیف یحب النظافة » شنیده ای که « ان الله رفیق یحب الرفق » . فظ وغلیظ نباید بودو طریق رفق وحلم پیش باید گرفت باکافهٔ ناس تخلقوا باخلاق الله خودبیان اینهاهمه کرده است والتوفیق من الله تعالی .

وفی حاشیه ؛ درایامی که آن برادر درجهرم خسته بودشبی بخواب میدیدم که او متوفی شده این ضعیف براو گذشتم میشنوم که اودر اندرون خودباخود میگوید ایکاش فلانکس اینجابودی وبانك برمن بزدی که فی الحال من زنده می شدم چون این شنیدم ببالین او آمدم و او زا بانگ زدم « فی الحال زنده » شدوبرخاست واچشم میمالید . امید که چنانچه صحت تن یافت دلش نیزازسقم طبیعت صحت یابدواز موت جهالت زنده شود . « آمین رب آمین » .

☆(۱۱۲)☆

(بسم الله الرحمن الرحیم) « الله سبحانه حضرت مخدوم بحق وامیدگاه مطلق افتخار عصاب الخیر الواثق بالطاف الله المقبل بوجهه علی الله الموفق لکل خیر ان شاءالله محب الملة والسنة والحق والحقیقة والتقوی والدین » محمدرا از آفات روزگار و گزند لیل ونهاردر کنف حمایت ورعایت ووقایت خویش دارادودنیارا بوی چنان نماید که به بندگان شایسته نموده تا آنرا آرامگاه نگیرد وبه آن مطمئن نگرددومثل خودرا بادنیا مثل تاجری داند که بملك غرب برفته که تجارت کند وساعات عمرسرمایه ساخته که از آن سودی حاصل کند و باز وطن خویش آید پس نباید و نشاید که آن مایه گرامی بضایع ازدست بدهد که هرنفس که نه بیادخداصرف میشود ونه درراه خداضایع وتباه میشود وآنچه درکارخداصرف میشود در خزانهٔ خدامضبوط است ودرمحشر بااین کس میدهند یك هزار شده بلکه هزارچیست که آن زندگانی متناهی که انفاسی است شمرده بازندگانی نا متنهاهی میشود که :

هرچو بحری بیحدو بی عد شود عمر یکروزه که در طاعت رود

حکایت خلیفه میکنند که جواهر بدجله میانداخت برای آنکه آوازآب برآید و میگفت اعجبنی قلب یعنی مراقلب خوش میآید ، مثل آن آدمی مثل آن خلیفه است که این

ساعات عمر که یکی از آن بهزار گونه گوهر شبچراغ بیش میارزد برای هوسی چند طفلانه و آرزوئی چند جاهلانه صرف میکند چون زندگانی آسان بچنك افتاده قدرش نمیداند اما باش تا اجل دررسد واین گوهر گرامی عرشی که چندروز مهمان فرش بود بامعدن خویش رود و آدمی به آن چیزی کسب نکرده باشد و آنرا وسیلهٔ تحصیل امری نساخته که چون آن شعاع عرشی که آنرا روح گویند با کل خود پیوندد که :

تو راز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر　　ندانمت که درین دامگه چه افتاده است

به آن خیر برخوردار باشد آنگاه بداند که چه ستم بر خود کرده اما دانستن آن دم سودی ندارد .

چون بدانستم توانستم نبود　　چون توانستم ندانستم چه سود

ای مخدوم چند گوئیم که سروبرگ گفتن بسیار نداریم قضیه میبینیم وامری مارا فرو گرفته که ماسکه وهوش مابیم است که از ما بربایند دربراین قصه تاب وتوان نداریم مگر حرکتی بی دست وپایانه که درفرمانداری مصطفی (ص) کنیم که دل خودیکبار گی باوسپرده ایم اگر آنچه مامی بینیم مردمان ببینند لرزه برهفت اندام ایشان افتد وهمه بزانودر افتند .

پایان

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title [redacted]

Author [redacted]

Accession No. [redacted]

Call No. [redacted]

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date